UNIVERSAL
LIBRARY

وندهای پارسی

گردآوردهٔ

محمد علی - لوائی

(دیباچهٔ این کتاب بنام « توانائی زبان پارسی » نیز جداگانه چاپ شد)

تهران سال ۱۳۱۶

چاپخانهٔ مجلس

اشتیاق

زبان پارسی

۱۴۲۰۹

وند وندها (affixes) عبارت از لفظ ها یا با اصطلاح پارسی «**وات**» هائی می باشند که بریشه ها وسایر کلمه ها پیوسته و واژه های دیگری را که ازحیث معنی (مینو) وظاهر باریشهٔ اصلی مناسبت دارند پدید می آورند.

وندها یادرجلوی ریشه وواژه درآمده ویادرآخر آن قرار می گیرند درصورت اوّل پیشوند (préfixe) و در دوّمی پسوند (suffixe) خوانده می شوند مثلا پیشوند «**در**» درواژه های ٬ دریافتن ٬ درگیر ٬ درآمد . . . ٬ و پسوند **ناك** در واژه های ٬ سهمناك ٬ دردناك ٬ خشمناك . . . . نمایان است ولی چون گفتگوی خوددراروی نیاز باین وسائل قرارمی دهم نخست گفته می شود که زبان پارسی امروزه جواب احتیاجات روز افزونیرا که درپیش داریم نداده و بعبارت دیگر برای ادای منظور ما رسا نیست

پارسی کنونی رسانیست برای روشن کردن اینمطلب ناچارم بگویم همانطور که دریك زندگانی ابتدائی بیش از چند صد لغت که مربوط به حوائج و وسائل محدودی می باشد احتیاج نیست وفرهنگ لغات آن دراطراف همان چندصدواژه همواره دورمی زندبرتری زندگانی شهری آن احتیاج را چند برابر کرده و دخول در زندگانی عالیتری بمراتب آنرا می افزاید تا بآنجا که رفته رفته برای بیان اندیشه های دقیق و باریك میان کلمه های نزدیك بهم نیز تفاوت وتغییرشکل های جزئی درست می شود.

چنانچهٔ تاریخ خود ثابت کرده ولازم بشرح وگفتگو نیست کشور

ایران در زمانهای پیشین قرارگاه علم و ادب بوده و هر چیز از وسائل زندگی وفن و امور مینوئی وعلم و ادب وجنگ وغیره راباعلا درجهٔ تکامل زمان خود دارا بوده ؛ چون این همه لوازم و وسائل محتاج به نام بردن بوده لغت های بی شمار و فراوان درهمه قسمتهای مادّی و مینوئی داشته چنانکه باقیمانده زبان های دیرینه بخوبی این موضوع را ثابت می نماید با آنکه صدیك آنها در دست نیست .

چون بر کشور ایران بیگانگان دست یافتند پس از برخورداری از میوهٔ علم وهنرش در عوض آنرا روبه ویرانی کشانیدندو بگمان خود برای از میان بردن نژاد ایرانی تا توانستند در نابودی آثارش کوشیدند تا آنکه دیگر چیزی باقی‌نماند که محتاج به نامیدن و بجاماندن لغات باشد ؛ زبان هم کم کم ضعیف‌شده زبانهای بیگانه مانند ناخوشی بدان راه یافتند.

امروز که آن غنیمت های ازدست رفته‌را بازمیجوئیم وپس ازقرن ها سرگردانی دوباره سر انجامی یافته و در راه کسب صنعت و دانش افتاده ایم زبان کنونی که تنها ذوق ایرانی توانسته جنبهٔ ادبی آنرا از چنگال زبانهای بیگانه رهائی بخشد ، درقسمتهای علمی بکار نیافتاده و احتیاج به کاوش وتحقیق درهمه واژه ها وپدیدآوردن واژه های نوینی دارد که زبان پارسی می‌تواند بخودی خود وبدون کمك زبانهای دیگر این احتیاج را بر آورد زیرا آسانی و روانی آن باندازه ایست که بدون تأمل زیادآنچه باندیشه رسدبزبان درمی آید ودرحقیقت زبانی است که ازخود لغت رویانیده واحتیاجی به قرضه و استعانت از بیگانه ندارد - اکنون روی سخن را برای بیان این بی‌نیازی برمی گردانیم.

چگونگی زبانها زبان که کاملترین وسیله ای برای رسانیدن فکر گوینده به شنونده است در نزد مردم گیتی بصورتهای گوناگون در آمده برخی بصورت آواز هائی که هر آواز جانشین مفهومی است پدید آمـده برخی از گرد آمدن چندحرف که کلمهٔ را ساخته و آن را در مقابل نامیدهٔ قرار داده با مقابله نام ونامیده آنرا می شناسند درست می شود کلمه های این دسته فقط یك علامت قرار دادی برای شناختن چیز ها هستند وبرای هرچیزی نامی نوین که بستگی با کلمه های ساخته شدهٔ پیشین نداشته و شنونده بایستی برای دریافتن آن حافظهٔ خـود را بدون سابقه و آشنائی بکار اندازد ساخته می شود چنانچه اگر بصد هزارلغت احتیاج باشد باید قریب صد هزار مرتبه نام ونامیده‌را باهم مقابل نموده و آنها را شناخت این نوع زبانها دارای ریشهٔ زیاد و اشتقاق بسیار محدود هستند بعلاوه بواسطه دشواری زبان را که وسیلهٔ ساده‌ای برای در یافتن مطلب ومقصود داست ظاهراً در ردیف علم داخل کرده وکسانیرا که برای درك علوم واقعی بدین وسیله نزدیك میشوند بخود مشغول وازاین رو راویان معانی و لغت شناسان وارباب دعوی‌را افزوده اهل ذوق رااز تعقیب کارهای مفید تری باز می‌دارد و بسا اشخاص که بهمین نحو درردیف لغت شناسان وبگمان خود ادبا در آمده اند (البته نباید ادبیات را که در حقیقت بر گرداندن لطائف اندیشه بزبان است و برای این نوع زبانها زیاد آسان نیست با صنعت های گوناگون ظاهری وتغییر شکل وقلب وحذف وگنگی بنام فصاحت اشتباه کرد)

برخی دیگر برخلاف دارای ریشهٔ کم واشتقاق و ترکیب زیاد میباشد وهرکلمهٔ آن دارای معنائی است که فکر رابی زحمت بسوی نامیده‌رهبری

می نماید مانند پارسی و سایر زبانهای هند و اروپائی؛

کلمه های این دسته ساخته شده از جزء های کوچکی که بسابه نوبهٔ خود آنها هم به اجزاءِ دیگری بخش می شوند که گرد آورد نشان باهم ساختمان کلمه ای را فراهم می سازد که از نامیده حکایت می نماید، در این مورد حافظه بزحمت نیافتاده و باسابقه ایکه باجزاءِ سازندهٔ آن دارد آن را آناً درك کرده و می فهمد ــ مثلا از کلمهٔ «شمس» مطلقاً کسی چیزی نمی فهمد مگر برای او تعریف کنند که مقصود از گرد آوردن این سه حرف نزد هم، نامیدن جرم درخشنده‌ای می‌باشد؛ پس برای دریافتن هرچیز یك لغت ویك تعریف لازم است درصورتیکه در زبان نوع سوّم همان نام معرف نامیده می‌باشد چنانچه «خورشید» در پارسی دیرینه هْوَرِخْشَئیتَ می باشد که قسمت اوّل آن از ریشهٔ هْوَرْ بمعنی روشنائی دادن است آمده که در پارسی کنونی «هور» شده و تکهٔ دوّم از ریشهٔ خْشَیِ بمعنی درخشیدن است وخْشَئیتَ بمعنی درخشنده و درپارسی کنونی «شید» شده (درجمشید، فرشید، مهشید) پس هْوَرِخْشَئیتَ یعنی «هورِ درخشنده» یا «روشنائی بخش رخشان» می‌باشد ـ همچنین اگر کسی درپارسی معنی «در» و «گاه» را بداند ازشنیدن کلمهٔ «درگاه» پی بمنظور خواهد برد ولی «عتبه» را باید دانست زیرا اجزاء سازنده‌ای ندارد، و نیز جَوَبَ که «جواب» از آن است معنائی ندارد وازروی کلمهٔ «جواب» نمی‌توان مقصود را درك کرد درصورتیکه این کلمه در اوستا «پَئیتیوَچْ» مرکب از پَئیتِ بمعنی درعوض، دوباره، باز... و وَچ بمعنی گفت، سخن که در لاتین Voc-are میباشد و معنی آن «پس گفت» یا «باز

گفت » که در آلمانی : antwort = انگلیسی : answer = ارمنی : پاداسْخانْ=پارسی : پاسخ ـ مثل دیگر در پارسی کنونی : «روپوش» نامی است ساخته شده از «رو» و «پوش» (پوشنده) چون پارسی زبان این دو کلمه را می داند فهمیدن «روپوش» برایش واسطه لازم ندارد ولی هر کس برای فهم کلمه « رَفْرَفْ » که روپوش است به تلاش می افتد پس در این قسم زبان فکر بدست کلمه ای مرکّب از چند حرف سپرده می شود که چون اساسی در آن بر قرار نیست و متّکی باجزاء سازنده ای نمی باشد معنا های آن عاریتی و قابل تغییر و دارای پهلو های مختلف و بالنّتیجه گنگ و اگر روزی فرهنگ لغاتش ازمیان برود خود سندی برای معنای بخصوصی نخواهد بود ولی در نوع سوّم هر قسمت از فکری که یك کلمه دربر دارندهٔ آنست بدست اجزاء سازندهٔ آن کلمه سپرده شده که هنگام بکاربردن عیناً بطرف بر می گردد و معنی کلمه بواسطه زنده بودن عوامل سازندهٔ آن مشکوك بنظر نمی رسد ـ این نوع زبان دارای دامنهٔ گشاده برای ساختمان لغت می باشد که در موقع احتیاج، کلمات بخودی خود ساخته می شوند باین معنی که از ترکیب واژه های آماده، واژهٔ دیگری را بامناسبت کامل آناً وبدون مانع میسازد و همین اساس برتری و توانائی این نوع زبان بر نوع دیگر می باشد.
پس همانطور که فکر نامحدود است بایستی دامنهٔ زبان هم برای بیان هر نوع فکر گشاده وآماده باشد و بهمین علت است که نویسندگان در این نوع زبانها بسیارند زیرا فکر و احساسات هنگامیکه نتوانستند بزبان درآمده وروی کاغذ نقش ببندند در مغز افسرده میمیرند و یادگاری از خود باقی نمیگذارند

وندهای زبان پارسی زبانهای هندو اروپائی بطور عموم علاوه بر راههای گوناگونی که برای پدیدآوردن واژه‌ها دارند وسائل دیگر نیز چنانکه گفته شد بنام وند (پیشوند ، پسوند) دارند که با افزودن آنها بر ریشه یا واژهٔ ساخته شده واژهٔ دیگری را پدید می آورند که بابستگی و نزدیکی باسازنده‌های خود منظور جدیدی را می رساند و باین وسیله گذشته از اینکه سرعت و آسانی ساختمان زبان را می افزاید با داشتن ریشهٔ کمی در زبان می توان استفادهٔ نامحدودی از لغت نمود چنانچه با داشتن چهارصد ریشه و صد وند می توان صدها هزار لغت بدست آورد که برای یاد گیرنده تقریباً به همان زحمت اولیهٔ شناختن پانصد کلمه است مثلاً با کلمهٔ «سر» که مانند پیشوند بکار رود: سرلشکر، سرتیپ، سرکشور سرهنگ ، سرگرد ، سر جوخه ، سرباز ، سر راست ، سر آمد ، سرزنش ، سر انداز ، سر دسته ، سرکار ، سردار ، سرپرست ، سرشناس، سرنوشت ، سردست و هزارها کلمه دیگر می توان ساخت و با پیشوند «در» در رفتن ، در کشیدن ، درنهادن ، درانداختن درگرفتن ، در دادن ، درخواستن ، در ماندن ، در شکستن ، در بردن ، درآورن در آمدن ، در گرفتن ، در بستن ، دریافتن ، درشدن ، در تپیدن ، در افتادن و غیره و باپسوند « دان » جامه دان ، نمکدان ، آتشدان ، آبدان ، رختدان ، گلابدان ، یخدان ، سنگدان و بسیاری دیگر را می سازیم و نیز با ترکیب و پهلوی هم نهادن کلمه ها بآسانی میتوانیم کلمه های فراوان وآسان فهم چون نیشکر ؛ یخ شکن ؛ گلاب و غیره را داشته باشیم حتی بسیاری از وندها مرکب اند که بکمك آنها میتوان اندیشه های بسیار دقیق رابیان کرد چون : فراهم ، درهم ، سرهم .

حال اگر با دانستن چهارصد ریشه صدها هزار لغت که هریك استوار

بریشه های بامعنی اولیّه است داشته باشیم البته بهتر از یاد داشتن و به حافظه سپردن هزارهالغت است که باهم مناسبتی نداشته و همیشه درخور فراموشی است مثلاً «درهم آمیختن» داری ٥ جزء است : در ، هم ، آ ، میخ (mix tus) ، تن ؛ که هریك ازاین جزء ها در ترکیب لغت های گوناگون دیگر شنیده شده لذا این ترکیب بگوش گرانی نکرده و بدون سابقه فهمیده میشود چنانچه شخصی بگوید «جامه دان را ازفلان جابیاورید» شنونده همینکه به آن جابرسدبی تأمل جامه‌دان رامی آورد با آنکه برای اوّلین بار نام آنرا شنیده است و قندان و یخ شکن و غیره بخودی خود فهمیده می شوند ، پس روشن است که این ترکیب ها راهنمای فکر اند نه سربار حافظه.

در اینجا یاد آور میشویم که کلمه هائی که اکنون بنظر ساده بآنها نگریسته میشود همه مشتق و مرکب اند که بسیاری ازآنها بواسطهٔ دور ماندن از ریشه شناسی(étymologie)معنای اصلی خودرا از دست داده ومانند واژه‌های بیگانه که داخل پارسی میشوند معانیشان بطور استعاره بکار رفته چون **ناب** که اصل آن آناپَ مرکب از آنْ نافیه که‌در کلمهٔ‌های لاتین وفرانسه نیز هست چون anaérobie ، anémie و آپْ که درپارسی کنونی «آب» شده‌ومعنی آناپَ یعنی «بی‌آب» وامروزه‌بجای خالص بکاررفته چنانچه: زرناب ،سیم‌ناب،هم می گویند یا «امرداد» که در اصل آمِرتاطْ می باشد.

مرکب از آ نافیه که در لاتین و یونانی و فرانسه نیزهست چون: ، atome

anormal ،amorphe بعلاوه مِرِ تاطْ یعنی میرائی پس آمِرِ تاطْ یا «امرداد» یعنی immortalité یا «نامیرائی» که گاهی اشتباهاً «مرداد» که «میرائی» است گفته میشود بسیار کلمات ازاین قبیل موجودند که سبب درمیان نبودن ریشه شناسی است اکنون بقول دارمستتر «دیگر کسی نمی داند که اسب، وسنگ وسگ وآسمان ازیك ریشهٔ اَسْ بمعنی شتافتن آمده» و یاسوختن ،سرخ، سفتن سوراخ ، سوی و سوزن همه ازیك ریشه اند و «دماغ» اصل آن «دماك» یعنی دمنده است (آكْ علامت فاعلی است چون جوشاك ، تپاك ، تخشاك) درنگ ، دیر ، دراز ، نیز یك ریشه دارند البته درمیان واژه ها برخی پیدامی شوند که ترکیبشان هویداست چون پیشکار ، پیشکش ولی برخی هم بطوری اجزاء سازنده شان درهم آمیخته که تمیز دادنش دشوار است چون «نفرین» که در مقابل «آفرین» ومرکب است ازپیشوند نَ که دلالت برنفی ودوری می کند بعلاوهٔ فْرینَ . (از ریشهٔ فْری بآرش دوست داشتن ، ثنا خواندن)

در اینجا متذکر میشویم که حتی نامهای خاص ونام حیوانات بلکه همهٔ واژه های پارسی دارای معنی بخصوصی است مثلاً نام «جمشید» در اصل یِمَ خْشَئیتَ می باشد مرکب از یِمَ که در پارسی کنونی «جم» شده که ازریشهٔ یَمْ بمعنی فرمانروائی کردن آمده بعلاوهٔ خْشَئیتَ بمعنی درخشان که در پارسی کنونی «شید» شده (در نام خورشید گفته شد) از ریشهٔ خْشی بمعنی درخشیدن گرفته وحتی شنیده میشود که بعضی نام ضحاك راعربی دانسته ووجه تسمیه آنرا استهزاء ترشروئی وخشونت

او میدانند درصورتیکه این نام اصلاً آژیدَهاکَ می باشد ؛ آژی یعنی «مار» که در لاتین : Anguis ودر یونانی : exis ودر آلمانی : unk می باشد و مشتق از اَنْغْ بمعنی ضعیف کردن ، اذیّت کردن که درلاتین : Ang-ere می باشد.قسمت دوّم که دَهاکَ است یعنی گَزنده مرّکب ازریشهٔ دَهْ بمعنی گزیدن و آکَ علامت فاعلی که درپهلوی آکْ ودرپارسی کنونی آ شده چون داناك که دانا شده پس این اسم یعنی «مار گزنده» وامروزه آژیدَهاكَ بصورت« اژدها »درآمده وبازهمان ریشهٔ اَنْغْ که قسمت اوّل نام ضحاك را ساخته بود در اهریمن نیزهست،زیرادراصل این نام اَنْگْرَ مَیْنیو (اَنْگْرَ یعنی زیان رسان ، ضعیف کننده ازریشهٔ اَنْغْ (مَیْنیو = مینوئی (معنوی ، روحی) ونا دیدنی ؛ درپارسی کنونی « مینو » است ازریشهٔ مَنْ یعنی اندیشیدن ودرزبانهای فرانسه وانگلیسی این ریشه هست پس اهریمن یعنی :روح زیان رسان ، شریر ؛ که درمقابل سْپِنْتَ مَیْنیو یعنی : روح خیّر قرار دارد ونیز اگر دنبال کنیم نام « گوسفند » نیز با این نام رابطه دارد زیرا گوسپند گئوسْپِنْتَ می باشد، سْپِنْتَ که در بالا گفته شد بمعنی نیکو و مفیداست وگئو که قسمت اوّل آنست بمعنی گاو و کلیه چهار پایان اهلی است که در انگلیسی cov و در آلمانی Kuh می باشد پس نام گوسفند یعنی چارپای مفید (پرخیر) همچنین نام اسفندیار

و نامهای دیگر.

نام وَزَغ نیز چنانکه پرفسور پیکتت تحقیق کرده مرکب است زیرا این نام در اصل وَزَغَ و قسمت اول آن: وَزَ بمعنی: آب؛ رودخانه، می باشد از ریشهٔ وَزْ که در پارسی کنونی «وزیدن» و در لاتین و فرانسه این ریشه نیز هست قسمت دوم غَ که طبق ریشهٔ سانسکریت بارش جنبان و نام وزغ بمعنی جنبندهٔ در آب می باشد ـ نام اشیاء نیز مرکب و ریشه دار است مثلاً هاوَنَ هاون، از ریشه هُ = فشردن گرفته شده.

از این مثل ها فراوان و از روی آنها معلوم می شود که یك ریشه تنها برای خود باز نایستاده و درهر کجا لازم باشد جزء کلمات بکار رفته و زبان را از پدید آوردن ریشه های دیگر بی نیاز می سازد.

پس زبان پارسی که دارای ساختمان محکم و با اصل و ریشهٔ کم و مشتق زیاد است از هر سوئی قابل بزرگ شدن و در مقابل برگرداندن هر نوع علمی باین زبان روی نگردانده و ابداً احتیاجی به کمك زبانهای خارجی ندارد ـ

NUANCE چنانچه پیش گفته شد هر چقدر زندگانی بدرجه بالاتری میل کند احتیاج به نامیدن چیزها و نوپدیدها بیشتر می شود، همانطور هم فکر از حالت درشتی خارج شده حساس تر و دقیق تر میگردد، از این رو برای بیان نکته های باریك که پدیدهٔ مغز و اندیشه های حساس میباشد کلمه های دقیق و بسیار ظریفی که بتوان آن اندیشه ها را پرورانده و در مقابل آنها کاملاً میزان قرار گیرد لازم میشود بنابر این ممکن است دو کلمه در ظاهر

یك موضوع را برسانندولی چون دقّت شود تفاوت جزئی که آنرا nuance گوئیم در میان آن هاباشد مثلاً «پول گرد آوردن» و «پول فراهم کردن» هر دو «جمع کردن پول» را میرسانندولی در اوّلی یك نوع آزو در دوّمی یك نوع تلاش دیده میشود و در «بنواخت» یك نوع اصرار و تأ کید هست که در «نواخت» نیست - در زبان کنونی علاوه بر اینکه مراعات nuance ها نمیشود چیزهای مختلف را بایك نام می نامیم مثلاً at elier,établissement,manufacture usine,fabrique وحتی chantier را کارخانه میگوئیم.

این nuance ها در زبانهای دیرینهٔ ایرانی باندازهٔ بابرجا بوده که دقیق ترین اندیشه را میرسانیده که امروز برای تمیز آنها دقت لازم است حتّی دارای وند هائی بوده که جهات وحرکت بهرسو رامینموده مثلاً از اَپَ = پس و فْرَ = پیش باپسوند اَچْ که سوی را می نموده آپاچ و فراچ بمعنی بسوی عقب و به سوی جلو را می ساخته واز این رو فروزهٔ زی (adjectif de direction) بدست می آمده.

ازریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن واژهٔ نیِ کَرْ (نیِ پیشوندی است که جهت پائین و زیر را معیّن می کند) که امروزه نگریستن شده بدست آمده امروز میان دیدن و نگریستن فرقی نمی گذاریم و باز از ریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن باپیشوند پَیْرِ یعنی «گرداگرد» واژهٔ پیریِ ـ کَرْ «گرداگرد را دیدن» بدست آمده (همین پیشوند درلاتین : pari، در یونانی: peri و در واژه های فرانسه : périmètre, période موجود است)

همچنین دا (= انکلیسی to do که ازآن «دادار» آمده بمعنی گذاردن

و خلق کردن است از این ریشه باپیشوند نیِ که گفته شد نِیِ دا بمعنی «نهادن» آمده و اکنون «گذاردن» و «نهادن» را یك طور بکار می بریم و «اُزدا» که زدون شده از دا و پیشوند اُزْ که در لاتین ex و در کلمه exporter موجود است ساخته شده و در مقابل هَنْ دا که اندودن شده مرکب از همین ریشه و پیشوند جفتساز (copulatif) هَنْ که امروزه بصورت هم درآمده قرار گرفته

برای آنکه بهتر بتوان بکار بردن nuance را میان برخی واژه‌های دیرینه آشکار کرد از ریشهٔ (بَرْ که در انگلیسی to bear و در پارسی کنونی «بردن» شده مثل می زنیم :

اَیتیِ بَرْ	پس بردن	اَیتیِ = پس
اَپَ بَرْ	دور بردن	اَپَ = دوری
اَوَبَرْ	پائین بردن	اَوَ = پائین
اَویِ بَرْ	بردن سوی	اَویِ = بسوی
آ بَرْ	آوردن	آ = به
آ یتیِ بَرْ	نزدیك بردن	آ یتیِ = نزدیك
اُپَ بَرْ	به بردن	اُپَ = به
اُزْ بَرْ	خارج بردن	اُزْ = خارج
نیژْ بَرْ	بدر بردن	نیژْ = بیرون

پَیْتیِ بَرْ	بر گرداندن	پَیْتیِ = پی ، ضد
پَیْرِیْ بَرْ	دُوْرْ بردن	پَیْرِیْ = دُوْرْ
فْرَ بَرْ	فرا بردن	فْرَ = جلو
وِيْ بَرْ	نشر دادن	وِیْ = دور از
ها (ن) بَرْ	باهم بردن	هَمْ = هم

اکنون از این مشتقّات و مشتقّات دیگر بَرْ تنها ریشه و مشتّق «آوردن» مانده وما بقی در زبان کنونی نیست؛

از این میگذریم که یکقسمت ازبکاربردن واژه های اجنبی در زبان شاید از کم ظرفی کسانیست که میخواهند دانش فروشی کنند ولی یکقسمت دیگر هم برای آنست که پارهٔ برای ادای منظور خود لغتی پیدا نکرده و ناچار دست بدامن لغت های اجنبی می زنند و این قسمت هم بیشتر بواسطه دسترس نبودن لغت های زبان ما است که هر قسمت آن در میان دسته و ایالتی پراکنده و محتاج به گرد آوردن است چنانچه اینجانب نیز پارسی nuance را نیافته موقتاً خود آنرا بکار بردم ــ و نیز گذشته از اینکه بکار بردن کلمات نزدیك بهم باعث طول کلام شده و فرصتی برای گوینده پیدا میشود بیشتر باهم بکار بردن دو کلمهٔ نزدیك بهم پیدا کردن nuance است با آمیزش آن دو.

بکاربردن واژه های اجنبی زبان را جامد و گنگ می نماید؛ بگفتهٔ یکی از دانشمندان، زبان حکم آئینه را دارد که اگر پاك و شفّاف باشد بیننده بدون آنکه بخود آئینه توّجهی داشته باشد عکس خود را در آن

می بینند و اگر کدر و کثیف باشد نخست متوجّه نایاکی آن شده سپس
چهرهٔ خود را جستجو میکنند - بودن لغات اجنبی نیز در زبان همین
حالت را دارد زیرا گذشته از آنکه اهل زبان بدان خو نگرفته اند
ساختمانش باساختمان زبان فرق داشته و بمجرد شنیدن شخص متوجه
هیئت کلمه شده و معنی آن را آناً درنمی‌یابد زیرا میان شنیدن و اندیشیدن
نباید فاصله باشد و اگر بعداً بیاندیشد می بیند که از قسمت های مختلف
جمله ازیك قسمت فقط مطلب و منظور درنظرش مانده و کلمات مربوط
بآن یادش نیست و ازقسمت دیگر تنها خودکلمات را بدون فهم مطلب آنها
درنظر دارد که هنگام شنیدن بگوش او گرانی بموده .

ضرر دیگر که از پذیرفتن واژه های خارجی عاید زبان می شود
چون ساختمان آنهاباساختمان واژه های زبان یکسان نیست یا باید دربسته
و کورکورانه تحت یك معنی پذیرفت و یا دستور آن زبانی که لغت های
مزبور از آنهاست دانست بهمین لحاظ است که برای درست گفتن و درست
نوشتن درزبان کنونی احتیاج بدانستن چند دستور زبان داریم و قواعد
مشکله زبانهای غیر نیز سربار قواعد زبان ما گردیده - بگمان بنده علت عمده
برافتادن ریشه شناسی étymologie از زبان پارسی وارد شدن واژه های
بدون ریشه شناسی خارجی است که ظاهراً لغت های ریشه دار وقابل فهم ما را
نیز مانند خودنموده وهمانطور که به «کَتَبَ» نگاه میکنیم به «نوشته» هم
همانطور نگاه می کنیم و ملاحظه نمی کنیم که کَتَبَ همان کَتَبَ و ب

وزی تجزیه نمیشود ولی «نوشتن» در پارسی دیرینه نی پیشی ni-pish

ه از ریشهٔ پیسن piç قالب گرفتن شکل دادن ، زینت کردن (ریوید پیس =

وراخ کردن ، حك کردن) می آید (علّت آن بوده که خط نخستین بار بر تخته

نگها حك می شده)

پس چون واژه های خارجی در زبانی وارد شده و بخصوص غلبه

یدا کنند ناچار لغات آن را نیز بصورت خود درآورده و شاید دستور خود را

از بر آن تحمیل کنند ، چنانچه در زبان کنونی بسیاری از قواعد عربی و شاید

بانهای دیگر دانسته وفهمیده بکار میرود .

ضرر دیگر آنکه اگر شخصی لغات مهجور زبان خارجی را بهر

عنی که بخواهد بکار برد شنونده از ترس آنکه مبادا اورا بی سواد بخوانند

رأت پرسیدن نداشته و این سبب میشود که با تصدیق بلاتصور از مطالب

گذشته و آنرا فهمیده انگارد .

از این رو است که نبودن واژه های اجنبی زبان را روشن و قابل

هم نگاهداشته و برعکس اتکّای به لغت های خارجی که ساختمان آن برما

علوم نیست (بخصوص لغاتی که نسبت بزمان و مکان و موقعیت معنایشان

غییرپذیر است) زبان را گنك و نارسا می سازد ـ

ریشه شناسی étymologie در اینجا قدری از ریشه شناسی که

بدبختانه بواسطه همان عواملی که پیش گفته شد اززبان مابر افتاده گفتگو

ی کنیم : ریشه شناسی اهمیّت زیادی در زنده نگاهداشتن و فهم زبان دارد

خصوص در ترجمه و میزان کردن فکر گوینده به شنونده یا نویسنده به

خواننده خیلی دخیل است و از همین لحاظ است که در کوچکترین فرهنگهای فرنگی ریشه و اجزاء سازنده هر لغت پهلوی آن نوشته که معنی حقیقی وسبب نامیدن هرچیز را بیان میکند بطوریکه هیچوقت کلمه ای با کلمهٔ نزدیك بمعنای خود اشتباه نمیشود، ولی در زبان کنونی کمتر مترجمی میتواند یك موضوع را چنانچه باید پرورانده و در مقابل فکر نویسنده کلماتی بیابد که مراد برآورده شود و چنانچه همین ترجمه را بزبان اصل برگردانده و دوباره نشان نویسندهٔ اصلی بدهند تصدیق کند که گفتهٔ خود اوست و اگر یك کتاب را بدو مترجم برای ترجمه بدهید از هر یك چیزی کم و بیش متفاوت باهم و با اصل در می یابید (در زبانهای دیگر نیز بعلت ترجمهٔ بد و یا چندین بار بر گشتن ممکن است ولی نه بلاواسطه) البته علت ندانستن ریشه شناسی و قرار نگرفتن کلمات در جای بخصوص خود که استحقاق معنی مخصوصی را دارد می باشد مثلاً اگر در زبان فرانسه بخواهند کلمهٔ آوردن پارسی را ترجمه کنند هیچ چیزی باندازهٔ apporter استحقاق آن را ندارد زیرا آ = a و porter = بردن و در اوستا نیز آ - بَرْ مـی باشد و نیز برای أُزْبَرْ چیزی بهتر از exporter کـه أُزْ = ex و بـردن = porter پیدا نمیشود البتّه مطلقاً منظور مقابله نمودن ریشه ها و وندهای از یك نوع نیست بلکه باید بفهمیم از لغت چه منظور دربین است و خود لغت چه میگوید

پس باید کلمه مانند محفظه ای باشد که فکر را در خود نگاهداشته (و باصطلاح طوری معنی با ظاهر کلمه چسبندگی داشته باشد که فاصله در آن پیدا نشود) و در موقع عیناً در مغز طرف بگذارد بدون آنکه تصرفی

در آن نماید و از گفتهٔ مادونفر چنان آگاه شوند که اگر آنرا بایکدیگر درمیان نهند اختلافی نداشته باشد و بدبختانه همین گنگی وعاریت بودن معانی کلمات است که اغلب ازصحبت های ماهرکس به ذوق خود چیزی فهمیده وگاهی موضوع «سوء تفاهم» پیش می آید، حال اگر کسی بگوید : یك کلمه خارجی را که یکبار شناختیم کافیست یا فلان کلمه لباس پارسی رادربر کرده چه اشکالی دارد، به ضررهای آن متوجه نشده است زیرا بکار بردن آن کلمه هرچند عادت شود، عادت به چیز نامناسب مثل آنست که هر روز یك حرکت زائدِ سختی را عادت کنیم و این عادت از سایر قوای ما بکاهد ـ

اندیشه درساختمان لغات هر قومی نوعی در بارهٔ موجودات می اندیشد وسبك و سلیقه بخصوصی در بارهٔ ساختمان لغات مربوطهٔ آن دارد و این قومها هم بسته به دوری یا نزدیکی نژاد طرز اندیشیدنشان باهم دور یانزدیك است، مثلاً ممکن است شخصی بزبان خودنام« آسمان» را ببرد درحالیکه قصدش یك صفحه نیلگون ثابتی باشد ودیگری آنرا گنبد گردندهٔ بنامد یاقومی بزبان خود « اتومبیل » را « خودرو » نامد در صورتی که دیگری آن را« رونده» یا«سیر کننده» بگوید البته فرق میان این دو آنست که دردوّمی هر وسیله ای ممکن است رونده وسیّار باشدولی بخودی خودو بدون کمك و وسیله خارجی نرود؛ و در اوّلی فکرکاملتر بعمل آمده و هردو یك چیزرا قصدکرده اند ولی طرزفکر کردنشان باهم اختلاف دارد.

معمولاً اقوام آریائی مانندهم می اندیشند وساختمان زبان وواژه

هـ ایشان تقریباً یکنوع است مثلاً واژهٔ interdit با انترختی (دراوستا) یك ساختمان و یك معنی دارد ؛ همچنین هواپیما و aéroplane ؛ نیوند و understand درصورتیکه قدغن ' طیاره ' و فهم ' ساختمانی شبیه به لغات زبان ما ندارد بعلاوه ریشه های زبان و سایر واژه‌ها و وندها باهم نزدیکی زیاد دارند چنانچه از مثلهائی که زده می شود بخوبی هویدا است :

زِنُ = لاتین : genu = فرانسه : genou = پارسی کنونی : زانو

سْتَئُرَ = انکلیسی : steer = پارسی کنونی : استر

ویرَ = لاتین : vir = پارسی کنونی : یل

دْرُجْ = آلمانی : trugen = پارسی کنونی : دروج (دروغ) از این ریشه است

اَنْتَ = انگلیسی : end = آلمانی : ende بمعنی انتها

اَنْتَرَ = لاتین : interus = فرانسه : interieur

ایسیِ = انکلیسی : ice = پارسی کنونی : یخ

گَرِمَ = یونانی : thermos = پارسی کنونی : گرم (انکلیسی warm)

اُرْوَرْ = لاتین : arbor = فرانسه : arbre

اَرِزْ = فرانسه : argent

گَوَنْگَـه = لاتین : gula = پارسی کنونی : گلو = فرانسه : gorge

نَپتَوْ = لاتین : neptis = پارسی کنونی : نبیره

گَـرِوْ = آلمانی: ergreifen= انگلیسی: to grip = پارسی کنونی: گرفتن

نامَن = لاتین: nomen = فرانسه: nom = انگلیسی name

پَثَن = انگلیسی: path = جاده

پَسْ = لاتین pac-*iscore* = پاسیدن، محکم بستن

پَرِسْ = لاتین: prec-ari= فرانسه: prier = پارسی کنونی: پرسیدن

پَسُ = لاتین: pecus= حیوان اهلی

پَدَ، پادَ = لاتین: pedis= فرانسه: pied= پارسی کنونی: پا

پو = لاتین: pu-nire= فرانسه: pu-nir = پارسی کنونی: پالودن

فْرَشَ = فرانسه: fraiche= انگلیسی: fresh = آلمانی: frisch

بَنْدْ = آلمانی: binden= فرانسه: bander= انگلیسی: to bind=

پارسی کنونی: بستن

بَرْ = انگلیسی: to bear= پارسی کنونی: بردن

دَنْتَ = فرانسه: dent= لاتین: dens = پارسی کنونی: دندان

دیسْ = لاتین: dicere بمعنی آموختن (کلمه dire از این ریشه است)

بو = انگلیسی: to be = پارسی کنونی بودن.

بیه = فرانسه: bi(bimoteur)، بآرش دو

یارِ = انگلیسی: year = آلمانی: jahr = سال (از ریشهٔ یا = رفتن)

مَرْ = لاتین: mori = فرانسه: mour ir = پارسی کنونی: مردن

مَدْ = لاتین med-eri = معالجه کردن (گمان می‌رود medication

medecin از این ریشه است)

مَنْ = لاتین man-ere = پارسی کنونی: ماندن

سْپِسْ = لاتین: spec-ere = نگاه کردن

یَوَنْ = لاتین juven-tus = فرانسه jeune = پارسی کنونی جوان

رَثَ = لاتین: rota = فرانسه roue (از ریشهٔ اَرْ = رفتن، که ارتش و ارتشتاران از این ریشه است)

رَپ = لاتین: rap-ere = انگلیسی: to rob = پارسی کنونی - ربودن

شْکِمْبْ در لاتین: sc abellum (= فرانسه: scabeau یعنی نردبام زوج)

سْپَرْ = لاتین: spar-gere ،sper-nere = انگلیسی: to spurn

پارسی کنونی: سپردن

سْتَرْ = انگلیسی star = لاتین: aster = آلمانی: Stern = پارسی کنونی: ستاره، از ریشهٔ سْتَرْ = لاتین: ster-nere ،stru-ere بآرش منتشر

کردن، گشادن، که گستردن نیز از همین ریشه است

وَرِطْ = لاتین: vert-ere = پارسی کنونی: گردیدن

سْتا = لاتین: sta-re = انگلیسی: to stand = پارسی کنونی: ایستادن

سْنیژْ = فرانسه: neiger یعنی برف آمدن در انگلیسی snow این ریشه را دارد

اَرِمَ = فرانسه: arme = انگلیسی: arm

اَسْتَ = فرانسه: os = پارسی کنونی: استخوان

آویسْتی (با: aviser سنجیده شود) یعنی اطلاع دادن

اُخْشَنْ = ساکسن: oxa یعنی گاو نر

اُتَ = فرانسه et یعنی وَ

کِهْرْپْ = فرانسه: corps = لاتین: corpus = پارسی کنونی: کالبد

دا = لاتین: da-re = پارسی کنونی: دادن

دْرَفْشَ = فرانسه: drap

دْوَرْ = انگلیسی: door = پارسی کنون: در

پِرِسْکا = آلمانی: preis = انگلیسی: price = فرانسه: prix

مَرِتَنْ = mortel = پارسی کنونی: میرا

مَخْشی = پارسی کنونی: مگس = فرانسه: mouche

مَرِدْ = فرانسه : mordre بمعنی گزیدن

بوزَ = پارسی کنونی:بز = انگلیسی : buck = آلمانی : Bock

رَوَنْ = فرانسه:ravin ، از ریشهٔ ری بمعنی جدا کردن

بْرُوَتْ = انگلیسی:brow=پارسی کنونی:ابرو

رَپ= آلمانی raub-en = انگلیسی:to rob = پارسی کنونی :ربودن

ناوَی = ناویدن = فرانسه: naviguer؛از ریشهٔ سنا = شنا کردن

لاتینی nare (snare) = فرانسه nager (snager)

وَرازْ = لاتین :verres= پارسی کنونی : گراز

وَرِتَ = آلمانی : Wert = انگلیسی : worth بمعنی ارزش

ویسْ = لاتین:vic-us بمعنی دهکده

وْیا =لاتین:via=فرانسه :voie=انگلیسی:way= بمعنی راه، طریق

سَرِذَ = فرانسه: sorte = پهلوی: سَرْتَکْ= پارسی کنونی:

سرده یعنی نوع

از ریشه مَسْ یعنی مه و بزرگ واژه های مزدا ، مغ ، موبد ،

مزدیسنا:mage، magique، majesté (لاتین majestas کـه در اوستا

مثیستَ و درپهلوی مهست ساخته شده)می‌آید

نامگذاری با اصل و موجّه و تناسب نام و نامیده و پیوستگی رشتهٔ

لغات و آنچه که از یک لغت و نام جامع انتظار می رود در واژه های

پارسی هویداست .

مثلاً : واژه های خویشاوندی از اینقرار :

۱- پَتَرْ یا پیتَرْ = پارسی کنونی:پدر=لاتین :pater= آلمانی :

Vater = انگلیسی : father = فرانسه :pére این واژه از ریشهٔ پا و پیِ

یعنی غذا دادن است

۲ ـ ماتَرْ = پارسی کنونی مادر = لاتین:mater=آلمانی:Mutter =

انگلیسی:mother = فرانسه mère این واژه از ریشهٔ ما بمعنی اندازه گرفتن متناسب

کردن که در لاتین me-tiri درفرانسه me-surer = انگلیسی to measure =

آلمانی : messen می باشد گرفته شده و از این ریشه آمادن ، آمودن ،

آزمودن ، نمودن ، پیمودن ، فرمودن وغیره گرفته شده

۳ ـ دُغْ دَرْ = پارسی کنونی:دختر= آلمانی :Tochter= انگلیسی

daughter این واژهٔ از ریشه دُغْ =دوشیدن = لاتین:duc-ere = انگلیسی:

to tug گرفته شده

٤ ـ بْراتَرْ = :پارسی کنونی برادر = گتیك : brothar= انگلیسی:

brother آلمانی:Bruder = لاتین :frater = فرانسه : frère

این واژه از ریشهٔ بَرْ بمعنی بردن و آوردن است که گفته شد

در انگلیسی نیز bear است و بمعنی نگاهدارنده نیز هست

۵ ـ زاماتَرْ = داماد که از ریشه زَنْ = زائیدن ، تولید کردن می آید

۶ ـ پُثْرَ = پسر از ریشهٔ پو =pu-rifier

پسوندهائی که در این واژه ها بکار برده شده همه یکي است وهمان تَرْ یا ذَرْ می باشد که نشانهٔ کارور است و درواژه های فرانسه و انگلیسی مشاهده میشود

همین نظم و ترتیب درسایر واژه های ایرانی دیده میشود

ریشه و واژه های پارسی در زبانهائی نیز یافت می شود که قواعد خود را بر آن مجری داشته مانند واژه های خودبکارمی برندچون درعربی جَنْكْ و جَنَّكَ که از جنگ گرفته شده

حاضَ ، حَوَّضَ ، اِستَحْوَضَ از حوض پارسی که دراوستا اَوْذَ از ریشهٔ وَذْ ، وَذْ = آب دادن ، خیس کردن گرفته شده

کَهْرَبَ . . . تَکَهْرَبَ . مُکَهْرَبْ : از کهربا

جَأَشَ (۱) . . از جوشیدن

باسَ ، یبوسُ : از بوسیدن

کاشَ ، یکوشُ : از کوشیدن

ما نافیه : در اوستا ماچیش = هیچکس و مثل های زیادی از

---

(۱) مجله مهر شماره ۱۰ اسفندماه ۱۳۱۵ مقاله آقای سلطانی « سه هزار لغت فارسی در عربی »

ما هست که درپارسی کنونی نیز نشانهٔ آن در مستان مکیرو مرو، هست (گمان میرود mé در méconnaître، mécontent ... و mis در misunderstood mistake .... بااین ما مناسبت داشته باشند)

زمان در اوستا زْرْوانَ = پارسی کنونی زمانه = یونانی chronos از ریشهٔ زَرْ یعنی پیر شدن

سلاح (سِلاه) در اوستا سْنَسَ می باشد که از سْنَسْ بمعنی خراب کردن، فرو کوفتن آمده، برق زدن بَرِجْ است، در لاتین flug-ere

جِنْ دراوستا جَیْنی ازریشهٔ جَنْ = زدن، کوفتن گرفته شده

مسجد که میگویند پارسی است و اصلاً مَزْکَتْ می باشد

گناه درعربی جُناحْ است

اینها مثل خیلی کوچك و کم بود وا گر کنجکاوی شود دیده میشود درزبانهای سامی بسیار واژه های پارسی یافت میشود چیزیکه هست چنانچه این قسم زبانها از زبان پارسی یاغیر لغتی وارد زبان خود کنند باشکالی بر نخواهندخوردزیرا هر گونه واژه‌ای رابصورت جامددر ردیف واژه های خود قرار می دهند ولی برای زبان پارسی مشکل است که با وارد کردن لغات جامد یا هرنوع واژه های بیگانه که برای او حکم جامد را خواهد داشت نوع زبان خود راعوض کنند

اکنون ازنزدیکی وندهای پارسی وسایرزبانهای آریائی مثل میزنیم

پیشوند آ درپارسی مطابق پیشوند a درلاتین و فرانسه است چون ameublir ، amener ، arriver و آمدن ، آراستن ، آوردن و همچنین مانند پیشگذار (préposition) نیز بکار می رود : لب - آ - لب (لبالب) که ترجمه‌آن lévre à lévre میشود mot à mot,

آیتیه = لاتین : ati = پس

آپیه = لاتین : api = یونانی : epi = بسوی

آیوی = یونانی : آمفی = روی

آنتر = لاتین : inter = درمیان

آن = یونانی : آنَ = درطول

آپَ = لاتین: apa = یونانی : âpo = دور

اُپَ = لاتین : upa = یونانی : upo = به

اُس = لاتین : ex = آلمانی : aus = پارسی: ز (زدودن) = خارج، بر

نی = لاتین : ni، nir = پائین

پیتیه = لاتین : pati = یونانی : poti = پارسی: پی

پیری = فرانسه: péri = یونانی: peri = لاتین: pari = گرداگرد

پَرَ = یونانی : para = فرانسه : para = بآنسوی ، دور از

فَرَ ، فِرُ = لاتین pro ، pra

هَمْ = لاتین: sum = یونانی: آما

پَیتیِ = لاتین :potis :این پسوند امروز بصورت بَدْ درآمده چون

سپاه بَدْ(سپهبد)، هیربد

گرفتن واژه این نمونه مختصر برای آن داده شد که روشن شود تاچه اندازه زبان پارسی بزبانهای هم جنس خود نزدیکی داشته و برخلاف از پارهٔ تاچه اندازه دور است اکنون که محتاج به فرا گرفتن علوم وفنون وباز آوردن آنهابه خاستگاه اولیّه خودهستیم وناچار بداشتن لغات می باشیم بهتر آنست که برای چیزهای نو پدیدی که در نزدما سابقه نداشته ولغات یا نام آنهارادرزبان خود نداریم به ریشه شناسی لغات مربوطه مراجعه نمائیم تاچگونگی اندیشیدن دربارهٔ آنهارادریافته سپس همان اندیشه‌راتاممکن است روی ریشه های همنوع و نزدیك وباهم معنی آن گسترده وآن فکر راعیناً بزبان خود برگردانیم تاهم فهم آن آسان و هم از اصل دور نیافتاده باشیم زیرالغات پس ازوضع شدن در بوتهٔ آزمایش تودهٔ مردم قرارمیگیرد و چنانچه نامناسب وعوامل ساختمانی آن ناجورباشد ازبین رفته لغت بهتری جانشین آن می شود پس کلماتی که سالها امتحان خودراداده ودوام نموده نبایستی از دانستن چگونگی آن صرف نظر نمود دیگرهمانطور که اروپائیان امروزه برای ساختن واژه های خود از زبانهای دیرینه لاتین و یونانی وغیره استفاده می کنند مانیز موقع مناسب است که از ریشه های مختصر و پرمعنی و وندهای زبان های دیرینهٔ پارسی استفاده کنیم.

چگونگی لغت برای آنکه یك لغتی بتواند برقرار مانده و کمتر تغییر پذیرد

۱ ــ دارای ترکیبی باشد که اجزاء سازندهٔ آن رویهمرفته معرّف آن نامیده بوده واز آن حکایت کند وتا بتواند همهٔ صفات نامیده را دربر داشته باشد

۲ ــ آسان فهم باشد که هر کس بمجرد شنیدن بآن پی برد

۳ ــ روان باشد تا صورت آن تغییر نپذیرد

٤ ــ تاممکن است بادرنظر گرفتن معنای کامل لغت سعی شود کوتاه باشد ولی معنای آن تمامی کوتاهی نشود چنانچه واژهٔ آلمانی

un durch dring lich

پذیر خلش ازمیان نا

درفرانسه impermeáble

بپارسی ناتراو ، ناتراوا ، (گذر ناپذیر)

البته در اینجا واژه آلمانی از فرانسهٔ آن رساتر و واژهٔ پارسی باآنکه بسیارظریف وکوچك است باآلمانی آن برابری می کندودرعربی گفته میشود : لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ الموائِعْ

un-durch-dring-lich-keit = imperméabilité و

که بعربی : كَوْنُ الشّيْءُ لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ الموائِعْ

و درپارسی «ناتروائی» گوئیم

انجام گفتار آنکه تا کنون جنبش های زیادی برای برگرداندن واژه‌ها وپالودن زبان پارسی از زبانهای خارجی بعمل آمده ولی کمتر تا کنون چنانکه باید موفق شده اند زیرا گذشته از آنکه هرکس از پیش خود راهی برگزیده و مشارکتی درکار با دیگری نداشته جمعاً نیز دارای یك روش نبودند بعلاوه مرکزی که از آنجا نتیجهٔ زحمتشان یکنواخت همگی را آگاه کردند درکار نبود -

ولی امروزه خوشبختانه بواسطه روشن شدن افکار مردم و در دسترس بودن وسائل تحقیق بخصوص جستجوهای زیادی که علمای زبان شناس سالیان دراز درراه ریشه شناسی زبان پارسی دیرینه وکنونی کرده اند قدمهای اساسی سریعی در این راه برداشته میشود که برای زبان ما که به پرتگاه هولناکی رهسپاربود مایه امید ورستکاری است وامید است که این زبان کهن بزودی رواج و رونق سابق خودرا از سرگیرد

برای آنکه وندهای زبان پارسی که اساس لغت سازی این زبان است چنانکه باید بکار افتاده و آشنائی کامل باین وسیله پربها پیداشود اینجانب از دیر زمانی درصدد گرد آوردن آنها در کتابی بودم تا از کتابهای مختلفه محققین مقداری گرد کرده وچنانکه بود در این نامه آوردم باین امید که بعدها مفصل تر وجامع تر در اینخصوص کتابی نوشته شده و این کتاب وسیله آغاز تحقیق دراین باب گردد زیرا زبان پارسی از حیث وند باندازهٔ دارنده وتوانا است که اگر روزی همهٔ آنها بکار افتد کسانیکه بدون توجه بزبان خود از نارسائی آن گله مند هستند تصدیق خواهند کرد که آنچه دربارهٔ جامعترین وفصیح ترین زبان می توان گفت درزبان پارسی راست می آید.

بخش اوّل وچهارم این کتاب را از کتاب «اتودایرانیین» دارمستتر استفاده نمودم بخش سوّم را نیز از کتابی که گفته‌شد و دستور پهلوی چاپ هندوستان، بخش دوّم را از کتاب دستورزبان اوستا چاپ فرانسه ازآن دُهارله واز کتب دیگری که بیشتر استفاده شده یکی فرهنگ ادالجی کانگا که فرهنگ زبان اوستا وبه زبان گجراتی و انگلیسی است، دیگر کتاب پل هرن است که پس از این بچاپ خواهدرسید البته فرهنگهای دیگر پارسی وزبانهای خارجی مورداستفاده‌واقع گردید که درموقع خود نام برده شده‌وهریك از قسمت های این نامه متکی به سندی می باشد و مخصوصاً کوشش شد که از گفتار نویسندگان چیزی کم و کسر نگردیده وتصرف ودخالتی‌نشده باشد در ضمن یاد آور می شود که وسائل طبع این کتاب باشکال زیادی برخورد ومدت زیادی بطول انجامید تاحروف لازم گرد آورده شد وبا این وصف

بازچنانکه باید وسیله نمودن اصوات وحروف ممکن نگردید لذا مختصراً علاماتی که در این کتاب بکار برده شده ذکر میشود

* علامت شك یاساختمان فرضی

ꕥ این علامت نقطهٔ ختم کلام در اوستا است در اینجا برای جدا کردن مطلب بکار برده شده وبیشتر جلوی مطالب استخراج از فرهنگ کانگا گذارده شد و (٥) علامت ختم آنست

اِ نشانهٔ صدائی بین اِوئی می باشد

ئِیِ نشانهٔ یای کوتاه است که به کسره نزدیك می شود

ئی یای کشیده تراز اوّلی است

ئي یای کشیده تر ازدوّمی است

ا (ن) الف است که در دماغ تلّفظ میشود

برای سایر حروف در موقع خود باتلّفظ حروف موجوده نموده‌شدند و امید است در چاپ بعد چنانکه باید عملی شود و مخصوصاً چون آنطور که باید کامل نبود بیش از ۳۰۰ نسخه که ۲٥۰ نسخهٔ آن در دسترس قرار خواهد گرفت چاپ نشد ونیز از دوستان و دانشمندانی در گرد آوردن این کتاب بنده را راهنمائی نمودند سپاس گذارم

تهران ـ سال ۱۳۱٦ محمد علی ـ لوائی

بخش نخست

وندهای پارسی دیرینه

الف - اشتقاق بوسیله پسوندها

پسوندهای پارسی دیرین

نوشته های پارسی دیرینه چندان فراوان نیست که بتوان یك فهرست جامعی از آنها فراهم نمود ولی باز دیده میشود که این زبان همهٔ پسوند های مهمّ زند و سانسکریت را در بر داشته :

۱ - اَ ، آ - برای ساختن واژه‌های نخستین از ریشه بکار میرفته :

دْرَوْگ - آ = دروغ. دْرَنْگ - اِ = درنك. دُوَر - آ = در.

- اَ(هْ) - بُنْ ایستی های نخستین با این پسوند ساخته میشود :

رَوْچَ (هْ) = روز.

- اَنْ - برای بُنْ ایستی های نخستین :

خْشَپَنْ = شب.

- اَنَ - برای بُنْ ایستی های نخستین :

[هَمْ] - اَرْ - اَنَ = نبرد.

- آنَ - برای بُنْ ایستی های دوّمی :

وَرْکـآنَ = هیرکانی یا (گرگان ـ مملکت گرگها) وَرْكَ بارش گرگ (دراوستا: وِهْرِكَ ک ٤ [illegible] = [illegible] : درلاتین : Vulpes در آلمانی و انگلیسی Wolf می باشد)

۶ ـ اَیْنَ ـ برای فروزهٔ مایهٔ :

آثَنْـگَـیْنَ = از سنگ ، یا = سنگی

۷ ـ ئیَ ـ برای بُنْ ایستی‌های نخستین :

دیپ یَ = نوشته . باژیَ = قبیله . ناویَ = کشتی . پثیَ = راه

۸ ـ ایش ـ برای بُنْ ایستی‌های نخستین

هَد ـ یش = زیستنگاه .

۹ ـ ای آ ـ نخست برای بُنْ ایستی های نخستین :

خْشایَثی آ = شاه .

پَروی آ = پیشین .

مَرْتی آ = میرا .

دوّم ـ نامهای قومی :

اُوَجی آ = اهل اُوَج

بابی‌رووی آ = اهل بابیرو .

اَرْمَنی آ = ارمنی .

اَمـَگـَرْتيِ آ = اسکرتی.

١٠ ـ ای‌اَهْ ـ پسوند همسنجی می باشد:

وَهْیَز ـ [داتَ] .

١١ ـ گُکْ ـ برای بُنْ ایستی‌های دومی:

آثَنْ ـ گـَکَ = سنگ. (٣ـو)، (پسوندهای اشتقاقی ـ و)

١٢ ـ کَکَ ـ برای فروزه‌های دوّمی:

بَنْدَ ـ کَکَ = بنده.

وَزَرْ ـ اَکَ = توانا.

اِرِیـ اَکَ = بی کیش.

١٣ ـ مَ ـ برای فروزه های نخستین:

تَخْمَ = زورمند.

١٤ ـ ما ـ برای بُنْ ایستی‌های نخستین:

تَوْمـآ = نژاد.

١٥ ـ مَنْ ـ برای بُنْ ایستی‌های نخستین و دوّمین:

اَسْ ـ مَنْ = آسمان.

دَنسی اَمَنْ (؟)

۱۶ ـ نَ : نخست برای نامهای آمیخته نخستین :

وَشْنَ (در زند: وَسْنَ) بآرش اراده است.

یا ـ نَ = لطف.

۱۷ ـ دوم ـ برای فروزه های دوّمین یا نخستین :

پَرَنَ = پیشین.

دْرُوَجَنَ = فریب دهنده.

کَمْنَ = کم.

۱۸ ـ رَ ـ برای فروزه های نخستین و دوّمین.

ثُخْرَ = سوزان.

اُورَ = خداوندگار. (= اَهُرَ)

۱۹ ـ تَنَ ـ برای نام کنش :

کَرْ ـ تَنَ = کنش.

تَسْ ـ تَنَ = کوبش.

۲۰ ـ تَرْ، تارْ ـ نام کارور :

دَوُشْ تَرْ = دوستار.

۲۱ ـ تَرْ ـ برای نام خویشاوندی : (۱۷ ـ و)

ماتَرْ = مادر .

پیتَرْ = پدر .

بْرآتَرْ = برادر .

۲۲ - تیـ برای بُنْ ایستی‌های آمیخته یا نامهای اَفْزار نخستین :

شیا - تیـ = خوشبختی .

اَرْشْ - تیـ = نیزه .

۲۳ - تَرَ . ایشْتَ - برای همسنجی و برتری : (۱۰- پ) (۸-پ)
(۸۱-و)

۲٤ - ثْرَ - برای آمیخته :

خْشاثْرَ = شاهی . (۲۰-و) .

چیثْرَ = بذرکاری (شاید چیـ - ثْرَ باشد) .

بسیاری از پسوند های پارسی دیرینه در زبان پارسی کنونی بکار نمیروند و حسّ زبان آنها را از ریشه متمایز نمینماید .

پسوندهای پارسی دیرینه که در زبان کنونی بآنها پی نمیبرند:
اَ . آ . رَ . ثْرَ . م . مَنْ . اَنَ . نَ . اَنْ . تَرْ . (برای خویشاوندی) .
ایشْ . اَهْ . ئیـ . ئی اَهْ . ایشْتَ . ئی اَ . گَـ :

۲٥ - پسوند اَ . آ - از همه واژه هائی که باین پسوندها ختم میشده‌اند

بکلی افتاده:

کارْ در آغاز کارَ بوده است (۱۰٤ـو)

دروغ « دْرَوْگ ـ آ » »

درنك « دْرَنْگ ـ آ » »

سپاه « سْپاد ـ آ » »

گوش « گَـُوش ـ آ » »

در « دُوَر ـ آ » »

سوار « اَسَبارَ » »

ری « رَگـا » »

ماه « ماهَ » »

ودر پارسی دیرینه‌هم این پسوند بیگمان بکارساختن واژه های نو نمیرفته و جانشین آن واژه ها ساختمان هائی با پسوند آکَ که در زبان پهلوی آكْ ودر زبان کنونی(ه)میباشد گردیده ولي نمیتوان گفت که پسوند آكَ جانشین پسوند آ گردیده چون پسوند كَ نه تنها بواژه‌هائیکه باپسوند آ تمام‌میشده‌اند اضافه‌شده بلکه به واژه‌هائیکه‌آخرشان هم آ بوده پیوسته و همانطوریکه به واژه های باپسوند آ پیوسته به

انبـاز های با پسوند تَ وواژه‌های با پسوندنَ هم پیوسته است چنانچه :

پارسی دیرینه	پهلوی	پارسی کنونی
کَرْتَ	کَرْتَكْ ولمو	کرده
زند	پهلوی	پارسی کنونی
پاشْنَ	پاشْنَكْ رەسوسرو	پاشنه

۲۶ ـ دوم ـ پسوند رَ ـ : وارونه شدن پسوند وتخفیف یافتن در تلفظ یا ازبین رفتن کامل حرف ماقبل سبب آن شده است که کوچکترین اثر و نشانهٔ از ترکیب واژه باقی نماند و دیگر ذائقه زبان حسّ نمیکند که همان ریشه ایکه واژه سوختن را تشکیل داده واژه سرخ و سفتن و سوراخ هم از آنست .

واژه های بَرْفْ . گُرْزْ . نَرْمْ . اثری که بتوان از روی آن فهمید که این واژه‌ها ترکیبی از تکه های نخستی وَفْ ـ رَ . وَزْ ـ رَ . نم ـ رَ . میباشد نگذارده است .

۲۷ ـ سوم ـ پسوند ثْرَ :

اکنون دیگر چیزی رابطه بین‌تار (نخ) و* تَنْثْرَ (در سانسکریت تَنْتْرَ) که واژه‌تنیدن وانباز تَدِهْ (پهلوی ۵۵۵و) بارش پارچه‌را نشان‌نمیدهد همچنین بنظر نمیآید که واژه خوار مرکب از سه جزء ـ هو ـ آ ـ ثْرَ

وَرْکـاَنَ = هیرکانی یا (گرگان ـ مملکت گرگها) وَرْكَ بارش گرگ(دراوستا: وِهْرِكَ ک٤ سِلوس = ترلو: درلاتین : Vulpes در آلمانی و انگلیسی Wolf می باشد) .

٦ ـ اَیْنَ ـ برای فروزهٔ مایهٔ :

اَثَنگَیْنَ = از سنگ، یا = سنگی

٧ ـ ئیـ ـ برای بُن ایستی های نخستین :

دیپ ی = نوشته . باژ ی = قبیله . ناو ی = کشتی . پَث ی = راه

٨ ـ ایش ـ برای بُن ایستی های نخستین

هَد ـ یش = زیستنگاه .

٩ ـ ای اَ ـ نخست برای بُن ایستی های نخستین :

خْشایَثی اَ = شاه .

پَرُوی اَ = پیشین .

مَرْتی اَ = میرا .

دوّم ـ نامهای قومی :

اُوَجی اَ = اهل اُوَج

بابی رووی اَ = اهل بابیرو .

اَرْمَنی اَ = ارمنی .

اَمِکَـرْتيِ اَ = اسکرتی .

۱۰ ـ ایِ اَهْ ـ پسوند همسنجی می باشد :

وَهْیَنْ ـ [داتَ] .

۱۱ ـ گَـكَ ـ برای بُنْ ایستیهای دوّمی :

آثَنْ ـ گَـكَ = سنگ. (۳ـو) ، (پسوندهای اشتقاقی ـ و) .

۱۲ ـ كَـ ـ برای فروزههای دوّمی :

بَنْدَ ـ كَـ = بنده .

وَزَرْ ـ اَكَ = توانا .

اَرِ ـ اَكَ = بی کیش .

۱۳ ـ مَ ـ برای فروزه های نخستین :

تَخْمَ = زورمند.

۱٤ ـ ما ـ برای بُنْ ایستیهای نخستین :

تَوْمـا = نژاد .

۱۵ ـ مَنْ ـ برای بُنْ ایستیهای نخستین و دوّمین :

اَسْ ـ مَنْ = آسمان .

دَنسی اَمَنْ(؟)

١٦ ـ نَ : نخست برای نامهای آمیخته نخستین :

وَشْنَ (در زند : وَسْنَ) بآرش اراده است .

یا ـ نَ = لطف.

١٧ ـ دوم – برای فروزه های دوّمین یانخستین :

پَرَنَ = پیشین .

دْرُوَجَنَ = فریب دهنده .

کَمْنَ = کم.

١٨ ـ رَ ـ برای فروزه های نخستین ودوّمین .

ثُخْـرَ = سوزان .

اُورَ = خـداوندگـار (= اَهُـرَ)

١٩ ـ تَنَ ـ برای نام کنش :

کَرْـتَنَ = کنش .

تَسْـتَنَ = گویش .

٢٠ ـ تَرْ٬تار ـ نام کارور :

دَوُشْتَرْ = دوستار .

٢١ ـ تَرْ ـ برای نام خویشاوندی : (١٧ـو)

ماتَرْ = مادر .

پیتَرْ = پدر .

بْرآتَرْ = برادر .

۲۲ - تیه - برای بُنْ ایستی‌های آمیخته یا نامهای اَفْزار نخستین :

شیا - تیه = خوشبختی .

اَرْشْ - تیه = نیزه .

۲۳ - تَرَ . ایشْتَ - برای همسنجی و برتری : (۱۰- پ) (۸-پ) (۸۱-و)

۲۴ - ثْرَ - برای آمیخته :

خشاثْرَ = شاهی . (۲۰-و) .

چیثْرَ = بذرکاری (شاید چیه- تْرَ باشد) .

بسیاری از پسوند های پارسی دیرینه در زبان پارسی کنونی بکار نمیروند و حس زبان آنها را از ریشه متمایز نمینماید .

پسوندهای پارسی دیرینه که در زبان کنونی بآنها پی نمیبرند:

اَ . آ . رَ . ثْرَ . مَ . مَنْ . اَنَ . نَ . اَنْ . تَرْ . (برای خویشاوندی).

ایشْ . اَهْ . ئیه . ئی‌اَهْ . ایشْتَ . ئی‌اَ . گَ :

۲۵ - پسوند اَ . آ - از همه واژه هائی که باین پسوندها ختم میشده‌اند

بکلی افتاده:

کارْ در آغاز کارَ بوده است (١٠٤-و).

دروغ	»	دْرَوْگ-آ	»	»
درنك	»	دْرَنْگ-آ	»	»
سپاه	»	سْپاد-آ	»	»
گوش	»	گَئُوش-آ	»	»
در	»	دُوَر-آ	»	»
سوار	»	اَسَبارَ	»	»
ری	»	رَگا	»	»
ماه	»	ماهَ	»	»

ودر پارسی دیرینه‌هم این پسوند بیگمان بکارساختن واژه‌های نو نمیرفته و جانشین آن واژه ها ساختمان هائی با پسوند آکَ که در زبان پهلوی آکْ ودر زبان کنونی(ه)میباشد گردیده ولي نمیتوان گفت که پسوند آکَ جانشین پسوند آ گردیده چون پسوند كَ نه‌تنها بواژه‌هائیکه باپسوند آ تمام‌میشده‌اند اضافه‌شده بلکه به واژه‌هائیکه‌آخرشان هم آ بوده پیوسته و همانطوریکه به واژه های باپسوند آ پیوسته به

انباز های با پسوند تَ وواژه‌های با پسوندنَ هم پیوسته است چنانچه :

پارسی دیرینه	پهلوی	پارسی کنونی
کَرْتَ	کَرْتَكْ [Pahlavi script]	کرده

زند	پهلوی	پارسی کنونی
پاشْنَ	پاشْنَكْ [Pahlavi script]	پاشنه

۲۶ ـ دوم ـ پسوند رَ ـ : وارونه شدن پسوند وتخفیف یافتن در تلفظ یا ازبین رفتن کامل حرف ماقبل سبب آن شده است که کوچکترین اثر و نشانهٔ از ترکیب واژه باقی نماند و دیگر ذائقه زبان حس نمیکنند که همان ریشه ایکه واژه سوختن را تشکیل داده واژه سرخ و سفتن و سوراخ هم از آنست .

واژه های بَرْف . گُرْزْ . نَرْمْ . اثری که بتوان از روی آن فهمید که این واژه‌ها ترکیبی از تکه های نخستی وَفْ ـ رَ . وَزْ ـ رَ نم ـ رَ . میباشد نگذارده است .

۲۷ ـ سوم ـ پسوند ثْرَ :

اکنون دیگر چیزی رابطه بین‌تار (نخ) و* تَنْثْرَ (در سانسکریت تَنْتْرَ) کهواژه‌تنیدن‌وانباز تَدِهْ (پهلوی [Pahlavi script]) بارش‌پارچه‌را نشان‌نمیدهد همچنین بنظر نمیآید که واژه خوار مرکب از سه جزء ـ هو ـ آ ـ ثْرَ

بوده ویا دشوار از سه جزء دُشْ ـ هُوْ ـ آثْرَ باشد بهمین قسم واژه شهر مرکب است از ریشه شَ (خْشَ) و پسوند هْرْ) ثْرَ: در پارسی دیرینه شهر خْشاثْرَ میباشد) وواژهٔ پوهْرْ (در پارسی کنونی پور . در پهلوی پور است) یا پسر مشتق پو ـ ثْرَ میباشد حال چنانچه دیده میشود ثْرَ از دست رفته است.

۲۸ – چهارم ـ دیگر ازپسوندهائیکه ناپدید شده اند پسوند مَ وپسوند مَنْ میباشند. ولی مَنْ بواسطه یکی از اشکالش مانْ که شباهت ظاهری با ریشه کهواژهٔ مانستن دارد پیدا و متمایز میباشد.

ساختمانهای با پسوند مَ پسوندشان به مْ تخفیف یافته و این مْ جزء ریشه گردیده و دیگر کاهش پذیر نیست و پسوند مَنْ هم در بیشتر واژه ها بهمین طریق تخفیف یافته و علت احتمال میرود بکار رفتن آنها در اواخر دورهٔ پارسی دیرینه بجای یکدیگر بوده از طرفی هم بواسطه غلبه ساختمانهای با . آ و همچنین از بین رفتن ساختمانهای حرفی؛ ساختمان مَنْ از دوراه باین قاعده ملحق شده یکی آنکه به مَ تخفیف یافته و دیگر آنکه بر عکس بصورت مَنَ یا مانَ بزرگشده (در پارسی نوین مانْ)

اکنون دیگر زبان مشتقاتی از مْ ومانْ نمیسازد وواژه‌های مرکب

زیرین را هم مثل یك واژهٔ سادهٔ ابتدائی حس میکنند :

تَهْمْ از تخْ + مَ . گـامْ از گـا + مَ . بامْ [۱] از با + م (شاید بامْيَ) . رامْ از * را + مَ ، (در اصل را + مَنْ) . نام از نـا مَ ، (* در اصل نا + مَنْ) . دیم [۲] ازدَ اِ + مَ ، (در اصل دَ اِ + مَنْ) . چرم از * چرْ + مَ ، (در اصل چر مَنْ) . چشم از * چشْ + مَ ، (در اصل چخْشْ + مَنْ) . تخم از تُوخْ + ما . رزم از * رَسْ + مَ : (در اصل رَسْ + مَنْ) . بَرْسُمْ از * بَرْسْ + مَ ، (دراصل برِسْ + مَنْ) . بیم از باِ + مَ ، (* دراصل ب اِ + مَنْ) . پیم واژهٔ پهلوی است بآرش شیر خوردنی از * پ اِ + مَ ، (دراصل پ اِ + مَنْ) دام [۳] از * دا + مَ (درسانسکریت دا + مَنْ) .

بعلاوه واژهٔ بوم را که ترکیب از بو و پسوند مي است که نی آن افتاده باید جزء صورت بالا حساب کرد .

همچنین واژه های زیرین با مانْ ترکیب یافته :

دَرْمانْ [٤] از * دَرْ + مانْ (درفرهنگ اوستا : دَرْ = محکم

---

(۱) - شفق (۲) - نگاه (۳) - دام شکار (٤) - دارمستتر مینویسد درمان ازریشهٔ دَرْ که سانسکریت آن دَرْ یعنی حفظ کردن ومحکم داشتن واستوار کردن است آمده وواژه دْرْوَ در زند و دْرُوَ در سانسکریت بآرش صحت و سلامت است و واژهٔ دُرْواخْ یا دُرْوایْ که در شهرهای شمالي خراسان بآرش صحت وسلامت است از همین ریشه است همچنین دراوستا ازاین ریشه ترکیب و مشتقاتی موجود است ل .

داشتن، حفظ کردن).

آسمان از آسْ + مَنْ (از ریشه آسْ به ۱۱ ـ د، و بولد های اشتقاقی برگردید).

میهمان از مَأ ثمَنْ:

ای‌رمان = دوست و میزبان، مرکب است از آرْیَ + مَنْ (در اوستا اَیْرِیَ مَنْ = فرشته آرامش و خوشبختی، خدمتگذار .. و از واژهٔ اَیْرْیَ = نجیب زاده، محترم، آرْیَنْ یا ایرانی و همین واژه از ریشه اَرْ = بچشم بزرگی و احترام نگریستن می آید).

ریسمان[1] از ریسْ + مَنْ میباشد.

دو ترکیب زیرین را که‌با مانْ است نباید با مانْ در ترکیب‌های بالا اشتباه نمود:

الف ـ ترکیب‌های با پسوند مانْ (از ریشه مَنَهْ بآرش یادوفکر.)

(۴۰ ـ و) شادمان در زند شاتو ـ مَنو میباشد.

پشیمان و ایرْمانْ هر دو بیك آرش و مرکب‌انداز مانْ = مَنَهْ و یك ریشهٔ دیگری که در پشیمان مجهول و در ایرمان گمان میرود که ایرْ از زیرْ که بالاخره آنرا به ترکیب * اَذَیْرِیاو ـ مَنو یعنی فکر پائین افتاده) برمیگرداند باشد:

---

(۱) ریشهٔ آن ریسْ است که ریشتنْ وریسَمْ از آن مشتق شده ·

ب ـ ترکیب های با پسوند مانْ (بآرش زیستنگاه) که در پارسی کنونی مانْ است چون کشتمان (یعنی کشتزار).

ـ پنجم ـ پسوند آنَ :

روزن در پهلوی رُوچَنْ [پهلوی] و درپارسی دیرینه رَئُچْ ـ آنَ می باشد،

انجمن در پهلوی : [پهلوی] و درپارسی دیرینه هَنْجَمْ ـ آنَ می باشد،

میهن در پارسی دیرینه مَاْیِثْ ـ آنَ میباشد، در پهلوی [پهلوی] (در اوستا. مَاْ ثَنِ = اقامتگاه ومسکن از ریشهٔ میثْ = اقامت کردن، مسکن کردن، ملاقات کردن to Meet، باهم زندگی کردن) (۷٤ـو)

هاون در پارسی دیرینه هاوْ ـ آنَ میباشد. (وندهای اوستا یادداشت ماکی).

گردن در پارسی دیرینه * وَرْتْ ـ آنَ میباشد .

هنگامیکه پسوند ِنَ پسوند دوّمی واقع میشود باپسوندبالاهمریخت میشود چون:

پَرَنْ= شب پیش که پارسی دیرینه آن پَرَنَ (=پیشین) میباشد (۱۰۵ـو)

میانْ درزند مَیْذْیآنَ میباشد (درفرهنگ کانگا: مَیْذْیآنَ = میان از مَیْذْیَ = باندازه، متناسب (آرش اصلی) ؛ وسط، نصف در

آلمانی Mitte در لاتین medius در انگلیسی middle از ریشه ما بآرش سنجیدن و اندازه گرفتن درلاتین : me-*tiri* ، درفرانسه : me-*surer* ، در آلمانی : *messen* ، در انگلیسی : to mete و *tomeasure* و ازهمین ریشهٔ ما واژهٔ ماه که درلاتین : mensis و در فرانسه : mois و در آلمانی : Monat و در انگلیسی : month است پیدا شده و نیز از همین ریشهٔ ما کلمه **مادر** ساخته شده که در لاتین : mater در فرانسه : mère در آلمانی Mutter ، در انگلیسی mother میباشد (بفرهنگ کانگ مراجعه شود).

۳ – ششم پسوند نَ – :

دان = جای ،	در اصل دا – نَ است .	(٤٤-پ)
زین	» زأ – نَ »	
زبان	» زبا – نَ »	
بن	» بُ – نَ »	
روغن	» روغْ – نَ »	
روشن	» روخْشْ – نَ »	
بان-پان	» پا – نَ »	(۳٥-ك)؛(۳٦-پ
ستان	» سْتا – نَ »	(۹٤-ك)؛(٦-پ)
ستون	» سْتو – نَ »	

خشین درا صل خْشَأ ـ نَ است .

آفرین « آفْری ـ نَ «

دین « دَأ ـ نَ «

به این پسوند نیز باید باقیمانده های پسوند نیو پسوند

ن راهم اضافه کرد :

خون دراصل وُهُ ـ نِ میباشد .

رشن « رَشْ ـ نُ «

در مثالهای بالا فقط صدای آخر واژه افتاده ولی درمثالهای

زیر همهٔ پسوند افتاده است :

پر در اصل پَرِ ـ نَ میباشد

فر	«	* هْوارِ ـ نَهْ
		فَرْ ـ نَ «

کم دراصل کَمْنَ «

پسوند نَ که به * نَکْ تبدیل یافته بود (یعنی بزرگ شده بود)

نیز از بین رفته :

تشنه درزند تَرْشْنَ میباشد

گرسنه * کِرِسْ ـ نَ (؟) «

دوشْنَه از ریشه دُزْ (*دُخْشَنَ)

چاشنه[1]

٣١ ـ هفتم پسوند اَنْ ـ :

شَبَنْ که در ترکیب شبنروز یعنی روز وشب دیده میشود خْشَپ ـ اَنْ میباشد . واژهٔ منحصر آن شب است که خواه از خْشَپ و یا از خْشَپا گرفته شود .

جوان در زند یَوَنْ میباشد ونبایستی آنْ جوان را که مشتقی است که بواسطه کشیدن اِنْ پیدا شده با پسوند آنْ که از آنَ مشتق شده مخلوط کرد .

٣٢ ـ هشتم پسوند خویشاوندی تَرْ ـ : چون این پسوند طبیعتاً مورد استعمالش کم بوده نتوانسته میدانی برای خود بدست آورد ، واژه‌های پِتَرْ . ماتَرْ . بْراتَرْ . به پدر ، مادر ، برادر ، تبدیل یافته و در زبان مانده اند ولی در جوار این شکل شکلهای کوچك دیگری پیدا شده چون در پهلوی واژه مات (فارسی آن ماد) که از آن مشتقی در زبان مزبور مانند ماتَكْ ماتک (در پارسی کنونی ماده) پیدا شده که بکار تشخیص نوع حیوانات ماده میرود و دیگر واژه پهلوی بْراتْ برات از این قبیل است .

(١) درلاتین *cœna* درقدیم *cersna* : چاشْنَ باید در اصل ❀ چَرْشْنَ بوده باشد

همچنین واژهٔ نَپْتَرْ که در زبان دیرین با واژهٔ نَپاتْ جانشین یکدیگر می شده اند از بین رفته و بجای آن از واژهٔ نَپاتْ واژهٔ نَپاتَكَ و سپس نواده درست شده ازطرف دیگر هم از واژه کوچك شدهٔ *نَپْ واژه نَپی بآرش نوه و سپس نبیره ساخته شده است .

۳۳ – نهم – پسوند ایشْ این پسوند اکنون دیگر باقی نمانده و دوشکلی که در نوشته های دیرین هدیش و منیش را پدید آورده اند اکنون نمایان نیستند . این پسوند را نباید با اِشْ (۱۸ـك) که از پسوند اِشْنْ پهلوی که آنهم از پسوند دیرین ایشْنُ درست شده اشتباه کرد ولی شاید همین پسوند ایشْنُ خود از پسوند ایش که در بالا گفته شد آمده باشد ودر این صورت این کاردر دوره‌های خیلی پیش صورت گرفته وما از آن آگاهی نداریم .

۳٤ – دهم – پسوند اِ (هْ) – که نخستینهٔ آن اَسْ میباشد :

روز	[illegible]	از	رَوُچْ + اَهْ	است
هوش (مرگ)	[illegible]	از	اَوُشْ + اِهْ	»
بوی (وجدان)	[illegible]	از	بَوُذْ + اَهْ	»
تم (تاریکی)	[illegible]	از	تَمْ + اِهْ	»

خوب ‌‌ ‌ ‌ 𐬯𐬭 ‌ ‌ از هْوآپْ + اَهْ »

۳۴ ـ یازدهم ـ پسوند ئِیـ :

باژ در پارسی دیرینه : باژـ یِ می باشد.

۳۵ دوازدهم ـ پسوندهمسنجی و برتری ئی اَهْ ، ایشْتَ (۱۰-پ)

بـه : وَهْيأ (۱) میباشد. در پهلوی : [illegible] .

مَهیسْتْ که در زبان پهلوی است مَثیشْتَ بوده است .

۳۶ ـ سیزدهم پسوند ئيأ [2] ـ : (۱۳-ك)

شاه در پارسی دیرینه خْشايَ ئيا

مرد » » مَرْتي آ میباشد.

۳۷ ـ چهاردهم پسوند گَکَ ـ :

سنك در پارسی دیرینه اَثَنْگَکَ و در زند اَسِنْگَکَ است .

یادآوری ـ آوای کوتاه‌درپسوندهای همزنگی (consonnantique)

هنگام گذشتن بپارسی کنونی کشیده میشوند چنانکه‌واژه جوان

درزند یَـوَنْ است و پسوند وَنْ بترتیب وانْ‌وانَ شده وهمچنین

پسوند تَرْ منظما تارْ گردیده است·

(۱) پسوند اَهْ شاید فروزه‌هائی ساخته است مثلادر سانسکریت سْوَپَسْ svapas و درزندهوآپَهْ می باشد·

(۲) این‌پسوند باینصورت ازبین رفته ولی‌صورت بزرك شده ان‌که ❀ یَ کَ باشد مانده‌ودرپارسی کنونی ئی ودرپهلوی ئیك است .

پسوند های مزبور آنهائی هستند که در نهشته های سنگین (fort) و سبك (Faible) موجود بوده و نهشته‌های سنگین غلبه کرده.

در پسوند زارْ یك کشش کاملی دیده میشود (٤٧-ك)

بخش دوّم

وند های اوستائی

یادداشت وسپی

واژه های اوستائی مانند همه واژه‌های زبانهای هند و اروپائی به ساده وهم نه (composé) بخش می شوند.

واژه های ساده از ریشه های آدهی (attributif) یا فرنامی ریشگان ها بصورت خمش (flexion) و وند ها (پیشوند، پسوند) ساخته میشوند. ریشه های آدهی بکار ساختن نامها و کهواژه‌هارفته و ریشه های نماری (démonstratif) فرنامها وواژه های تغییرناپذیر وخرد واژه ها (particule) و وند هارا می سازند؛ ما در اینجا تنها به نامها پرداخته و فرنامها و کهواژه ها پس از این خواهد آمد.

پارهٔ واژه ها بنظر می آیند که ازریشه خالص درست شده اند چون:

رُت (∴ = توانستن)

دَرِشْ (دهرش س [1])

تقریباً کلیه متضمن یك ریشه و یك شکل خمش اند چون:

آفْشْ (∴ از آپْ سده = آب = لاتین : aqua).

---

۱ ـ ریشه های خالص مخصوصاً در آخر هم نه ها یافت می شوند.

واخْشْ (ﷴ از ریشهٔ وَچْ ۸۷ - ك).

و یا یك ریشکان و یك شکل خمش می باشند چون :

تَنُشْ (ﷴ از تَنُ = تن = پهلوی : ۱۱۳)

آسْپ

نامهای بیسو (neutre) که « نامی » و « وائی » (nominatif-accusatif) یکانی آنها به آ (ـد) ختم نشده و همچنین بسیاری از نامهای نرینه و مادینه در نامیِ (nominatif) یکانیشان دارای ریشکان خالص و ساده می باشند چون :

اَهُ ، نَیْرِیْ ، مَنو (آسْ) ، دَاِنَ و غیره

و در پارهٔ این ریشه دوبرابر گردیده چون :

پاپَ = محافظت کننده . (از پا = محافظت کردن ، دفاع کردن)

واژه های ابتدائی با پیوستن پسوندی درست می شوند که پسوند نخستین یا ساختمانی نامیده میشود و از این راه ریشکان پدیدمیآید چون :

واخْ ـ شْ ، وَچ ـ او ، تَنـ ـ اُشْ ، تَنـ ـ اُ ـ مْ

برای ساختن واژهای مشتق ، پسوندی که پسوند دوّمین یا اشتقاقی نامیده میشود به واژه های ساده افزوده مـی گردد . در هر دو نوع گاهی آواهای ریشه بوسیلهٔ gouna کشیده و فراخ میشوند گاهی هم

مکرر و یا دماغی می گردند، پسوندهائی که تولید این خاصیت را می نمایند عبارتند از:

آ، اَنْگَهْ، اَنَ، تَرْ، نیه، نُ، مَ، مَنْ، يَ

مثال:

آ اِ شَ ⁘ = خواهان ○ از اِیشْ ⁘ = خواستن

خْشَيَ ⁘ = فرمانروا ○ از خْشیه ⁘ = فرماندادن

آ اِ نْگَنْهْ ⁘ = کینه جوئی، آزار، اهانت ○ از ئینْ = افسردن

هاوَنَ ⁘ = هاون ○ از هُ = فشردن

زَ اِ نیه ⁘ = تازیانه ○ از زی ⁘ = چیره شدن، هشیاری بیداری

هَئومَ ⁘ = نام گیاه مقدسی است (رجوع به یشتها شود از ریشهٔ هُ)

رَاوذْیَ ⁘ = (زمین) قابل آبیاری ○ از رُدْ یا رُذْ = جاری شدن

گامَ ⁘ = گام ○ از گَمْ ⁘ = آمدن (صفحهٔ ۷۸ ـ ك، ۵۰ ـ پ)

سوكَ ⁘ = روشن ○ ازسُكْ (سُچْ) ⁘ = سوختن

رامَنْ = رامش ه از رَمْ = آرمیدن (صفحه ۷۸ ـ ك)

رَ(ن)رِمَ = خوشحال‌شوان . خوشحال کنان ه از رَمْ

دَرِنـگَ از دَرِجْ

این پسوندها به دو بهره بخش میشوند : نامکانی (nominal) و ،کهواژه‌ای

الف ـ پسوندهای نامی

۱ ـ پسوندهای ساختمانی

این پسوندها یا ساده‌اند یا همنه ،

پسونـد های ساده : آ ، كَ ، تَ ، نَ ، يَ

پسوند های همنه : آكَ ، تَنَ ، تيِ میباشند

نخست ـ پسوندهای ساده

۱ ـ پسوند آ :

اَمَ = نیرو[1] از ریشهٔ . اَمْ = دلیربودن

---

۱ ـ کانگا جسارت نیز ترجمه نموده . دار مستتر اَمَوَنْطْ را نیرومند ترجمه کرده

کَرَ [illegible] = کنش ؛ کَرْ [illegible] = پارسی کنونی:
کردن = فرانسه: créer = لاتین: cre-*are* = پهلوی [illegible]

ـ پسوند اَنْگْـه [illegible]، اَسْ [illegible] ، او [illegible] ؛ برای آهیخته:
مَنَنْگْـه [illegible] = یاد ؛ منش، از مَـنْ =
اندیشیدن = لاتین: *me*-min-*isse*

رَوَنْـگْـه = فضا ؛ گشادگی، از ریشهٔ رَغْ [illegible] =
گشادن

ـ پسوند اَنْ [illegible]:

اُرْوَنْ = روان (روح) ؛ مرکب از: اُرُ = دراز؛
فراخ، + اَنْ = زندگی کردن، نفس کشیدن (۵-و)

اَسَنْ [illegible] = سنگ ؛ از ریشهٔ اَسْ [illegible] = تند
رفتن (۱۱ - و. پسوندهای اشتقاقی - و)

ـ پسوند اَنْچْ، برای زی (سوی):

ویژْوَنْچْ = ؛ هرسوی. مرکب است از ویسْپَ
= همه (بسکانی) هر (یکانی)، تمام، کامل = پهلوی: [illegible]؛ باپسوند
اَنْچْ.

ـ پسوند اَرْ [illegible] برای کارور:

نَرْ ᒪ ﺳﻝ = مرد ، نر ﻩ انسان ، بنیاد آن اَنَرْ ﺳﻝ

می باشد مرکب از اَنْ = زندگی کردن نفس کشیدن (٣ ـ و) و

اَرْ ﺳﻝ نشانهٔ کارور (٧٤ـك) .

٦ ـ پسوند اَرِ ﺳﻝ ٤ ؛ برای کردار (acte)

اَوَرِ = یاوری، از اَوْ = یاوری کردن.

یارِ ﺳﻝ٤ = سال ﻩ از ریشهٔ یا = رفتن ،

راه‌رفتن است ؛ در انگلیسی year و در آلمانی yahr می باشد .

٧ ـ پسوند ئیر ، برای نام و فروزه :

آژِی = مار = لاتین : Anguis = آلمانی : Unk =

یونانی : Exis (صفحهٔ ٨ ـ ك)

زَیْرِی ﺳﻝ د = سبز .

٨ ـ پسوند اینْ ، برای کارور :

تَچینْ = دونده . از ریشهٔ تَچْ = تاختن .

٩ ـ پسوند ایشْ ، برای آمیخته و غیره

باشَرْ = سوار که واژگونهٔ بَرْتَرْ است وت آن افتاده یاد می کنیم ﻩ از ریشهٔ بَرْ

ﺳﻝ = سواری کردن می باشد

شْتَیْوِیش [Avestan script] = بستر

۱۰ ـ پسوند اُ برای بنیستی و فروزه :

ایشُ = خط

اِرِزُ [1] = مستقیم

۱۱ ـ پسوند اُدْ :

ایشُدْ = آماج

۱۲ ـ پسوند اُشْ :

وَفُشْ = فرزانگی ، از وَپْ = رونق دادن

۱۳ ـ پسوند اَوْنْـگْـهْ ؟

۱۴ ـ پسوند كَ [Avestan script] برای نام و فروزه :

سوكَ = مفید

۱۵ ـ پسوند تْ [Avestan script] ـ پس از ریشه های گهواژه‌ای :

خْشنوطْ = فرزانگی .

۱۶ ـ پسوند تَ [Avestan script] برای انباز و نام :

زَسْتَ [Avestan script] = دست

اُشْتَ [Avestan script] = سلام و سلامتی .

---

۱ - درلاتین rectus = راست و مستقیم

۱۷ - پسوند تَرْ ، تَ ، ذَرْ ، برای کارور :

پاتَرْ [illegible] = پشتیبان (واژهٔ دختر که در انگلیسی daughter و در آلمانی Tochter است بااین پسوند می باشد . در اوستا دُغْ ذَرْ که از ریشهٔ دُغْ = دوشیدن (با لاتین : duc-*ere* و انگلیسی : to tug سنجیده‌شود)باضافهٔپسوند ذَرْ . دوغ در پارسی کنونی از همین ریشه است

۱۸ - پسوند تیه [illegible]، برای کردار وکارور :

جیه تیه = پیروزی

پَیْ تیه [illegible] [illegible]= رئیس ، بدْ (۳۳-ك) و پَیْ تیه آرش های زیرین را دارد

۱۹ - پسوند پَیْ تیه [illegible] = سر ، صاحب ، رئیس . . . چون :

سْپاذَ پَیْ تیه [illegible] [illegible] - [illegible] = سْپهبد

۲۰ - پیشوند پَیْ تیه [illegible] = دوباره ، پی . ضد ، پشت . درفرانسه و لاتین re = , red

پَیْ تیه وَچْ = پاسخ

۲۱ - پسوند تُ ، برای کار ووسیله (moyen) :

رَتُ = صاحب کار

خْرَتُ = خرد ꙳ مرکب است از کَرْوسْد = نکریستن

بعلاوهٔ پسوند تُ.

۲۲ ـ پسوند تَ برای آهیخته و فروزه:

گاتَ = سرود ꙳ از ریشه گا = سرود خواندن

فْریتَ = دوست، محبوب ꙳ از فْری = دوست داشتن

مهربانی کردن، مدح کردن، ثنا خواندن، مبارکباد گفتن، دعا کردن

و آفرین نیز از این ریشه است آ ـ فری = مبارکباد گفتن، دعا

کردن، نفرین به گفتهٔ دارمستتر، نا ـ آفرین می باشد (۱۰٤ ـ و)

۲۳ ـ پسوند ثیه، ثُ برای آهیخته:

چیثیه = تنبیه شرعی

هیثُ = رابطه

۲٤ ـ پسوند ثْرَ، ثْریه، برای افزاری و آهیخته

ما(ن)ثْرَ = قانون ꙳ امر الهی، اسرار کیش زرتشتی

اِرِثْریه[1] = راستی ꙳ اِرِش = درست

راست، اخلاقی، اِرِشْیَ = راست، صاف، صادق

---

۱ - پس از س و ش تْرَ گذارده میشود چون: اُرْویسْتْرَ = غصه.

۲۵ ـ پسوند ثْوَ ، برای آمیخته و انباز :

وا(ن) ثْوَ = کلمه ⁂ مرکب است از وَنْ = ظفر یافتن ، غلبه کردن که در لاتین نیز همین ریشه است : vaincre از vincere در لاتین گرفته شده و یك ریشهٔ دیگر : وَنْ در اوستا دیده میشود که بآرش محترم شمردن ، گرامی داشتن ، با احترام نگریستن = لاتین : ven - *erare* که در فرانسه vénérer می باشد .

جا(ن) ثْوَ = کشتنی ⁂ از ریشهٔ جَنْ = زدن

۲۶ ـ پسوند ثْوَنْ ، ثْاَرِ = برای کردار وغیره

کِرِثْوَنْ = کار کردن

۲۷ ـ پسوند دَ [illegible] (از [illegible]) :

میژْدَ = مزد ⁂ از ریشهٔ میدْ ، رو = دادن ، موافقت کردن ، کرم کردن .

۲۸ ـ پسوند ذَ [illegible] برای پی گفت :

اَوَذَ = آنجا ⁂ اَوَ = این و آن .

۲۹ ـ پسوند ذِیْ [illegible] ، برای مادینگی و آمیخته :

هَرِذِیْ [illegible] = دشمنی .

۳۰ ـ پسوند ذْرَ [illegible] (= ثْرَ [illegible] ، ذْرَ [illegible])

یَئوخذَر = نیرومند

وند نَ ، برای آهیخته و فروزه‌و انباز.

وند آنْگَـهْ ، برای آهیخته . . .

خُوَرِنَنْگَـهْ = درخشش ازریشهٔ خُوَرْ

د = درخشیدن .

وند نیز ، نُ

رَئُخْشْنیه = روشنائی . رخش ؂ رَئُچَنْگَـهْ

یشهٔ رُچْ (۶۲ ـ ك)

تَفْنُ = حرارت(تف) ، تب ، تاب ، ازریشه تَپْ =

شدن ، درخشیدن = لاتین : tep-*ere*

وند مَ ، برای بنیستی و فروزه :

آاِسْمَ = هیزم ، ازریشهٔ ، ئیذْ [1] =

ختن .

گَـرِمَ = گرما ، ؂ ازریشهٔ : گَـرْ = سوختن .

ونانی (thermos)

= برشته ؛ مرکب است از پیشوند (۱۰۷ ـ و) + ئیذْ + تَ (۱۶ـو)

۳۵ ـ پسوند مَنْط ، مانند پسوند پیش

گَـرِمَنْط = سمّی ‌‌‌و شرور ومضر نیز معنی دارد

گَـرَ = زهر که آنهم از گَـرْ[۱] = دریدن ، بلعیدن است

۳۶ ـ پسوند مَن :

دَامَنْ و دوِمَن = دید ، باصره ، از ریشهٔ دی

دیدن

۳۷ ـ پسوند میَ . برای بنیستی و فروزه :

بومیَ = زمین ، در پهلوی ... و درپارسی کنونی

می‌باشداز ریشهٔبو که در لاتین: fu-*turus* ، در انگلیسی: to be ۲ و

پارسی کنونی بودن است می آید

۳۸ ـ پسوند یَ ، برای بنیستی و فروزه :

فْرِيَ = دوست ؛ از ریشهٔ فْری = دوست داشتن

(صفحهٔ ٦٤ ـ ك)

اَیْرِیَ = آرین ، آریائی (۱۲۲-و)

---

۱ ـ این ریشهٔ بجز ریشه ایست که در پسوند ۳٤ دیده شد؛ واژه‌های زیرین از این ریشه است glutton,gourmand, to gurgle,to gorge,etc و در لاتین: vor-*are*
می باشد (واو و گاف بهم تبدیل می شوند . صفحهٔ ۲ ـ د)

۲ ـ در صفحات غربی ایران بی و در اشعار باباطاهر دیده میشود ل .

- پسوند یَ [illegible] ، برای بایستنی و انباز آینده:

پَیْتیَ - ریچیَ [illegible] = پاشان ، از

ریچْ [illegible] = تهی کردن.

دَاَیَو [illegible] = گول زدنی ، از دَبْ [illegible] =

گول زدن

- پسوند یُ ، برای بنیستی و فروزه :

میَنیُ [1] = یاد ، مینو؛ از ریشهٔ [illegible] = یاد کردن ؛

(ک.۹۲) در لاتین : *me*-min-*isse*.

- پسوند رَ [illegible] برای بنیستی وفروزه:

وَزْرَ = گرز

سورَ = دلیر

- پسوند رِ [illegible] (مانند پسوند پیش) :

تیغْرِ [illegible] = نوک تیز ، از تیغْ = تیز کردن

- پسوند وَ (چون پسوند بالا) :

زَئُرْوَ = پیری

---

[1] واژهٔ انگلیسی mind سنجیده شود و نیز در لاتین mens و mentis واژهٔ انسه mental و مشتقات دیگری را داده اند.

هَئُرْوَ = هر

٤٤ ـ پسوند وَنْ (چون پسوند پیش):

اَذْوَنْ = راه ఠఠ جاده، اسپریس

اِیسْوَنْ = مستولی

٤٥ ـ پسوند وَنْط، برای بنیستی و فروزه:

اَئُرْوَنْط = تند

٤٦ ـ پسوند وَرِ

اُرُثْ وَرِ = نمو، روده

٤٧ ـ پسوند آوْنْـگْـهْ

٤٨ ـ پسوند شَ، شیِ (سَ ددد، سیِ دد)

دْرَفْشَ = درفش ఠఠ درفرانسه: drap.

اِرِشیِ = پیغمبر.

٤٩ ـ پسوند هَ ی برای نامهای ویژه:

دآوْنْـگْـهَ = نام یکی از اشخاص مشهور و بـا

خردمند و راز نگهدار نیز هست.

٥٠ ـ پسوند هیِ ی:

با تیغ وتیشه سنجیده شود ل.

داهیِ = بوجـود آینده ، خلقت ٪ از ریشهٔ «دا» 𐬛𐬁 که دارای آرشهای زیرین است :

۱ ـ دا 𐬛𐬁 = دادن ، درلاتین: d*are* ، درفرانسه do-*nner*

داتَ 𐬛𐬁𐬙𐬀 = پارسی کنونی : داده = لاتین: datus

داتَرْ 𐬛𐬁𐬙𐬀𐬭 = دهنده = پهلوی [Pahlavi] ، [Pahlavi] [Pahlavi] = لاتین : dator

۲ ـ 𐬛𐬁 = لاتین: facere = فرانسه: Faire = انگلیسی : to do = ساختن ، خلق کردن ، گذاردن ، تعیین کردن.

داتَ 𐬛𐬁𐬙𐬀 (= پارسی کنونی: دادْ = پهلوی [Pahlavi]) = برقرار شده ، قانون ، عدالت .

داتَرْ 𐬛𐬁𐬙𐬀𐬭 (= پارسی کنونی: دادارْ = پهلوی: [Pahlavi] ، [Pahlavi]) سازنده ، خالق.

۳ ـ دا 𐬛𐬁 = دانستن

۴ ـ دا 𐬛𐬁 [1] = بریدن

داتَ 𐬛𐬁𐬙𐬀 = دندان

۵ ـ دا 𐬛𐬁

---

۱ - شاید داس از این ریشه باشد ل.

دوم - پسوندهای هم نه (composé)

۵۱ - پسوند (اَنْ) اَیْنیس

هیذَینیس = کرسی، مقر

۵۲ - پسوند اَیْنَي

دُژَیْنَي = شرور (۴۵ - پ، ۷۳ - ك)

۵۳ - پسوند اَیْرَي

تَخَیْرَي = مایع . از ریشهٔ تَكْ (= پارسی کنونی تاختن) = دویدن، روان شدن، شتافتن، چکه چکه شدن، چکیدن

۵۴ - پسوند اَكَ ، اَكِ ، برای کارور :

نیوَیَكَ = شکار کننده .

۵۵ - پسوند اَتَ برای چگونگی :

اِرِزَتَ = سیمین = ارزیز و با واژه لاتین argentum از یك ریشه است.

۵۶ - پسوند اَثَ ، برای کردار :

وَرَثَ = پشتیبانی، از ریشهٔ وَرْ = پنهان کردن، پوشانیدن، پناه دادن (صفحهٔ ۵۸ - ك) .

۵۷ - پسوند اَنَ برای وسیله و فروزه :

چَرَن — اسباب کار. از ریشهٔ چَرْ
(صفحهٔ ۷۱ ـ ك)

زَئِینَ — زمستانی

۵ ـ پسوند آنْيَ ، مانند پسوند پیش و برای انباز ناگذیر :

مِرِنْچْنْیَ — واجب است که بیافتد (occidendus)

۵ ـ پسوند آمَنَ ، آمْنَ ، برای انباز :

بَرِمْنَ — برده ، از ریشهٔ بَرْ —

بردن .

۶ ـ پسوند آيَ ، برای بنیستی و فروزه :

ناوَیَ — روان (این واژه از ریشهٔ سْنا —

آب تنی کردن ، تغسیل که در لاتین nare[1] ودرفرانسه nager میباشد

می آید) .

۶ ـ پسوند آرَ :

جَوَرَ — کوشان به ، کوشنده بسوی چیزی

---

(۱) دراصل snare بوده (کانگا). در پارسی کنونی شنا وناو وناویدن ودرفرانسه : naviguer = ناویدن از این ریشه است . ناو در پارسی بآرش کشتی است و در لاتین navis (nef از این واژه است) ناوه نیز با این ریشه مناسبت دارد ل

۶۲ - پسوند آریَ ، برای فروزه :

وَذَریَ = برنده

۶۳ - پسوند آنَ ، برای کردار ، کارور ، انباز :

غنانَ = کشنده ، از ریشهٔ جن = زدن ، کشتن ، نواختن ، فرو کوفتن .

۶۴ - پسوند ثَنَ یا ثْنَ برای کردار .

۶۵ - پسوند ثْوَنْطَ ، برای انباز :

وی‌بِرِثْوَنْطَ = واگستران .

۶۶ - پسوند تَيَ ، برای انباز :

اُپَمَيتَيَ = بایستی امیدوار بود ، لازمست منتظر بود .

۶۷ - پسوند ثْرَ ، تْرَ :

داشْتْرَ = دندان .

۶۸ - پسوند دیاو ، برای هرگهی :

دَزْدیاوْ ، از ریشهٔ دَدْ = دادن

۶۹ - پسوند نَيَ :

دَفْشنی — فروکوفته

۷۰ - پسوند مَن ، مانَ ، برای افرازی:

دَامانَ — دید.

۷۱ - پسوند مَینیه :

داسْمَینیه — سخی ٥ از ریشهٔ دَسْ

توانگر بودن

۷۲ - پسوند رِیَ برای کارورز و فروزه :

وَذْری — بالغ ، از ریشهٔ وَدْ ، وَذْ = زناشوئی کردن .

۷۳ - پسوند وَنَ :

آسْتَرَوَنَ — پلیدی ، که از آ +

سْتَرَ (— لاتین = ster-*nere* ، stru-*ere* = to spread ،

to strew) می باشد .

۷۴ - پسوند وَرَ :

میثْوَرَ — جفت (یک زن و یک مرد) ، از ریشهٔ

میظ = دوست داشتن : محبت کردن ، التفات داشتن یکی کردن

میثْرَ = پهلوی — پارسی کنونی مهر (فرشتهٔ روشنی ،

پیمان ، دوستی) ازهمین ریشه است.

دستهٔ دیگر از پسوندها هستند که چون کم بکار رفته‌اند تنها نام آنها برده میشود:

اَتَنْگَهْ ، اَهْوَ ، اِیمَ ، ایرَ ، ایوَ ، ایسَ ، ای رَ
اُتَرْ ، اورَ ، زُ ، تَنْ ، ثْوِیدِ ، ثْوِيَ . ثَنْ ، « ثْمَ ، ثْمَنْ » ، « ثْيَ
ثْيَ » ، ثْوَنْگَهْ ، مُ ، مْيَ ، یا(ن)سْ ، شَرَ ....

بالاخره پسوندهائی هستند که از پیوستن پسوند آ به پسوندهای ساده‌ای پدید آمده اند ، برای آنکه آنرا به واگرایش (déclinaison) نامهائی که به آ ختم‌شده اندبرگرداند چون :

اُرْوَنْتَ (اُرْوَنْتْ) ، هَوَپَنْگَهَ (هَوَپَنْگَهْ
نَرَ (نَرْ) آسْتْرَوَنَ (آسْتْرَوَنْ) .

۲ - پسوندهای اشتقاقی

این پسوندها به واژه‌هائی که دارای یك پسوندنخستین می‌باشند می پیوندد و این پسوند یا شکل خود را نگاهداشته و یا از نظر خوش آهنگی تغییر نموده و یا گاهی بکلی از میانه میرود چون.
نخست: رَوْچَنْگَهْ. دوم: رَوْچَنْگَهَ (پسوند آ) ، رَوْچَهِنَ (پسوند اینَ .) اَوْجَنْگَهْ ، اَوْجیشْتَ .

واژهٔ نخستین در ریشه ویا آخرش (در صورتیکه آخرش آوائی باشد)
پارهٔ اوقات gouna (۱) میگیرد چون :

اَسْنَ ، آسْنَ (اَسْنَ اَسَنَ بـآرش

نزدیك ،ازنزدیك . از ریشهٔ اَسِْ بآرش شتافتن ، تند رفتن بوده
واسب ، سنگ ، آسمان ، وواژه‌های دیگری از همین ریشه گرفته‌شده)
(۱۱ ـ د) ، (۳ـو)

دَنْگَـهُ + اَ = دَنْـگْـهَوَ (دَنْـگَـهْ به
آرش راز نگاهداشتن ، دیدن)

امّا

اَنْـگَـهُ ، اَنْـگْـهَوَ را درست می کند (اَنْـگَـهُ
بآرش عالم از ریشهٔ اَهْ بآرش هستن ، درلاتین:esse و در فرانسه
être است) وممکن است نیز بدون پسوند باشد .

پسوندهای اشتقاقی تقریباً همان پسوند های ساختمانی می‌باشند
بنا براین تنها کفایت می کنند آنهائیرا که مربوط بقسمت اخیرنیستند
معین ساخت و در آنجا «اَ» آغازی عموماً نخستین است .

پسوند اَنَ ، آنَ پسوند نیائی می باشد :

---

۱ - از اصطلاحات گرامری سانسکریت می باشد .

وِیوَنْگْهَن از وِیوَنْگْهاوْ = (پدر جمشید)
(صفحه ٤ ـ ك)

۷٦ ـ پسوند اَ اِنَ (اَیَنَ) برای فروزهٔ مشتق از بنیستی:

زَرَنا اِنَ بآرش زرّین از زَرَنَ (زَرْ ۵ـــ برق زدن و زرد بودن و زَرَنَ بآرش طلا از ریشه مزبور است و زَرَنا اِنَ که از زَرَنَ گرفته شده بآرش طلائی و زرّین است و در آلمانی نیز Zorn این ریشه را دارد)

۷۷ ـ پسوند اَاُنَ (اَوَنَ)

مَرْشَئُنَ (مَرْشْ = خراب کردن و منهدم کردن ؟ یا مَرْ+ش) (مَرْ ٦ به صفحه ۱۵ ـ ك نگاه کنید)

۷۸ ـ پسوند آتیه برای آمیخته:

وَنَیْتیه بآرش ضربه (۵ وَنَیْتیه بآرش فتح، فروکوبان مظفرانه از ریشهٔ وَنْ بـآرش فرو کوفتن، زدن، پیش بردن، فتح کردن) در لاتین Vin-cere که واژهٔ فرانسوی Vaincre از آن ریشه است که آرش آن نیز غلبه و فتح کردن است (ونیز وَنْ که ریشهٔ غیر از ریشهٔ مزبور است بآرش گرامی و بزرگ داشتن است در لاتین venərare واژهٔ فرانسوی venerer بآرش گرامی و بزرگ داشتن از همین ریشه است .

۷ - پسوند آیَن ، برای جا :

گاوَیِن = محوطهٔ چهارپایان ؛ از گَ وْ (گاوْ در انگلیسی Cow و در آلمانی Kuh می باشد)

۸ - پسوند انیَ ، برای فروزهٔ مشتق :

اَهُرانیَ = متعلق به اهورا یااهوری ، از اَهُرا (اَهُـرَ بآرش جانبخش ، زندگی دهنده) چنانچه در گاتگا نیز دیده میشود :

اَهورَمَزْدا ـــ بـآرش هستی بخش ، بزرگ دان ، یاخالق آ که بهر چیز ، قسمت اول مرکب است از اَهْ بآرش هستن ، و اَرْ نشانهٔ کارو قسمت دوم مرکب است از مَـزْ بآرش بزرگ و دا و بآرش دانستن (۵۰ ، ۳ ، و ؛ صفحهٔ ۸۰ ـ ك ؛ صفحهٔ ٦ ـ پ)

۸ ـ پسوند ایشْتَ برای برتری (۸ ـ پ ؛ ۲۲ ـ د)

مَزیشْتَ از مَزْ (۸۰-و)

۸ - پسوند چَ ، مشتق از كَ :

زَیْریچَ ؛ (زَیْریچَ = دیویکه گیاهها را مسموم می کند ودشمن امرداد (= جاودانی) است .

۸ ـ پسوند تَرَ ، برای فروزهٔ جایمندی (situation) و هم سنجی .

(۱۰ - پ؛ ۷۲-د)

وی تَرَ بآرش آنسوی قرار گرفته ، آنسوی واقع شده

اَئو جَسْتَرَ بآرش خیلی زورمند ، قوی تر (از ریشهٔ

وَزْ بآرش تقویت و پشتیبانی کردن که در لاتین vig-ere می باشد

گرفته شده .

۸٤ - پسوند تاطْ [۱] برای آمیخته :

هَئورْوَتاطْ ، بآرش هروسپ ، کامل ، فراوانی ، صحت ،

راحتی؛ ازهَئورْوَ بآرش هر می‌باشد .

۸۵ - پسوند تِمَ برای برتری : (۱۰ - پ)

اَئوجَسْتِمَ = فوق‌العاده‌قوی یا قویترین. اَئوجْیَ بآرش

نیرومندو نیرومند تر از ریشهٔ وَزْ (۸۳ -و)

۸٦ - پسوند تُو ، (تَسْ) برای «پی گفت » :

اَیْوِیتو بآرش روبرو ، در مقابل ، از اَیْوِ ی می باشد

۸۷ - پسوند ذیَ؟ ، برای هرگهی .

پسوند نْتَ که‌ازانباز یافروزه‌ایکه‌با« نْتْ» ساخته‌شده‌پدیدآمد

سَوْكِنْتَ بآرش درخشان .

---

۱ - این پسوند با پسوند فرانسوی té =لاتین : tatem,tas در آلمانی : tät ، سنجیده شود (د - ح) (immortalité = آمِرِتاتْ که از مَرْ ٥ بمعنى مردن (۱۵ - ك) می آید)

- پسوند يَ ، برای فروزهٔ مربوط به چیز (شئ).
- پسوند يآئو نـگـه (یآس) ، برای همسنجی:

آئوجیائو بآرش قوی تر (۸۵-۸۳-۸-و)

- پسوند شَ (درجلوی اُ و ئیه ، شَ): ٠

فْشوشَ = آبادان کردن .

- پسوند شیه (در جلوی اُ وئیه ، شیه):

تِویشیه = قوی ، از ریشهٔ تُ (بصفحهٔ (۱). وندهای اوستا مراجعه شود)

- پسوند هُ ، هيَ (سُ ، سيَ)

سَرَوَنـگـهُ از سْرَوَ بآرش کرنای[1] (سرنای)

ب - پسوندهای گهواژه‌ای

ریشه های گهواژه‌ای غالباً بواسطهٔ پیوستن یك حرف ، مخصوصاً یك حرف دندانی یا سوتی بزرگ و افزوده میشوند چون:

پَرِتْ ، (= پارسی دیرینه پَرتْ) از پَرِ بآرش جنگیدن

اُرُزْدْ از اُرِدْ = جاری شدن (رُدْ لدو ، رُدْ لد ـه بآرش روان وجاری شدن)

---

[1] - با corne سنجیده شود ؛ درانگلیسی : horn (س به ه زیاد تبدیل میشود) . ل

خْوَفْسْ از خْوَپْ = خفتن

شْهونْس = پیشرفتن ، جلو رفتن .

خْرُشْ از خْرُ = ظالمانه رفتار کردن

زَرِشْ از زَرْ بچنگ آوردن ، در چنگال گرفتن

دیوْژْ از دیوْ = خدعه کردن ، گول زدن

و باپیوستن اِی یا پسوند اِیشْ ؛

خْرُئیشْ از خْرُ

خْشْنُئیشْ از خْشْنُ = خشنود[1] شدن و واژهٔ خْشْنوتَ دراوستا از همین ریشه است ، و خْشْنُ به آرش تیز کردن ، و خْشْنُ بآرش دانستن و کسب دانش کردن نیز هست .

واژه های همنه

همان قاعده ای که برای ترکیب واژه های سانسکریت ویدیک[2] موجود است واژه های اوستا هم تقریباً همان قاعده ها را داشته و در آن ترکیب های گهواژه ای ونامکانی دیده میشود.

ترکیب های گهواژه

ترکیب های گهواژه ای مشتمل است بر یك گهواژه که قسمت

---

۱ - آیةالله مردوخ « نود » را بآرش حالت دانسته و بکاربرده اند (بدنود در مقابل خشنود) ل . ۲ - که کتب مقدس هندو « ودا » ها بآن نوشته شده . ل

دوّم ترکیب را تشکیل داده و یك پیشوند «پی گفتی» یا یك نام که قسمت اوّل آنرا می سازد.

الف ـ پیشوندهائی که در ترکیب های گهواژه بکار میروند اینها هستند:

۹ ـ پیشوند اَیْتی [illegible] بآرش ببالا، آنسوی = لاتین: ati (کانگا آرش آنرا «پس» نوشته، اَیْتی ـ بَرْ [illegible] = پس بردن)

۹ - پیشوند اَیْپی بآرش بسوی، روی؛ درلاتین api در یونانی اِپی

اَیْپی ـ دْوا (ن) نرَ = مه دار، میغناك، بارانی دوا (ن) نرَ = مه؛ ابر، از ریشهٔ دْوَا (ن) نْ بآرش بکلی پوشیده شدن می باشد)

۹ - پیشوند اَیْوی، اَیْبی بآرش پی، روی، در لاتین: abhi، در یونانی آمفی [٪ اَیْبی، اَیْبی، اَیْوی درپارسی اَوْ اَفْ (اَیوی ـ رُچْ = افروختن) در یونانی epi (بهواژهٔ épidémie نگاه کنید) بآرش بر بالای، بالا؛ نزدیك و نیز در ترکیب ها بآرشهای بسیار و افزون دیده میشود. ۶۲ ـ ك]

اَیْبی ـ گَیَ بآرش نگاهبان زندگانی از گَیَ بآرش جان که آنهم از گیِ بآرش زندگی کردن است.

اَیبی بَیْویشْتَ =بسیار یاری کننده از ریشه بَرْ ـــ ﻣﺪ ا
بآرش بردن

اَیْوی ـ اَوْرَ بآرش پوشیده از ابر ، اَوْرَ بآرش ابر ،
مرکب است از اَپْ ﺳﺪه + رَ ﻟﺪ ؛ اَپْ ﺳﺪه بآرش رفتن، موفق
شدن . تجاوز کردن . اتفاق افتادن ، کسب کردن می باشد .

اَیْوی ـ وَنْتیِ = ، استفراغ ، از ریشهٔ وَمْ = قی
کردن ، استفراغ کردن است در لاتین نیز همین ریشه است: vomere
و درفرانسه : vomir و انگلیسی : vomit] .

۹۶ ـ پیشوند اَنْ ترِ بآرش میان ، در(ﮪاَنْ ترِ در پارسی کنونی: اندر، در
لاتین : inter در آلمانی : unter ، در انگلیسی: under بآرشهای در
در داخل درمیان، ۷۶ ـ ك)

اَنْ ترِ ـ اُخْتیِ[۱] =قدغن. اُخْتیِ = کلمه، گفت . مرکب
است از وَچْ (صفحهٔ ۸۷ ـ ك) = گفتن و تیِ ﻫﺪ .

اَنْ ترِ شْتا بآرش اندر ایستادن ، معلق بودن (بین زمین
و آسمان) مرکب است از اَنْترِ + شْتا ﻣﺪﻫﺲ که بآرش ایستادن و
در لاتین نیز sta *re* و انگلیسی : stand است .

۹۷ ـ پیشوند اَنُ بآرش در دنبال ، در طول ، و دریونانی : آنَ می باشد

(۱) این واژه باواژهٔ interdit یك جور ساختمان دارد ل

در خصوص پیشوند آنُ ، کانگا چنین می نویسد :

پیشوند آنُ بآرش سزاوار ودرخور بودن چه از حیث درجه وچه از حیث تناسب و در یونانی ana می باشد) :

اَنُ ـ پویِتْو بآرش چاق باندازه . پویِتْو به آرش آبادانی فراوانی .

اَنُ خْتیِ بآرش صحبت موافق کردن (باقواعد دینی)

اُخْتی آرش آن در (۹۶ـو) گفته شد

۹۸ ـ پیشوند اَپَ بآرش دور شوان ، در لاتین apa: یونانی آن آپُ (آپ ... پیشوندی است که برای دوری ، جدائی و نفی بکار میرود در یونانی apo ودرلاتین abs،ab است در پهلوی ... در فرانسه و انگلیسی نیز از این پیشوند استفاده میشود

چون واژهٔ abjuration (پیشوند ab) و واژهٔ abstention (پیشوند abs) ونیز در فرهنگهای فرانسوی این پیشوند ها را برای دوری و نفی وجدائی می نویسند . ل

(۲۲ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۸۲ ـ ك ۲۵ ـ پ)

اَپَ ـ گَیْتیِ = گریزش و گریز . گَیْتیِ از ریشهٔ گا = آمدن .

اَپَ ـ گَیَ = محروم از زندگی. گَیَ = جان ، از

ریشهٔ گَی = زندگی کردن (۹۵ - و)

اَپ َ - سْتُ = ناستودن ؛ بدآمدن (از کسی یا چیزی) از ریشهٔ

سْتُ = ستودن .

۹۹ - پیشوند اَوَ = واپس گرائیدن (در کانگا برای اَوَ آرشهای زیرین نوشته است : نزدیک، بسوی، درزیر، دور ، و نیز برای نفی بکار میرود (۶۳ - ک)

اَوَزا = ترک کردن . زا کسه بآرش انداختن

اَوَدَرْ = تند گرفتن از دَرْ و سلا بآرش داشتن

اَوَکَن = چاله ، گودال از اَوَکَنْ = چال کردن

گود کردن. کَنْ بآرش کندن است از ریشه کَنْ ، Canal نیز از همین ریشه است .

۱۰۰ - پیشوند اَوِ ، آاُیْ = بسوی (اَوِ بآرشهای نزدیک ، بسوی با ، برعکس . کانگا)

کانگا Canal را از ریشهٔ کندن دانسته درفرهنگهای پارسی نال‌را بآرش کنال‌آورده و برای آن شعری استشهاد کرده اند .

در زبانهای هند و اروپائی کاف و ژ پیش از «ن» حذف می شود مانند know و نام که اصل آن ژْنامِن بوده و ژ حذف شده ، نامِنْ و بعد نام گردیده یعنی چیزیکه باعث شناسائی میشود (صفحه ۹۲ - ک) پس اگر بتوان قانون گذشته را برنال اطلاق کرد میشود آنرا ازریشهٔ کنال دانست که کاف آن برحسب معمول حذف شده . (ذ - ب)

آوی-برَ = بردن یا آورن . بَرْ ل ــ بآرش بردن است

آوی-میثْرَ = دشمن میترا ، درهم شکنندهٔ پیمان استوار

آوی-اَمَ = غیرت ، همت. اِمَ = جرأت داشتن شجاع بودن

- پیشوند آ = بسوی ، تا به (الی) ، (۶۱ - ك) = لاتین : ad

چنانچه درفرهنگهای فرانسوی نوشته شده ، ad مانند پیشوند درفرانسه بکار رفته واز پیشگذار های لاتین است که آرش آن ، به ، بسوی ، برای ، میباشد بسیاری واژه ها دارای این پیشوند هستند که بصورتهای مختلفه : a ، ac ، ad ، af ، ag ، al ، an ، ap ، ar ، as ، at دیده میشود چون : aborder ، accaparer ، adverbe ، affiner ، aggraver ، annoncer ، apprendre ، arrêter ، associer ، attribuer دیده میشود چنانچه دارمستتر درخصوص این پیشوند میگوید این پیشوند پیشگذار نیز هست باین معنی که آ سه پیشگذار در پارسی عیناً à پیشگذار فرانسه است وطبق شرح فرهنگ کاسکانیز این موضوع واضح میشود :

آ سه پیشوندی است به آرشهای : بسوی ، نزدیك ، پهلوی با ، تاحدّ = لاتین : ac ، ad ، af = فرانسه : à = انگلیسی : at

آجَمْ = آمدن به ، نزدیك شدن . جَمْ = رفتن ، آمدن ، رسیدن (۱۱۱ - و)

ریشهٔ گَی = زندگی کردن (۹۵ ـ و)

اَپ - شْتُ = ناستودن؛ بدآمدن (از کسی یا چیزی) از ریشهٔ

شْتُ = ستودن .

۹۹ ـ پیشوند اَوَ = واپس گرائیدن (در کانگا برای اَوَ آرشهای زیرین نوشته است : نزدیك، بسوی، درزیر، دور، و نیز برای نفی بکار میرود (۶۳ ـ ك)

اَوَزا = ترك کردن . زا کس بآرش انداختن

اَوَدَرْ = تند گرفتن از دَرْ و سك بآرش داشتن

اَوَکَن = چاله، گودال از اَوَکَنْ = چال کردن، گود کردن. کَنْ بآرش کندن است از ریشه کَنْ ، Canal نیز از همین ریشه است .

۱۰۰ ـ پیشوند آوی ، آاُیْ = بسوی (آوی بآرشهای نزدیك ، بسوی ، با ، برعکس . کانگا)

کانگا Canal را از ریشهٔ کندن دانسته درفرهنگهای پارسی نال‌را بآرش کنال آورده و برای آن شعری استشهاد کرده اند .

در زبانهای هند و اروپائی کاف و ژ پیش از «ن» حذف می شود مانند know و نام که اصل آن ژْنامن بوده و ژ حذف شده ، نامن و بعد نام گردیده یعنی چیزیکه باعث شناسائی میشود (صفحه۲ ۹ـک) پس اگر بتوان قانون گذشته را برنال‌اطلاق کرد میشودآنرا ازریشهٔ کنال دانست‌که کاف آن برحسب معمول حذف شده . (ذ ـ ب)

آوِ-بَرْ = بردن یا آورن. بَرْ لـــ ـ‍ه‍‍‌ا بآرش بردن است

اَوِ-میثْرَ = دشمن میترا، درهم شکنندهٔ پیمان استوار

اَوِ-اَمَ = غیرت، همت. اِمَ = جرئت داشتن شجاع بودن

- پیشوند آ = بسوی، تا به (الی)، (۶۱ - ك) = لاتین: ad

چنانچه درفرهنگهای فرانسوی نوشته شده، ad مانند پیشوند درفرانسه بکار رفته وازپیشگذار های لاتین است که آرش آن، به، بسوی، برای، میباشد بسیاری واژه ها دارای این پیشوند هستند که بصورتهای مختلفه: a ، ac ، ad ، af ، ag ، al ، an ، ap ، ar ، as ، at دیده میشود چون: aborder ، accaparer ، adverbe ، affiner ، aggraver ، annoncer ، apprendre ، arrêter ، associer ، attribuer دیده میشود چنانچه دارمستتر درخصوص این پیشوند میگوید این پیشوند پیشگذار نیز هست باین معنی که آ ـه پیشگذار در پارسی عیناً à پیشگذار فرانسه است وطبق شرح فرهنگ کانگانیز این موضوع واضح میشود:

آ ـه پیشوندی است به آرشهای: بسوی، نزدیك، پهلوی تا، تاحدّ = لاتین: ac ، ad ، af = فرانسه: à = انگلیسی: at

آجَمْ = آمدن به، نزدیك شدن. جم = رفتن، آمدن، سیدن (۱۱۱ - و)

آ- بَرْ سد - ر سدا = آوردن . بَرْ : بردن

آ-دا سد- وسد = بدانستن . دا وسد : دانستن (۵۰-و)

آ- ماتَ سد ﻪسدﻪﺪ = آماده

آ- ما بِ سد - ﻪسد = بامتحان در آوردن (صفحه ۱۲-د)

آمادن ، آمودن ، آزمودن ، نمودن ، پیمودن ، فرمودن از ریشه ما ﻪسد
می باشد

آ سد نیز مانند à پیشگذار وبهمان آرش وآرشهای پیشوند آ است

آدیم = به این (بدین)

وَهیشْتِمْ آ اَهومْ

آ-پِمْ آ = بسوی آب (صفحه ۷۹-ك)

۱۰۲ ـ پیشوند اُپَ = روی ، بسوی ، تا به ، درلاتین : upa؛ در یونانی :
اوپُ (در کانگا می نویسد اُپَ = بسوی ، با ، نزدیك؛ در پارسی
کنونی بصورت «به» درآمده مثال :

اُپَ - چَمْ = تقرب ، نزدیك آمدن . چَمْ = چمیدن

اُپَ - دا = راه دادن . دا = دادن (۵۰-و)

اُپَ - ئیِ = نزدیك آمدن ؛ ازریشهٔ ئیِ بآرش آمدن ، رفتن
است که در لاتین : I-re میباشد .

۱۰۳ - پیشوند اُسْ == دربالا = لاتین : ut (؏ اُسْ ، اُزْ == آلمانی: aus = لاتین : ex = انگلیسی : out = پارسی کنونی «ز» ، آرشهای آن = برافراشته ، بلند ، بالا ، بسیار ، بی اندازه (۶۹ ـ ك)

اُسْ ـ تِمَ = بلندترین . فرجامین.

اُزْ ـ جَسْ = رفتن روی ، دورشدن ، بررسیدن (جَسْ = جَمْ ۱۱۱ ـ و)

اُزْ ـ گَـرِوْ = نگاهداشتن ، برداشتن . گَـرِوْ = گرفتن = آلمانی ergreifen = انگلیسی : grip

اُسْ ـ اَغَ = بیرون از اندازه بد ، بد ، گناهکار . اَغَ

[Avestan script] = بد ، بدی ، گناه .

اُزْ ـ بَرْ [Avestan script] = برگرفتن ، بیرون بردن

با ex porter سنجیده شود ل .

اُزْ ـ دا = افراشتن ، بلند ساختن = پارسی کنونی

زدودن (۸۸ ـ ك) دا (۵۰ ـ و)

اُسْ ـ کَنْ = برکندن . کن = کندن (۶۹ـو)

اکنون به افزاری که نجّارها برای کندن و گود کردن چوب بکار می برند اِسْکِنِهْ می گویند و ممکن است با اُسْ ـ کَنْ مناسبت داشته باشد . چنانچه ملاحظه شود اُس ، اُزْ از پیشوندهای مهمی است

که بسیار مورد احتیاج وکاملاً با ex در لاتین که اکنون سایر زبانهای آریائی از آن استفاده مینمایند مطابقه مینماید اکنون مثالهائی چند از هردو زده میشود تا مقایسه وسنجیده گردد:

excaver بآرش بر کندن، برون کندن، مرکب است از ex بآرش بیرون، بر + caver بآرش کافتن [cave نیز در پارسی کاوْ یعنی گود میباشد (بفرهنگهای پارسی مراجعه شود) و کاویدن وکاوش نیز از همانست] حال ex*caver* را باشکافتن (اشکافتن) میتوان سنجید.

exister = لاتین: existere = از ex + sistere (sister دوبرابر یا شکل مضاعف sta-*re* در لاتین میباشد. در اوستا نیز ستاددم‌سد است. sta-*re* و sistere = ایستادن = stand) اکنون واژه اُسْ شْتا که بآرش برپاشدن، بالا شدن، موجود بودن، پیداشدن است با exister می سنجیم. ل

۱۰٤ - پیشوند نی ‌‌‌(۲)‌د، نیش ‌(۲)‌ةوب = پائین، درلاتین ni,nir می باشد

کانگا چنین می نویسد: نی ‌(۲)‌د پیشوندی است بآرش پائین، بسوی پائین، توي، بسوی عقب = بپارسی کنونی «ن» ودر برابر اُسْ و اُزْ (۱۰۳ - و) می باشد:

نی- ذا ۲د- ـهسه = نی دا ۲د- وسه = نهادن

(ریشهٔ دوم دا - ۵۰ - و)

نی- کَرْ ۲د- وسه = نگریستن. کَرْ = دیدن، آزمایش کردن.

نی- وازانَ [۱] = نوازان، از ریشهٔ نی- وَزْ = نوازیدن می باشد وَزْ = وزیدن = لاتین: veh-*ere* = فرانسه: *en*-voy-*er* در آلمانی = wehen، آرشهای دیگر آن (۱- به پیش راندن، به جنبش آوردن (۲- وزن کردن، در آلمانی: wagen = انگلیسی: weigh گمان می رود «وزن» در عربی از همین ریشه باشد. د- ح) (۳- با ارابه بردن، (٤- رفتن و شتافتن....

نی- دا ۲د- وسه = نهادن

نی- پرِطْ = نبرد. از ریشه پَرْ = جنگیدن که پرخاش نیز از همین ریشه است.

نی- فْریَن = نفرین (۲۲-ك)

ﮬ نیش، نیژ: پیشوندی است آرش خارج از، بجلو از، بیرون.

---

۱ - ساختمان واژهٔ نیوند (درپارسی کنونی) = فهم، ادراك باساختمان واژهٔ انگلیسی understand که بهمین آرش است سنجیده شود

نیشْتَرَ = بیرون

نیشْ هَرِتَرْ = پشتیبانی کننده ،

زیر حمایت کشنده . هَرِتَرْ = پشتیبان ، از ریشهٔ هَرْ = حراست

کردن . هَرِثْرَ = حراست

نیژْ بَرْ = بیرون بردن

نیژْ دْوَرْ = فروتاختن ، فروراندن

۱۰۵ ــ پیشوند پَیْتیِ = پَیْ (contre) ، بر ، دوباره = لاتین :

pati = یونانی پُتی (۶۵ـک)

پَیْتیِ ـ وَچْ = پاسخ (صفحه ۸۷ ـک)

پَیْتیِ ـ اَرْ = مخالف رفتن ، مقابله کردن

اَرْ = رفتن . واژهٔ پَیْتیارَ = پارسی کنونی :

پتیاره (= بضد کار کننده) از پَیْتیِ اَرْ می باشد .

پَیْتیِ تَ (= توبه ، پتت) ساخته شده از

پَیْتیِ ، + ایتَ = طریقه ، روش ، راه ، عمل (که از ریشهٔ

---

۱ ـ راندن در اوستا رَنْ می باشد با *to* run در انگلیسی سنجیده شود ل .

أیـ = رفتن ، آمدن ، گرفته شده . (۱۰۲-و)

پَیتی - پَرِسْ = باز پرسیدن ،

سئوال . پَـرِسْ = پهلوی : = لاتین :

prec-ari = فرانسه : prier = آلمانی : frag-*en* = پارسی کنونی :

پرسیدن .

۱ - پسوند پَیتی = لاتین : potis = پارسی کنونی : بَدْ =

رئیس ، سرپرست ، از ریشهٔ پا = حمایت کردن ، دفاع کردن از ،

حفظ کردن .

اَئیشْرَ پَیتی = رئیس تعلیمات ، تعلیم دهنده = پارسی

کنونی : هیربَدْ . از ریشهٔ أیذ = کسب علم و معرفت کردن

سْپاذَ پَیتی - = پارسی کنونی

سْپَهْبَدْ = فرمانده سپاه

ویسْپَیتی = کلانتر محله ، رئیس قصبچه . ویسْ بـه

آرش محله و قصبچه = لاتین : vic-us

۱۰ - پیشوند پَیری بآرش گرداگرد ، (autour) دور = فرانسه : péri

یونانی : peri = لاتین : pari :

پَیری - کَرْ - = گرد بریدن . کَرْ[1] = بریدن

---

۱ - کَرْ = کاشتن (۱۲۲-٤-و) ، کَرْ = کردن . کَرْ = بریدن

پَئیری ـ کَرَ = پرهیزکار (از ریشهٔ کَرْ که در بالا گفته شد)

پَئیری ـ وَرْ = دور تا دور پوشانیدن . وَرْ = پوشانیدن

پَئیری ـ وارَ [1] = حصار . وارَ = محافظت (از ریشهٔ وَرْ که در بالا گفته شد)

۱۰۸ ـ پیشوند پَرَ = به پیش ، به آنسوی (کانگا می نویسد :

پَرَ = پیش ، دور از ، دور ، خارج ، بغیر از = یونانی :para فرانسه : para)

مثلهای فرانسه از :para,par

paraphrase(=para+phrasis)
parfum =par+fumus)
paradoxe(para + doxa)
par*donner*

مثلهای اوستا :

پَرَ ـ بَرْ = فرابردن . (بر = بردن)

پَرَ ـ ئیر = فرار کردن . ئیر (۱۰۲ ـ و)

پَرَ ـ ذاتَ = پارسی کنونی :

پیشداد [2] . ذاتَ = داد ، قانون

---

۱ ـ گمان میرود دیوار ترکیبی با این ریشه باشد ل .

۲ ـ نام سلسلهٔ پیشدادی از این جهت است که شاهان این سلسله نخستین قانون گذاران و برپا کننده پادشاهی میباشند (کانگا)

ونیز واژه هائی با پَرو = بلند، بزرگ، بیشتر، دوراز، دور آنطرفِ، پیش از ..، دراذایِ، نزدیك، جلو؛ درحضورِ، برایِ، ازنظرِ: دیده میشود:

پَرو- اَرِجَنْگَهْ = بلند ارج.

پَرواَسْنَ = دور، فاصله دار.

- پیشوند فرَ، فرُ = لاتین: pro,pra .

کانگا چنین می نویسد: پیشوند فَرَ، فْرا = پهلوی: [Pahlavi script] = پارسی کنونی: فر، فرا = لاتین: pro = آلمانی: vor = انگلیسی: forth؛ بآرش بجلو، بسیار، در طولِ، خارج از:

فَرَ- بَرْ = فرابردن

فَرَ- شُ = درطول گستردن، آمدن، رسیدن. شُ = شدن.

فَرَ- وَزْ = بردن. وَزْ = وزیدن

فرا- ئیتیِ = جریان (آب). ئیِ = رفتن، آمدن

این پیشوند در واژه های زیرین آرشِ، پیش، جلوتر از چیز دیگر؛ رادارد:

فْرَ- ئیشْتَ = نخستین (پهلوی: [Pahlavi script] = انگلیسی: first

فَرَ ـ تَرَ = فراتر ، جلو تر

مثالهای فرانسه :

profane (درلاتین : profanus از pro = پیش ، fanum = معبد)

protubérance (در لاتین : pro = بجلو ، tuber = کوژ)

و نیز در فرانسه پیشوند pré از پیشوند لاتین : præ = پیش گرفته شده ،

prématuré (از پیشوند pré = و واژهٔ لاتینی : maturus = رسیده)

۱۱۰ ـ پیشوند وِ (ویس) = دور از ، در لاتین : ve ، vi

۱۱۱ ـ پیشوند ها (ن) م ، برای جفتساز (copulatif) = لاتین : sam = یونانی : آما = پارسی کنونی : آنْ ، هَمْ

پیشوند هَمْ بصورت های ها (ن) م ، ها (ن) نْ ، هَن ۱۰ دیده میشود ، اوّلی جلوی حرفهای آوائی و نیم آوائی و دماغی ولبی و سوتی ، دوّمی در جلوی حرفهای گلوئی و سقّی و دندانی و سوّمی در جلوی دندانی ها قرار می گیرند . هَمْ گاهی جلوی یك حرف

آوائی واقع می شود .

هٰا(ن) مَئیسمتَ = مهاربند

هٰا(ن) مْ پِتَنَ = ملاقات

هَنْکَرْ = انجام دادن

هٰا(ن)نْ تَچْ = شتافتن

هَمْ اَنْ کُنَ = رشته کوهها (؟)

ولي این اصول پیوسته مراعات نمیشود

درفرهنگ کانگابرای این پیشوندچنین مینویسد : هَنْ[1]

هَنْ ، هِنْ ، هٰا(ن)م = پهلوی: ... = یونانی : sym ، syl

syn[2] = پارسی کنونی : اَن ، هَمْ :

هَنْ جَمَنَ = انجمن . ساخته شده از هَنْ و جَمْ

= رفتن ، آمدن ، رسیدن .

---

(۱) این «ن» وسیلهٔ نمودنش مطابق تلفّظ پیدانشد آقاي پور داود در تفسیر خرده اوستاو یشتها تلفّظ حرف‌های اوستائی را نموده اند . ل

۲ - در پارسی کنونی واژهٔ سَنْگَمْ (* سَنْگامْ) = دونفرکه همپا باشندو ممکن‌است این سَنْ همان‌هم‌باشد (ه به س بدل می شود) . نیزدرواژهٔ : سَنْبوسه (* هَمْ پوزِه) (ذ - ب)

هَنْ دامَ = اندام . از هَنْ ودا = آفریدن (٥٠ـر،٢)

١١٢ - پیشوند اُپَیْرِ از پیشوند اُپَ (در آرش بلند و بسیار ١٠٢ـ و ، ٦٨ـك) گـرفته شده ، درپهلوی : [پهلوی] ، در پارسی کنونی : بَرْ (اَبَرْ)[1] ، در لاتین : super ، در آلمانی : über ، در انگلیسی over آرش آن . بالای ، بلندترین ، بیشتر میباشد چون :

اُپَیْری ـ کَیْرِیَ = بـالا کار کردن ، بشدت کار کردن .

کَیْرِیَ [اوستایی] = کارکن ، ساعی ، کردمند

اُپَیْرِ ـ دَهْیو = کشور مرتفع .

١١٣ - پیشوند کُ = بد .

کُ نایِرِ = زن بدکار . نایِری = زن [با غِنا [اوستایی]

بآرش زن (= پهلوی : [پهلوی] = یونانی : gamos که ازریشهٔ زَنْ [پهلوی] = [پهلوی] = پارسی کنونی : زادن = لاتین : gignere

و ِگنا بـآرش زن سنجیده شود]

١١٤ - پیشوند تَرو = پهلوی : [پهلوی] = لاتین : trans ازریشهٔ تَرْ [پهلوی] = فراری کردن ، پس زدن ؛

چنانچه پیشگذار واقع شود آرش آن ، از این سر بآن سر ، از

---

[1] - به اَبَرْقو که اَبَرْ کوهْ و اَوَرْکوهْ می باشد بنگرید (برهان قاطع) ل ٠ .

این طرف بآنطرف می باشد چون :

ترو یارَ [1] = (قدرتی) که بیش از یکسال ادامه داشته باشد

چنانچه پی گفت باشد آرش آن بیرون، دم در، میباشد چون :

تَرَسْچَ [Avestan script]

چنانچه پیشوند باشد آرش آن : فاسد، کج، بد، می باشد چون:

تَرو پیثْوَ = غذای بد یا تغذیهٔ بد . پیثْوَ از پیتُ [2] = غذا میباشد که اینهم از پیه [Avestan script]، پیوْ = چاق شدن، تغذیه کردن می‌آید .

تَرومَتَ = فاسدخیالی . مَتَ = چیزیکه بوسیله مغز ادراك میشود، اندیشه . که از ریشهٔ مَنْ [Avestan script] (٤٠ - و، ۲۷ - د، ۷۳ - ك) گرفته‌شده + تَ [Avestan script]

١١٥ - پیشوند آیْتیِ [Avestan script] بآرش نزدیك، با .

آیْتیِ - بَرْ [Avestan script] - [Avestan script] = نزدیك بردن

١١٦ - پسوند غْنَ [Avestan script] بآرش دفعه، بار

---

١ - یارَ [Avestan script] ازیارِ [Avestan script] (صفحه ۹۱-ك)

۲ - با food و pith در انگلیسی سنجیده شود . ل

سَتَ غْنَ = سد بار

۱۱۷ - پسوند نْتْ (در نمرهٔ ۸۷ -و ، شرح داده شده - ۱ ، ۲ - ك) .

۱۱۸ - پیشوند بیِ ، بیش (۱۹ - پ)

۱۱۹ - پیشوند مَ پیشوندِ نائی است (صفحه ۷۸ -ك)

مَکَسویِ = کسیکه پست نیست . کَسْویِ = پستی ،

از کَسُ = که ، کوچك

ما نیز علامت نفی و نهی است : (پاورقی ۷۸ -ك)

۱۲۰ - پیشوند نیش (۱۰٤ -و)

۱۲۱ - پیشوند دُشْ ، دُژْ (٤۰ - پ)

۱۲۲ - پیشوند اَنَ ، که اَنْ ، نَ ، اَ ، آ(ن) ، اِ ، بخسیدهٔ آنست ، و

برای نایش (négation) بکار می رود .

اَنَ :

اَنَ - زآ(ن) ثَ = نازاد . زآ(ن) ثَ = زاد ، تولد

خلقت ، از ریشهٔ زَنْ = زادن (۱۱۳ -و)

اَنَ - خْوَرِثَ = (آرش اصلی آن بدرغذا نخوردنی

است) . زمینی که بدرد زراعت نمیخورد . خْوَرِثَ = پهلوی :

= پارسی کنونی : خورش . از ریشهٔ خْوَرْ = پهلوی :
= پارسی کنونی : خوردن .

اَنْ : (درجلوی آواها بکار میرود ودرسایر زبانهائی که این پیشوندبکار می‌رود نیز چنین است‌چون: anaérobie)

اَنا آخْشْتیه = نا آشتی ، نارفاقتی ، منافقت . آخْشْتیه = پهلوی : = پارسی کنونی : آشتی .

اَنا اَپَ = بدون آب ، خالص . آپْ = پهلوی = لاتین : aqua = پارسی کنونی : آب ؛ آناپَ بصورت «ناب» درپارسی کنونی برای هرچیز خالص بکار می رود چون آتش ناب ، سیم ناب ، زر ناب ، (در اوستا مَذُ[1] اَنا پِمْ = می ناب) . علت

---

[1] درفرهنگ کانگا :

۱ - مَذْ ، مَذْ = لاتین : med-*eri* بآرش معالجه کردن (بواژهٔ medecin و . . مراجعه کنید)

۲ - مَذْ ، مَذْ =لاتین: mad-ere بآرش مسموم شدن ، خوش حالت شدن ، از این ریشه مَذْ = = لاتین: mel = فرانسه :miel = پارسی کنونی : «مِیْ» بآرش تقویت کننده (cordial) ، شفادهنده ؛عسل ،میباشد

۳ - مَذْ ، مَذْ بآرش عاقل ، راز نگهدار

٤ - مَذْ ، مَذْ بآرش دوای شفابخش که ازریشهٔ اوّلی میباشد

آنست که ترکیب واژه فراموش شده و نیز * اَنـاَ کاس در پهلوی
اَنـاَ کاسْ و در پارسی کنونی بایستی قبلا اَنـاَ گا وسپس ناگا
شده وهمچنین نفرین در مقابل آفرین ساخته شده (صفحه ٦٤-ك)
از کتاب اتود ایرانین]

اَنَیْریَ [۱] (= +) = نامحترم
نانجیب ، بد ، غیر آرین ؛ خارجی . اَیْرِیَ (آرش اصلی آن)
نجیب زاده ، محترم ، آریائی ، از ریشهٔ اَرْ که آرش آن بچشم خوب
نگریستن ، احترام کردن است . از همین ریشه اَیْریَنَ
= پهلوی : = پارسی کنونی «ایران» می‌باشد

این پیشوند در یونانی : an ، در لاتین : in، در ساکسن un ، در
فرانسه : in می‌باشد که درجلوی l بصورت il ، درجلوی b وm وجلوی
p بصورت im و در جلوی r بصورت ir درمی آید چون واژه های
[۲] immortel ، imbuvable ، illisible ، inerte ، anémie
impasse ، irrégulier ، unnatural ل .

---

۱ ـ بآرش غیر آریائی (صفحهٔ ٩٦-ك) و همان انیران می باشد (به برهان قاطع و سایر فرهنگ‌هارجوع شود) . روی سکه هاي شاهان ساسانی شاهنشاه ایران و انیران نقش شده . ل

۲ ـ اَمِرِتاتْ = immortel پارسی کنونی اَمُرْدادْ . دیده مي شود که این واژه را مرداد گویند و البته آرش آن برعکس می شود ، شاید تصور کرده اند که این الف نیز زائد است . ل

پیشوند اَنْ در پهلوی نیز هست چنانچه در واژه‌های اَناپْ، اَناکَاسْ دیده شد.

۳ ـ نَ [Pahlavi] = پارسی کنونی «نه» = لاتین : ne = آلمانی : nein = فرانسه : ne = انگلیسی : no'nay [1] :

نَ اِ چِی [Pahlavi] = هیچکدام. چِی [Pahlavi] = کدام؟، از کَ [Pahlavi] = پارسی کنونی : که؟ = لاتین : quis = فرانسه : qui: ساکسن : hwa = انگلیسی : who.

نَ ئیذَ [Pahlavi] (آرش اصلی =) نه اینجا، هیچیك.

ئیذَ و [Pahlavi] بآرش اینجا، از ریشهٔ ئید و بآرش این و آن که در لاتین : id و در انگلیسی it میباشد (در اوستا اینْجَ = پارسی کنونی اینْجا)

٤ ـ «اَ» [Pahlavi] در جلوی آواها بکار می رود :

اَ ـ کَرَن [Pahlavi] = پهلوی : اَکَنارَك [Pahlavi] = بی کران. کَرَن [Pahlavi] = کران، کنار.

اَ ـ خْوَفْن = بیخواب. خْوَفْن = پهلوی : [Pahlavi] = لاتین : som-*nus* = فرانسه : sommeil = انگلیسی : sleep

---

۱ ـ درپارسی کنونی نِیْ ، ل .

= پارسی کنونی : خواب . از ریشهٔ خْوَپْ = پهلوی :

 = پارسی کنونی : خفتن ، خوابیدن ونیز خْوَفْسْ که از

همین ریشه است = پهلوی : = پارسی کنونی : خسپیدن

آ ـ خْشْنوتَ = ناخشنود (ب ـ پسوندهای گهواژهٔ ـ و)

این پیشوند در پهلوی نیز بهمین صورت هست :

آ ـ کَنارَکْ = بی کنار ، بی کران

آ ـ خْوابْ = بیخواب

آخْوشیهْ = ناخوشی

در پارسی کنونی نیز این پیشوند یافت میشود :

آپَرْخیده ، اَجُنْبانْ ، اَچارْ (در پهلوی : آچارْ

و در پردا کنون گفته میشود ل .)

این پیشوند در یونانی : a، در لاتین : a در فرانسه : a می باشد :

یونانی : atomos (a = نا و témnô = بریدن) = لاتین :

atomus = فرانسه : atome بآرش بخش نشدنی .

٥ ـ آ(ن) :

آ(ن) ئیثْيَ (= اَنْ + ئیثْيَ) بآرش تلف نشدنی ،

پا برجا . ئیثْيَ بآرش گذران ، نابودشدنی . از ریشهٔ ئِي = لاتین: i-*re*

بآرش رفتن ، آمدن

آ(ن) نْمَنْ (= اَنْ [illegible] + نَمَنْ [illegible]) بـآرش توانائی، پابرجائی . نَمَن از ریشهٔ نَمْ [illegible]، بارش فرو خمیدن (بانمیدن درپارسی کنونی سنجیده شود) که نِمَ [illegible] و نِمَنْـگَـهْ = پهلوی [illegible] = پارسی کنونی « نماز » از این ریشه است (صفحهٔ ٩ ٤ ـ ك)

٦ ـ اِ : درجـلوی « و » (بزرگ درجلوی واژه ها بکار می رود) و درجلوی « و » (کوچك درمیان واژه ها بکار میرود) درمی آید:

اِوینْدَنْ = درنیـافتن، از ریشه وِیْدْ = بـدست آوردن، رسیدن، دریافتن، در انگلیسی : *to* find = آلمانی : find-*en*) درزبان فرانسه پیشوند É نزدیك باین پیشوند است چون É bourrer ، É bouturer) ل ٠).

١٢٣ ـ پیشوند هُ (٧٤ ـ ك) برای خوبی، زیبائی، افزونی، کافی بودن

هُکِهْرْپْ = خوش اندام . کِهْرْپْ و [illegible] = پهلوی : [illegible] = پارسی کـنونی : کالْبُدْ = لاتین : corpus = فرانسه : corps .

١٢٤ ـ پسوند كَ [illegible] ، برای کهش = پـارسی کـنونی : كْ[1] (١٠ـ ك) ساکسن : ock .

دْرَفْشَكَ = درفش کوچك . دْرَفْشَ = پهلوی [illegible] فرانسه : drap .

---

١ - مرغك، پسرك، دخترك

بخش سوم

وندهای پارسی پهلوی

وند های زبان پهلوی در زمینهٔ وند های زبان های دیرین پارسی است . در اینجا آنچه کرد آورده شد نام برده و بـه شماره هائیکه در بخش های دیگر از آنها گفتگو شده و یا بستگی دارند اشاره میشود .

- پیشوند آ ـ : پیشوندِ نائی (۱۲۲-و-٤) چون:

آ ـ چارْ = ناچار

آ ـ دانْ = نادان

آ ـ کِنارَكْ = بی‌کرانْ

- پیشوند اَنْ ـ : پیشوندِ نائی (۱۲۲-و-۲) چون:

اَن ـ اُمیتْ = نومید ، نا امید

اَن ـ اوشَكْ = ؛انوشه‌بی مرگ (نوش در پهلوی

اَنوشْ از اَن ـ اَاُشَه [1] = نا ـ میرا .

اَن ـ آشْتیهْ = نا ـ آشتی .

۳ ـ پسوند آنْ ـ : نشانهٔ بسگانی است و در نوشته های خیلی دیرین پهلوی نیز یافت میشود مثال :

مَرْتوم ـ آنْ = مردمانْ

رَوان ـ آنْ = روان ها ، ارواح

تَن ـ آنْ = تن ها ، اجساد

٤ ـ پسوند آنْ ـ : نشانهٔ انبازِ میانه است (٦ ـ ك) چون :

نالانْ = نالان

گِریانْ = گریان

وِتیرانْ = گذران (٧٠ ـ ك)

٥ ـ پسوند آنْ ـ : برای نامهای نیائی وجای (صفحه ٤ ـ ك)

پاپَکانْ = پسر بابك

کواتانْ = پسر قباد

---

[1] درفرهنگ اوستا • آن اَاُشَ = نامیرا ، از اَاُشَنْگهْ = مرگ ، که این خود نیز از اُشْ = بیمار گرفته شده .

نام انوشیروان در پهلوی آنوشینْ ـ روانْ = روانْ نامیرا (مقصود کسیکه روحش جاودانی است) می باشد .

گرگان = کشور گرگها

۶ - پسوند ئیستانْ (ستانْ) (۴۲-ك) - : این پسوند برای نام جا و کشور بکار رفته ودر زند ستانَ (۱۰۳-و) میباشد مثال :

ویمار - ئیستانْ = بیمارستان

هِنْدوك - ئیستانْ = هندوستان

دَخْمَك - ئیستانْ = گورستان ، جای دخمه

۷ - پسوند ایشْنْ - برای نام کنش (۱۸-ك):

آراییشْنْ = آرایش

کُنیشْنْ = کنش

فْراجْخوریشْنْ = درّان

۸ - پسوند ایستْ - : برای برتری : اصل آن در پارسی دیرینه ایستَ و در زند ایشْتَ می باشد و واژه های زیرین زبان پهلوی پسوند مزبور را بصورت های مختلف درخود نگاهداشته :

وَهِشْتْ (= بهشت) برتری ِ وَهُ که در زند وُهُ است می باشد. در زند وَهیشْتو اَهُ یعنی عالم والا (صفحه ۷۹-ك ، ۸۰-و)

مَهِسْتْ (= مهترین) برتری مس میباشد

در پارسی دیرینه مَثِیسْتَ و در زند * مَثِیشْتَ

بالِیسْتْ[1] (= بسیاربلند) برتری بِرِزَنْط

می باشد . در زند : بَرِزِیشْتَ

فْرَاِسْتْ (= تـرین) برتری است که

همسنجی آن فْرَایْ[2] می باشد . درزند : فْرَاِشْتَ ودریونانی = پْلِئیسْتُسْ

نَزْدِیسْتْ[3] (= اوّلین) برتري نَزْدَ (=

نزد) . در زند : نَزْدِیشْتَ

نُخُسْتْ (= اوّلین ، نخست) پیدایش این شکل

نامعلوم وبرتری نهشتهٔ نَخْ میباشد که باهمین آرش درزبان ارمنی مانده است

خْوالِیسْتْ (= خوش طعمترین). در زند:

هْوَرِزِیشْتَ .

ـ پسوند تومْ ـ : پسوند برتری است چون :

وَدْتومْ = بدترین از وَدْ = بد

---

(۱) واژهٔ بالِشْتْ بی گمان بازماندهٔ برتری بالیسْتْ است ل .

(۲) درپهلوی یك همسنجی بصورت فرایْ (که همسنجی زبان پهلوی) است دیده میشود .درزند فْرایو ودریونانی : پِلِئیونْ ودرلاتین plus میباشد

(۳) بایستی همان نزدیك پارسی کنونی باشد ل .

اَپَرْتومْ 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬙𐬆𐬨𐬀 = برترین از اَپَرْ = بر

تُوخشاكْ تومْ 𐬙𐬎𐬑𐬱𐬌𐬌𐬀𐬙𐬆𐬨𐬀 = كوشاترین از

تُوخشا = كوشا

۱۰ – پسوند تَرْ 𐬙𐬀𐬭𐬀 –: برای همسنجی:

اَپَرْ تَرْ 𐬀𐬞𐬀𐬭𐬙𐬀𐬭𐬀 = برتر از اَپَرْ = بر

اَزِرْتَرْ 𐬀𐬌𐬌𐬭𐬙𐬀𐬭𐬀 = زیرتر از اَزِرْ = زیر

وَدْتَـرْ 𐬬𐬀𐬯𐬙𐬀𐬭𐬀 = بدتر از وَدْ = بد

دار مستتر در بارهٔ سه پسوند بالا چنین مي نویسد:

زبان دیرین برای همسنجی و برتری دوراه بکارمي برده:

راه اوّل - به ریشهٔ فروزه‌پسوند یَهْ (درسانسکریت: ئی یانْسْ

دریونانی: ئیونْ و در لاتین: ior، در انگلیسی er) رابرای همسنجی

و پسوند ایسْتَ (در سانسکریت: ایشْطَهَ، در یونانی: ئیسْتُسْ

در لاتین: - iss، در انگلیسی: est) را برای برتری می افزوده

راه دوّم - به نهشتهٔ فروزه پسوند تَرَ (در سانسکریت: تَـرَ

در یونانی: تِرُسْ، در لاتین: ter) را برای همسنجی، و پسونـد

تَمَ (در سانسکریت: تَمَ، درلاتین: Timus، simus درگالوآ: tev)

را برای برتری می پیوسته

مثالهای زیرین ازآنِ راهِ اوّل است :

پارسی دیرینه: وَهُ = به همسنجی‌آن	وَهْي اَهْ
زند : ووهُ = به »	وَنْگْهو

برتری آن وَهیشْتَ (صفحه ۷۹ ـ ك، ۸ ـ پ)

پارسی دیرینه: مَثْ = مَهْ ، برتری آن :	مَثیسْتَ[1]
زند : مَسْ[2] = همسنجی‌آن :	مَسْي آوْ

زند : نَزْدَ = نزد برتری آن : نَزْدیشْتَ

کَمْنَ = کم » : کَمْبیشْتَ

مثالهای زیرین از آنِ راه دوّم است :

آکَ = بد، همسنجی‌آن : آکَ تَرَ

---

(۱) majesté در لاتین . majestas با مَثیسْتَ = پهلوی : مَهِسْتْ سنجیده شود همچنین واژه master درانگلیسی با مهتر درپارسی کنونی

(۲) در اوستا . مَسْ [illegible] = پهلوی [illegible] = پارسی کنونی مَهْ بآرش بزرگ پهناور ونیز مَزْ [illegible] = پهلوی [illegible] = لاتین : mag-*nus* بآرش پهناور ، بزرگ ، مهم ، رفیع می باشد . موبد = در اوستا مَگو پَئیتی (صفحه ۵۲ ـ ك) . مَزْدا [(مَزْدا = مَزْ که گفته شد و دا = دانستن (۵۰ ـ و ، ۳) و آرش آن همه دانا ، بهر چیز آگاه . اهورَ مرکب است از اَهْ = هستن (صفحه ۸۰ ـ ك) و آرْ که نشانهٔ کارور است (۵ـو) بآرش هستی بخش ، جانبخش و روي هم رفته اَهورَ مَزدا = هستی بخش ـ همه چیز آگه] از این ریشه اند

آپَنَ = مرتفع برتری آن آپَنوتِمَ
دُژْ گَـیْنْتیِ = بدگند، همسنجی آن دُژْ گَـیْنْتیِ تَرَ
هُ بَئوَیْذیِ = خوش بوی « هُ بَئوَیْذیتِم

راه اوّل در پارسی کنونی ناپدید شده.فقط پارهٔ واژه های ساخته شده آن بصورتهائی دیده میشود

راه دوّم راه معمولی ساختمانِ همسنجی و برتریِ زبان پهلوی بوده که همسنجی را با تَرْ ﻣﻟ (در پارسی دیرینه* تَرَ) و برتری را با تومْ ﻣﺮ۶ می ساخته

زبان پارسی کنونی نیز مانند زبان پارسی پهلوی همسنجی را با تَرْ می سازد ولی توم در این زبان از میان رفته وبجای آن برتری خود را بوسیله همسنجی عالي تری یعنی با افزودن پسوند اینْ (پسوند اینْ در زبان پارسی کنونی به بنیستی ها و فروزه ها برای ساختن فروزه هائی که تعیین میکنند چیزي را که از چگونگی آنْ ،گفتگو میشود دارای بیشترین چگونگی است که واژهٔ اصلی بیان آن را می نماید. می پیوندند . صفحهٔ ۳۲ ـ ك) به پسوند تَرْ می سازد چون،

به	بهتر	بهترین
خوب	خوبتر	خوبترین

در اوستا آپَنْ = مرتفع، آخر، از پیشوند آپَ ﻣﺪﻟﻠﻪ (۹۸-و) میباشد

سخت　سخت تر　سخت ترین

۱۱ ــ پسوند آکْ ــ : برای انباز کنونی (٤ ـ ک)

وینباکْ ‎ = بینا

تاپاکْ ‎ = تابان

روباکْ ‎ = روان

پسوند آکْ بنابر آنچه در دستور پهلوی یادشده :

۱۲ ــ پسوند آکْ ــ . برای انباز کنونی :

پَرَسْتَکْ ‎ = پرستنده

فَرْهَخْتَکْ ‎ = هوشیار

آموزَکْ ‎ = آموزنده

۱۲ ــ پسوند اَنْدَکْ ــ . برای انباز کنونی (۲ ـ ک)

زیوَنْدَکْ ‎ = زیونده ، زنده

خورَنْدَکْ ‎ = خورنده

وَزَنْدَکْ ‎ = وزنده

در زند نهشته های نمودی را به پسوند اَنْطْ پیوسته و انباز کنون را می ساخته‌اند وبرای انباز میانه به پسوند آ می پیوسته اند مثال :

در زند: کِرِنَونْطْ = کننده (در پارسی دیرینه: *کُنَوَنْتْ)
بَرَنْطْ = برنده (« «: *بَرَنْتْ)
گِروِزْ ـ آنَ = گریان

در پارسی کنونی اَنْدَه بجای اَنْتْ و آنْ بجای آنَ آمده بدینسان که اَنْطْ به شکل اَنْدْ (کوچك شده) واز آن اَنْدَه مشتق گردیده چنانچه این شکل کوچك شده در واژهٔ وارَنْدْ = بارنده، باران، دیده میشود و اَنْدْ به پسوند آكْ پیوسته خواه مستقیماً و خواه در دورهٔ پارسی دیرینه پسوند اَنْتْ داخل درردیف نهشته‌های مختوم به آ گردیده وبجای بَرَنْتْ، بَرَنْتَ می گفته‌اند.

۱ ـ پسوند ك ـ برای انباز گذشته:

در پارسی دیرینه: هاگْمَتا = کسانیکه باهم گرد آمده‌اند
پَرَیْتا = کسانیکه رفته اند

در زند: رِپْتَ = رفته
تَخْتَ = تاخته

چنانچه ملاحظه میشود انباز گذشته که به تَ ختم شده بایستی به ت و د کوچك شده یا با پیوستن به پسوند كْ بصورت تَكْ ۹ که

در پارسی کنونی تَه یا دَه است درآمده باشد

مثال پهلوی :

آموخْتَكْ = آموخته

زاتَكْ = زاده

کَرْتَكْ = کرده

۱۴ ـ پسوند اَكْ ـ برای پی‌گفت (ه ـ ك) :

سالَكْ = سالیانه

شپانَكْ = شبانه

۱۵ ـ پسوند اَكْ ـ برای مادینگی (د ـ پ) :

پیرَكْ = پیره زن

مانْ پَتَكْ = بانوی خانه

۱۶ ـ پسوند اَكْ ـ : برای کهش (د ـ پ) :

روتَكْ = رود کوچك

۱۷ ـ پسوند آکانْ (۶ ـ ك)

۱۸ ـ پسوند اَکینْ (۹ ـ ك)

۱۹ ـ پسوند اُمْ ـ برای شماره های آرائی (nombres ordinaux)

(۲۳ ك)

دار مستتر درخصوص این پسوند چنین می نویسد:

زبان دیرین برای درست کردن شماره های آرائی یك پسوند تنها بکار نمی برده بلکه برای هرطبقه پسوندی جداگانه داشته:

از یکم تا چهارم:

فْرَتَمَ = نخست = premier ៖ در اوستا: فْرَتَمَ = پهلوی

فَرْتومْ [پهلوی] = پارسی کنونی: فردوم. از فْرَ = جلو، پیش = لاتین: pro (۱۰۹-و)

دْوِیتییَ = دوّم = زند: بیتی[1]

---

[1] دراوستا بی وبیش بآرش دو (صفحه ۴۰ - ك) و در فرانسه bi و bis (biscuit، bilingue درلاتین: dis بی همیشه درترکیب بکار میرود

مثال اوستا ៖ بی - تا_غَ = دوتیغه

بی - زَنْگرَ = دوپائی [زشت خلقت] (صفحه ۸۰-ك)

بی - ایَرْ = دوروز. ៖ از اَیَر = روز (با jour در فرانسه سنجیده شود، در لاتین: diurnum ل.) از ریشهٔ ئیـ = رفتن، آمدن آمدن = لاتین. i-*re*

دو (۲) که شمارهٔ پایگی است در اوستا دْوَ = لاتین: duo فرانسه: deux — انگلیسی. two = آلمانی. zwei = پهلوی: [پهلوی] می باشد

دْوَ - دَسَ = لاتین. duo-decimus = پارسی کنونی دوازدهم

دْوَ - دَسَنَ = لاتین duo-decim = پارسی کنونی. دوازده

دْوَسْرِسْوَ = $\frac{۲}{۳}$.

ثْرِیتِییَ = سوّم ꙮ دراوستا : ثْرِی = سه = انگلیسی : three = لاتین : tres = فرانسه : trois = آلمانی : drei (ثْرِی ـ زَفَنْ = سه زبانی ، که لقب ضحاك است . در پارسی کنونی زبان و زفان هردو هست . ثْرِیِ ـ اَیَرْ = سه روز)

چهارم = زند : تُئیرْیَ (از * چَتُرْیَ که در آـ خْتُئیرِیْم مانده است) ꙮ چَتْوُرْ = پهلوی: ... = چهار = لاتین : quator = فرانسه : quatre (چَتْوُر ـ گَئوشَ = چهار ـ گوش چَتْوُر ـ کَرَنَ = چهار ـ کران ، چهار ـ کنار ، مربع . چَتْـوُر ـ دَسَ چَهارْ ـ دَهْ)

از پَنْچَ = پنج تا دَسَ = ده را با پسوند اَمَ بکار میبرده وبرای ششم پسوند جداگانه‌ای بوده و در زند ششم را خْشْتْوَ و در سانسکریت شَشْطَ می گفته اند .

پَنْچَمَ = پنجم ꙮ پَنْچَنْ ، پَنْچَ = پهلوی : ... = پارسی کنونی: پنج = لاتین : quinqne = آلمانی : funf = یونانی : pente .

خْشْتْوَ = ششم . خْشْوَشْ = پهلوی ... ، ...

پارسی کنونی : شش == لاتین : sex == یونانی : hex == آلمانی :
sechs == فرانسه : six == انگلیسی : six [خْشْوَشْ ـ آشیَ == شش
چشم که لقب ضحاك است . آشیَ == چشم از اَخْشْ == پاسیدن،
محافظت کردن، دیدن؛ خْشْوَشْ ـ گـاىَ == پهلوی : [illegible] ==
پارسی کنونی : شش گام . گـاىَ == قدم، گام که از ریشهٔ گا ==
آمدن است . (گامْ در اوستا : گامَ) ازهمین ریشه است]

هَپتَمَ == هفتم == septiéme ∴ هَپتَنْ ، هَپتَ
[illegible] == پهلوی : [illegible] == پارسی کنونی : هفت == یونانی : hepta
لاتین : septem == فرانسه : sept == آلمانی : sieben == انگلیسی :
seven (هَپتَ دَسَ == هفدهم، هَپتَ ـ یَخْشْتیَ == هفت ـ شاخه)

اَشْتَمَ == هشتم ∴ اَشْتَنْ ، اَشْتَ == پارسی کنونی :
هشت == پهلوی : [illegible] == لاتین : octo == یونانی : octo
(اَشْتَ ـ کَذوژْدَ == هشت زاویه)

نَوَمَ == نهم == neuvième ∴ نَوَنْ ، نَوَ == نه ==
لاتین : noveme == آلمانی : neun == فرانسه : neuf == انگلیسی :
nine (نَوَ ـ نَپتیَ == نه ـ نسل، نه ـ خلف . نپتیَ از نَپتْ == نواده که در
لاتین nepos ، neptis می باشد)

دَسَمَ = دهم = dixième ❀ دَسَنْ ، دَسَ = ده =

لاتین : decem — فرانسه : dix — یونانی : deka — آلمانی : zehn

انگلیسی : ten (دَسِ - گـاي = ده - قدم ، ده - گـام)

از یازده تا بیست پسوند آ بکاربرده میشده :

آ اِ وَ دَسَ = یازدهم ❀ در اوستا . آ اِ وَنْ دَسَ ، آ اِ وو - دَسَ

در لاتین . undecimus

دْوَدَسَ = دوازدهم ❀ — لاتین : duo-decimus

ثْرِ یْ دَسَ = سیزدهم ❀ = لاتین . decimus tertius

= آلمانی : dreizehnte — انگلیسی : thirteenth : ثْرِ یْ - دَسَنْ

— سیزده ، در لاتین : tredecim = آلمانی : derizehn .

چَثْرُ دَسَ — چهاردهم ❀ — لاتین : quatuor-decim

چَثْرُ دَسَنْ = چهارده

پَنْچَدَسَ — پانزدهم ❀ پَنْچَدَسَنْ — پانزده = لاتین :

quindecim — آلمانی : funfzehn — انگلیسی : fifteen

خْشْوَشْ دَسَ — شانزدهم ❀ خْشْوَشْ - دَسَنْ =

شانزده

هَپتَ دَسَ = هفدهـم ꙰ هَپتَ دَسَنْ = هفده =

انگلیسی : seventeen

اَشْتَ دَسَ = هجدهم ꙰ اَشْتَ دَسَنْ = هجده

نَوَدَسَ = نوزدهـم ꙰ نَوَدَسَنْ = نوزده

از ویسَیْتیِ (꙰ ویسَیْتِد ، ویسَتَ = بیست = لاتین .

viginti = فـرانسه : vingt) ببالا پسوند برتری تَمَ بکاربرده میشده

ویساسْتِمَ = بیستم = vingtième

. . . .

سَتوِتِمَ = صدم = centième صد = لاتین . centum =

فرانسه cent

. . . .

هَزَنرِوِتِمَ = هزارم

ولی درزبان پهلوی وپارسی کنونی بجای همه پسوندهای بالا تنهـا پسوند اُمْ را که از پسوند اَمَ (کـه در پَنْچِمَ و دَسَمَ دیـده شد) آمده بکار میبرند چون :

از یك			یکم
از چهار	چهارم	[illegible]	چهارم

از شش ششم ششم

در شماره های مرکب پارسی کنونی ، مانند زبان دیرینه پسوند بآخر شمارهٔ آخری می پیوندد چون صد و بیست و هفتم و علّت آنکه پسوند اَم بر سایرین غلبه نموده بیشتر بکار رفتن زیاد شماره هائیست که بآنها می پیوسته است .

۲ ـ پسوند اومَنْد ، ئیمند ، مَنْد (۲۸ـك) ـ : برای دارائی

مُرْگومَنْد = میرا

سوتیمَنْد = سودمند

دانِشْن مَنْد = دانشمند

۲۱ ـ پیشوند اَنْ ـ برای نائی (۲ـپ)

۲۲ ـ پسوند آنَكْ ـ (۸ـك)

۲۳ ـ پسوند آني ، اینی ـ برای مادینگی (د ـ پ) :

اَهْروبانی = اشو (مادینه)

اَهْروبینی = اشو (مادینه)

۲٤ ـ پسوند آوَنْد ، ایوَنْد ، وَنْد ـ : برای دارندگی

کامَكْ آوَنْد = کامکار

بیمی وَنْد = بیموند، بیمناك

اَیَرْ وَنْد = زورمند

۲۵ ـ پیشوند اَپی (در پارسی کنونی : بی) - : برای فروزهٔ نائی (۲۲، ۸۳ ـ ك، ۹۸ ـ و)

اَپی ـ گومانْ = بی گمان

اَپی ـ راسْ = بی راه

اَپی ـ ویناسْ = بی گناه

۲۶ ـ پسوند اِیتارْ، تارْ ـ برای کارور و کردپذیر (۲۶ ـ ك، ۲۰ ـ د، ۱۷ ـ و) :

آمورزیتارْ = آمرزنده

پَرْوَرْتارْ = پرورنده

گرفتارْ = گرفتار

مورْتارْ = مردار

۲۷ ـ پسوند ئیكْ ـ برای فروزهٔ وابستگی (۱۶ ـ ك) :

روبانیكْ = روحانی، روانی

ویاوانیكْ = بیابانی

دینیك [Pahlavi] = دینی

این پسوند در فرانسه و انگلیسی نیز موجود است چون :

canonique = قانونی ' شرعی (canon = شرع . از واژهٔ یونانی kanôn = دستور گرفته شده)

celtic = منسوب به سلت‌ها .

و نیز دربارهٔ واژه های پارسی کنونی مانند زندیك [1]

تاریك . تاجیك [2] باقیمانده است (۱۶ ـ ك)

۲۸ ـ پسوند ئی د (یگانی) :

داناکی [Pahlavi] = یکنفر دانا

روژی [Pahlavi] = روزی (یکروز) (۱۳ ـ ك)

۲۹ ـ پسوند ئی د ـ برای مادینگی :

نییاکی [Pahlavi] = نیا (مادینه)

---

(۱) زَنْدَ = کسیکه اوستا را بدروغ تفسیر کنند ؛ مرد بی‌دین ؛ سهمناك (با ژنده سنجیده شود) . مسعودی میگوید : واژهٔ زندیك را اوّل به مانوی‌ها میگفتندویس ازآن به پیروان تفسیر اوستا که زند باشد و آن را به اوستا ترجیح می دانند گفته می شده . وِسْتْ می‌گوید که عربها این واژه را (با معنای دوّمی ؛ خارج از دین) بایرانیها می‌گفتند . کانگا .

(۲) تاجیك در زبان کنونی همان تاژیك زبان پهلوی است که بآرش عرب است چنانکه در کارنامهٔ اردشیر بابکان می‌نویسد اَپاكْوَسْ سِپاه اَژْ تاژیکانْ = با بسی سپاه از تازیان ؛ و نیز در فرهنگها تاجیك را اعراب متوطن درایران نوشته‌اند .

۳۰ ـ پسوند اینْ [illegible] [1] ـ (۶ ـ پ . ۱۹ ـ ک):

زَمیکینْ [illegible] = زمینی

بَزَ کَینْ [illegible] = بزه کین

بَرینْ [illegible] = برین

۳۱ ـ پسوند اینَکْ [illegible] ـ (۲۰ ـ ک):

پوژینَکْ [illegible] = منسوب به پوزش (د ـ پ)

دارینَکْ [illegible] = منسوب به دار (هیزم)

۳۲ ـ پسوند ئیها [illegible] ـ برای بسگانی ؛

---

(۱) این پسوند در پارسی دیرینه آیْنَ میباشد که فروزهٔ مایگی (adjectif de matière) را می‌ساخته که در پهلوي و پارسي کنونی بصورت اینْ درآمده و این پسوند با پسوند in-e درفرانسه برابری مینمایند چنانچه نمکین = salin-e، سیمین = argentin-e و در اینجا یکقسمت از شرحی که دربارهٔ پسوند in-e در فرهنگ فرانسوی ادلف هاتسفلد ، نوشته شده نقل میشود :

پسوند لاتینی اینوس - : در لاتین پسوند inus فروزه‌هائیرا که طرز یا اصل را می رسانند می سازد ودر فرانسه نیز چنین است مثلا از پسوند in واژه های : chevalin = اسب سا؛ enfantin = بچگانه؛ sauvagin = وحشیانه؛ alexendrin = آلکساندری ، flandrin = فلاندری ، از الپ ، alpin = کوهستانی . گذشته از این inus در زبان رُمانْ بجای eus اِاُسْ برای ساختن فروزه های مایگی بکار رفته . زبان فرانسه دیرین از این فروزه ها فراوان داشته که پارهٔ از آنها در زبان کنونی نیز یافت میشود چون aimantin = کهربائی ، argentin = سیمین ، blondin = موی بور ، بعلاوه دراین موردنیز واژهٔ فارسی : لَفْجَنْ (بفرهنگها مراجعه و تحقیق شود) موجود است ل .

چنانچه دارمستتر می گوید : نشانی بسگانی **ها** در نوشته های دیرینه دیده نمیشود و در تفسیر اوستا نیز نیست فقط در **بندهش** و مینوخرد شکل کامل آن یعنی : ئیها دیده میشود چون :

کوفیها = کوهها از کوف = کوه

روتیها = رودها از روتْ = رود

چَشْمَکیها = چشمه‌ها از چَشْمَكْ = چشمه

پوشْتیها = پوستها از پوشْتْ = پوست

و نیز در پازند مینوخرد :

دَریها = درها از در

دَرْیاویها = دریاها از دَرْیاوْ = دریا

وَدَرْدیها = گذرها از وَدَرْدْ = گذر

۳۳ ـ پسوند ئیها ـ نشانهٔ پی گفت :

ولی این پسوند در نوشته های دیرینه بسیار دیده میشود لکن دارای عمل هـای مختلف و برای ساختن پی گفت های بنیستی adverbes du substentif و فروزهٔ یا گهوازهٔ بکار میرود :

داینیو ـ کِرِتَ = کار قانونی که دادیها ـ کَرْتْ

ترجمه شده

ویذْواُ = در حال دانستن ، بینسان که ویناکیها

[Pahlavi] ترجمه شده

چیکیتْواُ = وجداناً که آکاسیها [Pahlavi] ترجمه

شده‌ودر پهلوی : راستیها = مستقیماً . دوستیها = دوستانه

و نیز در اَزْدا ویرافْ :

نیهاینها [Pahlavi] = در نهان

دُرُسْتیها [Pahlavi] = کاملاً

تَنگْ دیلیریها [Pahlavi] = دلیرانه

و همچنین در مینوخرد :

اَدادیها = غیر عادلانه

اَناگاهیها = ناگهانی

داِسْتانیها = عادلانه

شَرائیها = درخورانه

خوبیها = بطور خوبی

دانِشْنیها = دانایانه

و در پارسی کنونی ایها (یِ پی‌گفتی) بصورت **ها** در پارهٔ واژه‌ها چون تَنْها ، دیرْها ، بارْها باقیمانده .

۳٤ – پسوند ئیـهْ – برای نام کنش ، (۱۷ – ك) :

داتوبَریـهْ = داوری ، دادوری

دیپیریـهْ = دبیری

داشْتاریـهْ = داشتاری ، پاسداری

۳۵ – پسوند بَرْ ، بار ؛ وَرْ ، وارْ – برای دارندگی (۳۸ – ك) :

داتْ بَرْ = داد ور

آسوبارْ = اسوار ، سوار

کینْ وَرْ[1] = کینه ور

اُمیتْ وارْ = امید وار

۳٦ – پسوند پانْ – برای نامهای پاسبانی و نگهبانی (۳۵ – ك)

بوسْتانْ پانْ = بوستان بان

باغْ پانْ = باغبان

پاسْ پانْ = پاسبان

---

(۱) واژهٔ کینْ (دراوستا : کَئینَ) باواژهٔ فرانسوی haine (که درقدیم haïne بوده) مانند است ل .

۳۷ – پسوند پَتْ (نرینه)، پَتَكْ (مادینه) — برای فرماندهی، ریاست، خداوندی (۳۳ – ك، ۱۰۶ – و):

ویسْ پَتْ = ده خدا، فرنروا

مانْ پَتْ = صاحب خانه

مانْ پَتَكْ = بانوی خانه (د – پ)

۳۸ – پسوند سْتَنْ، ئیتَنْ، تَنْ — برای هرگاهی (۲۵ – ك):

۳۹ – پسوند وانَكْ (۳۰ – ك)

۴۰ – پسوند تَرْ برای همسنجی (۱۹ – پ)

۴۱ – پسوند توم برای برتری (۱۹ – پ)

۴۲ – پسوند اُزْ (۶۹ – ك، ۱۰۳ – و)

۴۳ – پسوند دارْ، یارْ برای دارائی (د – پ)

= هوش دار، هوشیار

شترو یارْ = شهریار

راسْ دارْ = راه دار،

۴۴ – پسوند دانْ – برای جا (ظرفیّت):

برسمْ دانْ

آتَشْ دانْ == اجاق

زینْ دان == زندان

۳۵ ـ پیشوند دُشْ ـ (۷۳ ـ ك).

در اوستا : دُشْ و دُژْ == بد ؛ شرور ؛ زشت ؛ سخت

دُشْ اِرِثْرِیه == بدکاره

دُشْ مَیْنیو == بد فکر ، دشمن

دُژْ دایَنَ == بد کیش ، بد دین .

٤٦ ـ پیشوند دویت برای جدائی ، مقابل بودن ، مختلف بودن (د ـ پ) :

دویت گوهری — جدا بودن در گوهر

دویت شیدا == درمقابل شیطان

برضد دیوان

دویت ایینی نك == ایین دیگر

٤٧ ـ پسوند زارْ [1] (٤۷ ـ ك) ـ برای جا (د ـ پ) :

گولْ زارْ == گلزار

کاری زارْ == کارزار

در خط پهلوی ج و چ و ژ بصورت نوشته میشود ل .

اوژدیس زارْ [illegible] = بتکده

۴۸ - پسوند کارْ [illegible] ، کَرْ [illegible] ، گَرْ [illegible] - (۳۷ - ك)

۴۹ - پسوند کینْ [illegible] - (۱۸ - ك)

۵۰ - پسوند گاسْ [illegible] (در اوستا : گاتُ و در پارسی کنونی : گاه بآرش جا . که از ریشه گَا = آمدن می باشد و گام نیز از همین ریشه است . کانگا) - برای جا :

سْتورْ گاسْ [illegible] = جای ستوران

دُوْرْ گاسْ[1] [illegible] = دورگاه ، محور

۵۱ - پسوند ناكْ[2] [illegible] ، ایناك [illegible] ؛ برای دارندگی :

خَشْمْناكْ [illegible] = خشمناك

شَرْمْناكْ [illegible] = شرمناك

بیمی ناك [illegible] = بیمناك

ترسیناكْ [illegible] = ترسناك

۵۲ - پسوند وَنْدْ [illegible] - (۲۴ - پ)

---

(۱) دور = فرانسه tour ، درانگلوساکسن :tyrnen (این واژه فارسی است ذ - ب)

(۲) از روی مثل هائی که با پسوند ناك دیده میشود این پسوند بیشتر با واژه‌هائی که جهت بدی را میرسانند بکار رفته . ل

۵۳ ـ پیشوند هَمْ (۳۳ـ ک ، ۱۱۱ ـ و)

هَمْتاکْ = همتا

هَمْراسْ = همراه

هَمْزمانْ = همزمان (= synchrone)

۵۴ ـ پیشوند هُ ـ برای نیکی ، خوشی ، خوبی (۷۴ـ ک) :

هُچَشْمْ = خوش نگاه

هُکارْ = نیکوکار

هُدانْ = خوب داننده

بخش چهارم

وندهای پارسی کنونی

۱ - پسوندها

زبان پارسی کنونی ازبین رفتن پسوندهای دیرین را بوسیلهٔ پسوندهائی که در خود نگاهداشته است و همچنین بوجود آوردن پسوندهای جدیدی خواه از ترکیب پسوندهای موجوده و خواه از تبدیل نمودن واژه های مستقل به پسوند تلافی کرده است.

اکنون بشرح پسوندهای زبان کنونی پرداخته و تاریخچهٔ پیدایش آنهارا درصورت لزوم خاطر نشان مینمائیم.

پاره‌ای ازاین پسوندها اکنون بکار نمی‌روند ولی چون

رابطهٔ آنها هنوز باواژهٔ اولیه حس میشود ، لذا از میان‌نرفته وهمیشه آماده اند که از نو بکار روند .

در اینجا نخست پسوند هائیرا که آغازهٔ فرنامی دارند خواه ساده یامرکب شرح داده وپس ازآن به پسوندهای‌نامی می پردازیم .

نخست پسوندهائی که اصلشان فرنام است

اینجا پسوند هارا از نظر کارشان طبقه بندی نمی کنیم زیرا یك پسوند غالباً چندین کار بکلی متمایز را انجام می دهد باین سبب که گاهی پسوند هائی که در شکل و آغازه با هم متفاوت‌بوده اند در این پسوند گرد آمده اند ولی طبقه بندی‌آنها را برحسب شکل خارجي شان که گاهی بواسطه عمل صوتی در شکل واژه تغییر می دهد می نمائیم .

پسوند های اَنْد ، اَنْدَه ، آنْ ، آ .

این پسوند ها پسوندهای انباز کنونی هستند که به نهشته‌های نمودی (Thème d'indicatif) می پیوندند .

۱ ـ پسوند اَنْدْ : که شکل اصلی این پسوندها است مشتق از اَنْتْ که پسوند دیرینهٔ انباز کنونی است میباشد وجز درپارهٔ واژه ها که برای تبدیل شدن بنام یا فروزه آرش انبازی خودرا از دست داده اند باقی نمانده . مانند :

پَرَنْدْ = مرغ ، که آرش اصلی آن پران است .

چَرَنْدْ = حیوان ، « « « چران «

خُرسَنْدْ : احتمال میرود * هُ ـ رَسَنْتْ باشد (= خوش آینده)

تُنْدْ : بنظر می آید که این واژه بخسیدهٔ تُوَنْدْ باشد .

در زبان دیرین نیز این انبازها فروزه ها را می ساخته اند مانند بلند که در زند بِرِزَ ـ نْتْ وانباز کنونی بَرِزْ میباشد .

۲ ـ پسوند اَنْدَه ـ : پسوند اَنْدْ که برای ساختن انباز ویژه (Participe propre) بکار می رود از نهشته اَنْتْ پیدا شده که بعداً داخل درردیف نهشتهٔ آ و بعد آکَ که در پهلوی آکْ و در پارسی کنونی ه میباشدشده مانند : زنده که بخسیدهٔ * زیوَنْدَه است ، این واژه در پهلوی : زیوَنْدَکْ بوده و از * زیوَنْتْ انباز زیوْ که سانسکریت آن جیوْ ، جی

(۱) شوند (باعث) : تنند (عنکبوت) ، دژند (خشمناك) نژند ، دیرند ، بسند ، شمند ، (بیهوش) ، روند ، خورند ، نیز ازنظر تحقیق اضافه میشود ل .

وَ نْتْ است گرفته شده.

گزنده که پهلوی آن: گَـزَ نْدَكْ ودڤو و از کهـواژهٔ گزیدن

می باشد.

وَز. اَنْدَكْ اڪڤو واژهٔ پهلوی است و پارسی کنونی آن وزنـده

است که از کهواژه وزیدن میباشد.

گـاهی پسوندهای اَنْدْ و اَنْدَه. به نام پیوسته و فروزه هائی

درست میکنند که انبـازهای بیانی (Participe de dénominatif)

حقیـقی میباشند مانند:

غَمْنْدَه (غَمْ ـ اَنْدَه)؛ شَرْمَنْدَه (شَرْمْ ـ اَنْدَه) دیرَنْـدَه

(دیرْ ـ اَنْدَه)

و گـاهی به فروزه ها می پیوندند مانند:

فَرُخَنْدَه (فَرُخْ ـ اَنْدَه).

۴ ـ پسوند آنْ ـ: پسونـد آنْ که انبـاز کنونی باشد از انباز میـانهٔ

(Participe moyen) آنَ جداشده:

دوان از دویدن؛ گریزان از گریختن (وی ریچْ) گریـان از

گریستن (درزند: گـرِزْ)، گویان از گفتن (در پارسی دیرینه:

گَـوُبْ)، روان از رفتن، (درزند: رَپْ)؛ باران از باریدن، (در

زند وآرْ) دمان از دمیدن، (در سانسکریت: دْما) دهان از دادن

(درزند : دا (٥٥ ـ و))؛ ارزان از ارزیدن . (در زند : اَرِزْ)

پسوند آن هم مثل پسوندهای اَنْدْ و اَنْدَه برای ساختن فروزه‌ها

به بنیستی‌ها می پیوندد مانند:

نیازان [Avestan] که از نیاز [Avestan] ساخته شده

دوستان « دوست « « «

مستان « مست « « « [1]

این پسوند از حیث ساختمان ظاهری با پسوند دیگری که آنهم آنْ و پسوندیست کاملا فروزهٔ که در قدیم آنَ یا آنیه [2] بوده و قسمت‌های زیرین را میسازد مشتبه میشود .

آنْ نیائـی ـ [در زند آثویانیه (آثْـوِيَ = آبتین پدر فریدون . فرهنگ کانگا) یعنی پسر آثویا . درسانسکریت : پُرْتَـوانَ یعنی پسر پُرْثُ]:

سْپیتامانْ [Avestan] یعنی پسر سْپیتَمَ

آتورپاتْ مَهْرَسْپَنْدانْ [Avestan] [Avestan] یعنی آتورپاتْ پسر مَهْرَسْپَنْد .

---

(۱) جاویدان وجانان نیز تحقیق شود ل .

(۲) در زند یك پسوند نوینه آنیه (آثویا نوئیش مراجعه شود) و یك پسوند آنی که مادینهٔ آنَ است (به تیشْتْری نیز مراجعه شود) موجوداست این پسوند اخیر پسوند سانسکریت آنی در واژهٔ ایندرانی میباشد .

اَرْتَخْشَتْرْ بابَـگانْ یعنی اَرْتَخْشَتْرْ پسر بابَك .

خُسْرَوی کَواتانْ یعنی خُسْرو پسر کَواذْ (قباد) .

شاپوهری اَرْتَخْشَتْـرانْ یعنی شاپوهـر پسر اَرْتَخْشَتْر .

همچنین نام اشکانیان گرفتهٔ از اَرْشَکانْ یعنی پسر اشك‌می باشد (٥ - پ)

درزبان ارمنی برای پسوندهای نیائی که درواقع نام خانوادگی را می سازد ئیان‌بکار میرود چون سرکیسیان - مانوئلیان وغیره ل .

آنْ جغرافیائی - برای نام کشورها یا جاها :

نام شهر گرگان درپارسی دیرین وَرْکانَ ودرزند: وِهْرْکانَ = کشور گرگ‌ها (٥-د) ودرپهلوی میباشد .

در پارسی کنونی توران یعنی کشورتورانیان از تُوَ یعنی تورانی میباشد .

همچنین آذربائیجان که در پهلوی : آتَرْپاتَکانْ است ازاین قبیل است .

آنْ پی گفتی Adverbial - این پسوند که باز هم با آنْ بسگانی اشتباه میشود پسوند پی گفتی می باشد مانند : بامدادان که از بامداد است .

پسوند آنَ که به پسوندك پیوسته پسوند تازهٔ آنَكَ را که در

پهلوی : آنَكْ و در پارسی کنونی آنه[1] است پدید آورده (۸ـك)

٤ ـ پسوند آ ـ این پسوند که یك فروزهٔ گهواژه (Adjectif Verbal) حقیقی است چهارمین پسوند انباز کنونی میباشد :

چنانچه از گهواژه داشتن انباز کنونی دارا یعنی کسیکه دارد درست میشود

» » گفتن » » گویا « ». میگوید » »

» » دیدن » » بینا » » می بیند » »

» » دانستن » » دانا » » میداند » »

» » رفتن » » روا (کس یا چیز) میرود » »

» » بوئیدن » » بویا » » میبوید » »

» » سوختن » » سوزا » » میسوزد » »

» » توانستن » » توانا » » میتواند » »

برخی از این انباز ها می توانند مانند بنیستی بکار روند چون دانا که یکنفر داننده را میرساند و دانایان دانندگان را میرساند و پاره دیگر فقط مانند فروزه بکار میروند مانند:

تُخْشا (énergique) که پهلوی آن تُخْشاكْ است و از گهواژه خیلی دیرین تُخْشیدَنْ (در زند : تُوَخْشْ) آمده و گاهی همین انباز ها سومهٔ Terme دوّم یك ترکیبی که دارای آرش فروزهٔ

---

(۱) - آنه را باپسوند Ly انگلیسی مقایسه نمائید ،

مردانه = Menly که فروزه است

خوشبختانه = Happily که بی گفت است

می باشند واقع می گردند مانند خوب بینا و باز همین پسوند آ (كْ) وسیلهٔ ساختن بنیستی‌ها بکمك فروزه میشود مانند :

گرما (گَرْمْ ـ آ)، = پهلوی : [Pahlavi script] از گرم .

سرما (سَرْمْ ـ آ)[1] به زند سَرِتْ مراجعه شود، (در پهلوی : [Pahlavi script]).

پهنا (پَهْنْ ـ آ) (= پهلوی : [Pahlavi script]) از پهن .

فراخا از فراخ .

درازا (دراز ـ آ) از دراز .

صورت اصلی این پسوند آكْ[2] است که بشکلهای مبك‌تر آ گْ و آ تبدیل یافته چنانچه :

واژه دانا که درزبان کنونی است درزبان پهلوی داناك [Pahlavi script] است

« تخشا » » » » » تُخْشاكْ [Pahlavi script] «

« بینا » » » » » وینَاكْ [Pahlavi script] «

« گرما » » » » » گَرْماكْ [Pahlavi script] «

« سرما » » » » » سَرْماكْ [Pahlavi script] «

« گویا » » » » » گوواَ [Pahlavi script] «

« پیدا » » » » » پَدْتاكْ [Pahlavi script] «

---

(۱) سرما واژه است که ازروی شباهت باگرما ساخته شده .

(۲) گمان‌میرود رواج، رواك باشدهمچنین رواق‌روی‌همین واژه‌پدید آمده‌باشد ل.

بواژه‌های بالابایدواژهٔ دَرْماكْ کلاو یعنی بهاررا افزود (رجوع به شرح دار مستتر در صفحهٔ ۲۶۸ کتاب اول اتو ایرانین بشود).

پرورش این پسوند مخصوص زبان پهلوی بوده و ممکن است در روی پسوند آ کَ که در پارسی دیرین است باشد و در زند این پسوند فقط در دو واژه دیده میشود یکی آژیسْ دَهاکَ که بالاخره اژدها شده. (در فرهنگ کانگا: دَهاکَ بآرش گزنده از ریشهٔ دَهْ بآرش گزیدن است آژ یـ دَهاکَ بآرش مار گزنده است که اژدها شده و نام مشهور ضحاك میباشد) و دیگری مَشْیاکَ یعنی انسان. و ممکن نیز هست که این پسوند از پسوند كَ باشد که بعداً به‌نهشته‌هائی که دارای پسوند آ هستند اضافه شده باشد مثلاً دانا کْ اصلاً دانا بوده که از دانستن گرفته شده و سپس پسوند كَ بآن افزوده شده.

۵ - پسوند اِ (درپهلوی: آكْ) :-

پسوند آ یعنی (ه) مربوط به پسوند آ که درپارسی دیرین دیده میشود نیست بلکه از پسوند آكَ که در آن زبانست آمده و این

پیوند در پهلوی آكْ شده بعد در جلوی بن واژه های (Désinence)

تازه بشکل ضعیف تر آ گ‌ْ تبدیل یافته و در آخر بن واژه ها از

بین رفته است .

چنانچه در پارسی دیرینه بَنْدَکَ ، در پهلوی بَنْدَكْ [illegible] و

در پارسی کنونی بَنْدَه می باشد وجمع آن در پارسی دیرین بَنْدَکانامْ

و در زبان پهلوی بَنْدَکانْ [illegible] و در پارسی کنونی

بندگان است .

نوشته های دیرینهٔ پارسی دیرین که به آ ختم شده اند معمولا در

پهلوی به آكْ و در پارسی نوین به (ه) ختم گردیده اند بی اینکه

شکل اصلی خودرا که به همزنگی تمام میشده از دست بدهند .

مثلا در پارسی کنونی کامْ و کامَه یعنی عشق که در پارسی دیرین

اولی کامَ ودوّمی مشتق * کامَكَ می باشد که پهلوی آنها کامْ

وسہ و کامَكْ وسہو است .

کین و کینه در زنـدكَ أ ـَن و در پهلوی کینْ ور و کینَكْ

ورو است .

نیم ونیمه درزندَن أ ـمَ ودرپهلوی نیمْ اٮو و نیمَكْ اٮوو است

کد و کده درزندکَتَ ، در پهلوی : کَتْ وم و کَتَكْ ومو

است .

کنار و کناره در زند: کَرَنَ، در پهلوی : کَنارْ و کَنارَكْ است
انبازهای کنونی که به اَنْتْ ختم شد و آ هم بر آن اضافه گردید
بعد پسوند اَكْ را بخود گرفته و از آنجا انباز کنونی تازهٔ
اَنْدَه بدست آمده چنانچه واژهٔ پهلوی: زیوَنْدَكْ که در پارسی
زیوَنْدَه است .

بعضی واژه‌ها فقط بصورت اشتقاق دیده میشوند مانند :
واژه پهلوی دوشَكْ = که در زند زُوشَ و چارَكْ
(واژه پهلوی است) که در پارسی کنونی چاره است .
همچنین سَرْتَكْ یعنی نوع، پارسی دیرین آن تَرْدْ و
پارسی کنونی آن سَرْدَه است .

این پسوند در مشتقات واژه‌های پارسی دیرین که به آ ختم میشوند
خواه پسوند دیرینه آ باشد یا تَ یا نَ دیده میشود .

پیش مثلهائی از مشتقات پسوند آ دیده شد اکنون میتوان همه
واژه‌هائی که از نمودی گهواژه (= وجه اخباری فعل) و دارای پسوند
(ه) هستند بآنها اضافه نمود :

اِسْتَرَه از گهواژهٔ اِسْتَرْدَنْ (اسْتَرْدَنْ)

با واژهٔ sorte در فرانسه سنجیده شود . ل

سُنْبه (سُمْبْـ آ) از گهواژه سُنْبیدَنْ (سُمْبْـ ئیدَنْ)

خَنْدَه (خَنْدْـ آ) » خندیدن (خَنْدْ ـ ئیدَنْ)

گِرْیَه (گِرْيْـ آ) » گریستن (گِریسْ ـ تَنْ)

شِکوفَه (شِکوفْـ آ) » شکوفتن (شِکوفْ ـ تَنْ)

لَرْزَه (لَرْزْـ آ) » لرزیدن (لَرْزْـ ئیدَنْ)

تمام این بنیستی‌ها چنین بگمان مي آورد که نامهای نخستین هستند که با پسوند آ ساخته‌شده و ازمشتقات نمودی این گهواژه میباشند مانند:

* سْتَرـ آ؛ خَنْد ـ آ؛ سُمْب ـ آ؛ * گَرْز ـ آ؛ که * سْتَر آکْ و * سْتَرـ آگْ و * سْتَرـ آ و غیره شده با اینکه این واژه‌ها بایستی یك زمینه بزرگی از نقطه نظر ماننده ی در خـود داشته و بسیاری از آنان بعداً از گهواژه درست شده باشند.

درباره‌ٔ پسوند دیرین تَ که به تَكْ و تَگْ و بالاخره اَتْ تبدیل یافته درانباز گذشته مثلی دیده شد که شکل اولی آن در سوم کس مفرد گذشته باقیمانده و در قسمت کار اصلی انبازی خود صورت مشتق را بخود گرفته: مانند کَرْتَ در پارسی دیرین که در پهلوی کَرْتْ ۳۱۹ و در پارسی کنونی کَرْدْ می باشد و * کَرْتَكْ

در پارسی دیرین در پهلوی کَرْتَكْ ۱۳۱۹و و در پارسی کنونی کَرْدَه میباشد .

پسوند (ه) به کلمات ساخته شده اضافه میشود برای آنکه واژه تازهٔ پیدا شود که معنی و جهت آن با معنی وجهت واژه نخستین شبیه و نزدیك باشد چنانچه :

از دندان واژه دندانه که دندانهٔ ارّه باشد درست شده .

از چشم چشمه ،

از دست دسته ودستك درست شده .

این پسوند همچنین واژه‌های ترکیبی را که هریك از یك نام شمار و یك نام زمان باشد بیك فروزه یا بنیستی مختص می سازد چنانچه از دوروز دوروزه واز سی روز سی روزه درست شده .

پسوند (ه) بکار کهش هم میرود مانند مردمه که از مردم و دختره از دختر بدست می آید (به پسوند آكْ مراجعه شود) .

٦ ـ پسوند هائی که از پسوند آكْ مشتق شده‌اند :

پسوندهای « آ » گانْ و (آ) گینْ که در پهلوی : آکانْ و آکینْ است ، از ترکیب پسوند آكْ با پسوند های فروزهٔ آن و اینْ بدست آمده و باز هم از ترکیب همین پسوند هـای فروزهٔ با پسوند آكْ پسوندهای آنه و اینَه که درپهلوی : آنَكْ ۳۰و و اینَكْ ۹۳و است پیدا می شود .

۷ ـ پسوند (آ) گـانْ، در پهلوی : آکانْ - : چنانچه در بخش نخست واکرائی Dèclinaison در کتاب اتو دایرانین Etudes iraniennes نوشته شده یك قسم بسگانی بی قاعده با گـانْ[۱] از بسگانیهای به آ گـ نْ تولید شده که چون گْ در یگانی آن حذف گردیده آن را از صورت اصلی دور و نسبت بآبان بیگانه جلوه داده، وهمین تغییر که با علامت بسگانی آن حاصل شده درپسوند فروزهٔ آنْ هم پدیدار گردیده است چنانچه واژهٔ * بازارَكْ بآرش تاجر به پسوند فروزهٔ آنْ پیوسته و بازارگان از آن پیدا شده که بواسطه از بین رفتن واژهٔ بازارَكْ بنظر می آید که بازارگان بوسیلهٔ پسوند گـانْ از واژهٔ بـازار درست شده و گروگان که در پهلوی : گیرَوَكْ ـ آنَ است از واژهٔ گرو و نیز گردکان بآرش گردو (= * وَرْتَك ـ آنَ = گرد) از واژهٔ گرد ساخته شده باشد.

واژه های نیائی و نامهای کشوری با پیوستن به آکانْ همین اشتباه را تولید می نمایند چون درپهلوی :

پاپَكْ ـ آنْ ـ پسر پاپَكْ

مثلا بنده درزبان پهلوی بَنْدَكْ و بسگانیش بَنْدَکانْ است (بَنْدَكْ + آنْ) كْ این بسگانی در زبان کنوني به گ بدل شده (تخفیف یافته) و خود واژهٔ بَنْدَكْ نیز بدین صورت از بین رفته چنین بنظر می آید که گان علامت بسگانی است.

شاهْپورَك ـ آنْ 𐭱𐭲𐭥𐭩 𐭱𐭧𐭯𐭥𐭧𐭫 = شهر شاپور

آتَرْپاتَك ـ آنْ 𐭠𐭲𐭥𐭯𐭠𐭲𐭪𐭭 = آذربائیجان .

و از آنجا پسوند گـان که وابستگی و مانندی و اصل را میرساند پدید می آید چون :

از	شاه	شاهگان[1]	یعنی منسوب به شاه
از	خدا	خدایگان	یعنی منسوب به خدا
از	ده	دهگان	که دهقان شده
از	راه	راهگان[2]	یعنی سر راهی بدست آمده.

۸ ـ پسوند آنَه که در پهلوی آنَكْ می باشد ـ : پسوند آنْ که در پارسی دیرینه آنَه بوده پس از اینکه به شکل آوائی (Vocalique) آنَه که در پهلوی آنَكْ است درآمده، پسوند بی قاعدهٔ گـانَه را داده که در پهلوی گـانَكْ 𐭪𐭭𐭪 می باشد و این پسوند برای ساختن واژه های بخشگر (Distributif) که نخست و ژه ایوَكْ[3] زمینهٔ ساختمان آنها را فراهم کرده می رود . . . باین معنی که از واژهٔ ایوَكْ واژهٔ ایوَك ـ آنَكْ 𐭩𐭥𐭪𐭭𐭪 که تبدیل به یَـگانَهْ

---

(۱) ـ شایگان .

(۲) ـ رایگان .

(۳) ـ یك

گردیده پیدا و سپس باقیاس به آن واژهٔ دوگانه......وغیره ساخته شده .

هنگامیکه با یك بنبستی فروزهٔ ساخته شود که چگونگی را برساند پسوند آنه بصورت سادهٔ نمایان است چون :

مَرْدانه که در پهلوی مَرْتانَك [illegible] و از مَرْت[1] گرفته شده .

دیوانَه	از	دیو
شاهانَه	از	شاه
بزرگانَه	از	بزرگ
شاگردانَه	از	شاگرد
مَغانَه	از	مَغْ[2]

---

(۱)- مَرْدْ (درپهلوی : [illegible]) ، در اوستا مَرِتَ [illegible] می باشد آرش اصلی آن فنا پذیر یامیرا است که نام انسان ومرد (بعلت زوال پذیری) است ، این واژه ازریشهٔ مَرْ [illegible] = مردن (در پهلوی : [illegible] ، درلاتین : Mori ، در فرانسه : Mourir آمده و مَرِتَنْ که در لاتین : Mortalis ، در انگلیسی : Mortal یعنی میرا ازاین ریشه است . کیومرث در اوستا گَیَ مَرِتَنْ میباشد که آرش اصلی آن جان فنا پذیر است زیرا گَیَ بآرش جان است که از ریشهٔ گَی = زندگی کردن میباشد که گیتی نیز از آن است .

(۲) می شبانه . صحبت روزانه ، وابستگی را میرساند .

شبانه فرار کرد . روزانه کارکرد ، پی گفت زمانیست (مطلقا) ل .

پسوند آنه و آنْ جانشین یکدیگر نیز میشوند چون : لَنـگان و لَنْـگانَه ؛ این مثال ساختمان مبهم **زندگانی** را روشن می سازدزیرا واژهٔ مزبور ظاهراً چنین بنظر می‌آید که‌از پیوستن پسوند آهیختهٔ ئـی بـه زِنْدَگـانْ کـه بسگانـی زنـده است بدست آمـده ولی در حقیقت آهیختـهٔ یك فروزهٔ یگانی است کـه زِنْدَگـانْ (در پهلوی * زیوَنْدَکانْ) میباشده.

۹ ــ پسوند گینْ که در پهلوی : آکینْ می باشد : ــ همانطوریکه‌پسوند گـانْ از آكْ + آنْ ساخته شده پسوند گینْ هم از آكْ + اینْ ساخته شده است .

پسوند اینْ چنانچه پس از این خواهیم دید جنس را تعیین‌می نماید و با اضافه کردن به بنیستی های آهیختهٔ که به آنْ ختم شده‌اند میرساند که نامیده دارای چگونگی (Qualité) است که‌در بنیستی‌اصلی موجوداست‌و درنتیجه پسوند گینْ‌دارابودن‌آن‌چگونگی رامیرساند؛ چنانچه‌باپیوستن‌پسوند **مایگی** (suffixe de matière) اینْ به واژهٔ پهلوی بَزَكْ که در پارسی کنونی‌بَزه (= گناه) میباشد بَزَکینْ (= گناهکار) ساخته شده وچون پارسی کنونی‌تنها واژهٔ بَزه را موجود دارد لذا به غیر قاعده از بَزَگینْ پسوند گینْ

راجدا ساخته و بَنَره گِینْ می نویسد (همانطوریکه فِرِشْتَگانْ را فِرِشْتَه گانْ می نویسد) وازاین رو پسوند اخیر را به نهشته‌های همزنگی (thémes consomnatiques) هم می پیوندد چون :

خشمگین (خشم - گین)

بیمگین (بیم - گین) در پهلوی : ﻟـــ 𐭯𐭥𐭬

شرمگین (شرم - گین) « [illegible]

سهمگین (سهم - گین)

غمگین (غم - گین)

کرگین (کر گین)

سرچشمهٔ دیگری برای پیدایش این پسوند واژه های پهلوی که به ئیكْ ختم شده اند بوده ؛ چون : زِمیكْ 𐭯𐭥 (= زمین) که نام مایکی آن زِمیکینْ 𐭯𐭥𐭬 با ایکینْ ساخته‌شده .

۱ ــ پسوند آكْ (که درپارسی کنونی است) ـ : پسوند آكْ باآنکه‌بواسطهٔ تلفظ در ترکیبات واژه های دیرین ضعیف می شده باندازهٔ زنده‌و پا برجا بوده که دو باره از نومنتهی با یك آرش دقیقتری پدیدار میگشته .

پسوند آكْ در پارسی کنونی بکار کهش میرود و بی گمان

این یکی از آرشهائی است کـه در قدیم پسوند مزبور دارا بوده (این آرش در و ِ داها دیده میشود) .

ـ پسوند ه ـ که از اَکْ جدا شده در پارهٔ مشتقات دارای آرش اَکْ کهش می باشد که دربالا گفته شد؛ چون : مَرْدُمَه (مَردُم ـ ه) ودُخْتَرَه (دُخْتَرَ ـ ه) . همین آرش درواژهٔ زند : کوتَـکَ (= کوچك) کـه كْ آن درواژهٔ کودَكْ پارسی کنونی مانده موجود و از آنجا واژه های : مَرْدَكْ ، مَرْدُمَكْ اَسْبَكْ ، اَنْـدَكْ ، سَبْزَكْ ، شیرینَكْ پیداشده .

واژه‌هائی که‌به ه ختم شده اند علامت کهش آنها گَـكْ میباشد چون جامَـگَـكْ که از جامه گرفته شده [۱] .

۱ ـ پسوند آكْ در پارسی کنونی ـ : در دنبال ساختمانهای دیرینی که با پسوند آكْ شده و سپس این پسوند تبدیل به‌آ گردیده ؛ طبقهٔ دیگری از واژه‌ها که بهمان طریق ساخته شده اند (خواه ازبنیستی هائی کـه از کهواژه ساخته شده خواه از فروزه) پدید آمده .

چنانچه واژهٔ سوزاك به‌سوزا بدل گردیده و بعداً از سوزا سوزاك

---

(۱) ـ گمان نمی کنم گَكْ مربوط به زمانی باشد که جامَكْ یا جامَگَكْ گفته میشده و آكْ بآن پیوسته باشد ودراینجا نیز یك مانندی در ساختمان این واژه باساختمانهای با بسکانی آنْ که گمان از آنها پیدا شده موجود است واین باز یك دلیل دیگر یست که ایرانیها معتقد بودند که گَكْ بسکانی وگَكْ نهشته هائی که به آ انجامیده جزء اصلی پسوند میباشند .

درست شده .

همچنین از این پسوند نامهای آمیختهٔ مانند :

جوشاكْ	از	جوشیدن
خوراكْ	از	خوردن
تَپاكْ	از	تپیدن

و فروزه‌هائی مانند :

فَژاكْ	(= چرك)	از فژ
فَغاكْ	(= حیران)	از فغ
مَغاكْ	(= گودال)	از (واژه‌زند) : مَغ نیز

اضافه می شود .

این كْ در واژهٔ دماك كه از دمیدن است تبدیل به غْ شده‌و دماغ گردیده .

پسوند ئی - پسوند ئی آرشهای بسیاری‌دارد كه دارای اصل‌های مختلفی می باشند .[۱]

۱۳ - **ئی یكانی** - این پسوند تكی را میرساند چنانچه شاهی بآرش یك‌شا است و این ئی در این آرش بخصوص پسوندی بویژه نیست بلكه

(۱) تلفظ ئی كنونی چكیدهٔ یك اِ قدیمی كه از یك آیْ پیشینه بیرون آمده (درئی یكانی و ئی تعریف و ئی هموارگی) و یك ئی قدیمی كه از یك یَ پیشینه درآمده در (ئی فروزهٔ وشاید ئی آمیخته) می باشد .

یك حرف تعریفی است که فقط در این مورد بازمانده ولی تردیدی در وجود آن نیست .

تلفظ این **ئی** در قدیم یا بوده و این یا معرّف مستقیم نام شمار اَیْوَ یعنی یك می باشد بنا بر این واژهٔ کنونی یَكْ واژه ایست مشتق چنانچه :

شاه ـ ی (شاهی) = خْشایَ ئیَ اَیْوَ است .

از آنجا که این **ئی** پسوند نبوده بلکه واژه می باشد لذا **بدون** آنکه به پسوند پیشین واژه‌ها **کاری** داشته باشد بـآخرین شکل ساخته شدهٔ آنها می پیوندد چنانچه به پسوند **ه** **بدون** آنکه آنرا بـه شکل دیرینه اش بر گرداند متصل **می** شود **چون** واژهٔ **بَنْدَه** که با پیوستن به این **ئی** **بَنْدَه‌ای** شده و **بَنْدَگی** نمـی شود (۲۸ ـ پ)

۱ ـ **ئی** تعریف ـ این **ئی** که حرف تعریف در جلو فرنامهای وابستگی است در اینجا نیز **یك** واژهٔ مستقلی بوده و این همان فرنام اَیْتَ یعنی این می باشد (صفحه **۱۶۱** اتود ایرانین) **چنانچه** در جملهٔ **اسبی که دارم** **ئی** اسبی نه **ئی** یکانی و نه پسوند است بلـکه **یك** اشاره میباشد یعنی **این اسب که من دارم** ، **همچنین** در مثال **بزبانی که داشت** مقصود **به آن زبان که میدانست** می باشد

واین همان واژگونهٔ هِيَ . اَوَ درپارسی دیرینه است :

مَرْتِیِ هِیَ دَرْأُجَنْ اَهَتِيي اَوَمْ أُفْرَسْتَمْ پَرْسَ (= مردی
که دروغگو شود اورا سخت تنبیه کن) .

۱۵ - ئی همواركی (im parfait) ـ دراینجا نیز این ئی واژهٔ مستقل
نشانـهٔ همواركی است و گمان میرود از پی گـفت هَذَ بـه آرش
پیوسته وهمیشه بوده وآرش وكار هَمی را انجام میدهد.

تلفظ پیشینهٔ سه پسوند زیرین دو آوازه بوده :

اَيْـ وَ . اَيْـ تَ (ه اَذاَ) * ه اَيْ

۱۶ ـ ئی فروزهٔ ـ این ئی به بنیستی ها پیوسته و فروزه می سازد چون :
ایرانی ، شاهی ، خونی ، کاری ، دامی (شکارچی) ، امروزی
ارزانی ؛ کـه از ایران ، شاه ، خون ، کار ، دام ، امروز ، ارزان
بـا پیوستن بـه ئی درست شده .

همانطوریکه آ باقیمانده آكْ در زبان پهلوی است این ئـی
نیز باقیمانده ئیكْ در همان زبان است چنانچه :

کاری ، تنی ، ارزانی ، در پهلوی کاریكْ وسلدو ، تَنیكْ
ه‍اا۱دو ؛ ارْزانیكْ . می‌باشد (۲۷ ـ پ)

ونیز واژه های :

ینیک   ??   =   دینی

اَفْزونیک   ??   =   افزونی

تُوانیک   ??   =   توانگر

دیپیریک   ??   =   دبیری از آن پهلویست که

به ئیکْ ختم شده.

زَنْدیك = زندیق = اهل زند (اوستا) (کانگا صفحه ۲۰۰) و تاجیك به ئیك ختم شده و تاریك نیز برای تحقیق اضافه میشود . ل .

در بیشتر واژه هائی که در بالا مثال زده شد پسوند ئیكْ به واژه های مستقل و ساخته شده مانند کار ، تن ، دین . . وغیره پیوسته و اصل آن پسوند فروزهٔ يَ می باشد چنانچه از واژهٔ کَنیكْ ?? (= کنیز = دختر جوان) که در زند کَنْيَ است هویداست . نظیر این پیدایش در واژه‌های قومی که به ئی ختم شده اند دیده میشود چون اَرْمَنَيَ [1] ، اُوجَيَ [2] ، بابی رويَ [3] اُوارَزْمَيَ [4] ، که تبدیل به * اَرْمَنَیكَ ، اُوجَیكَ و غیره شده و سپس يَ به ئی بخسیده شده (همانطوریکه در اضافه مشتق از

---

(۱) ـ ارمنی   (۲) ـ خوزستانی

(۳) ـ بابلی   (٤) ـ خوارزمی(د-ش)

هَي و در واژهٔ دَدیگَـرْ مشتق از دُویتییَ کَرَمْ این عمـل انجام گرفته) و از آنجا پسوند ئیكْ بدست آمده .

واژه هائی که به ه ختم شده اندفروزه‌شان‌با گی ساخته مـی شود (بهمان علتی که در بسگانیشان با پسوند آنْ دیده شد) چون خانه که فـروزه‌اش خانگی است زیرا خانه در پهلوی خانَـكْ ***** و فروزه اش نیز * خانَـکیكْ میشود و خانَكْ درپارسی کنونی به خانه و خانَـکیكْ هم به خانگی بخسیده شده .

این پسوند به هر گهی infinitif پیوسته و انباز آیندهٔ کردپذیر را می سازد چنانچه:

از کرد کردنی یعنی چیزیکه باید کرده شود
از گفتن گفتنی یعنی چیزیکه باید گفته شود
از گستردن گستردنی یعنی رختخواب ساخته شده

۱۷ ـ پسوند آهیختهٔ ئی ـ این پسوند به بنیستي‌هـا و فروزه ها پیوسته و آنها را آهیخته می نماید . و نیز مانند پسوند ئی فـروزهٔ و پسوند آنْ هنگام پیوستن به واژه هائی که به ه ختم شده انـد كْ (گْ) قدیمی را درخود نگاه می دارد :

دوست	دوستی
بنده	بندگی

زنده　　　زندگی

دزد　　　دزدی

چون　　　چونی

چگونه　　　چگونگی　(= Qualité درا تو دایرانین)

در پهلوی این پسوند بصورت نوشته شده و در پارسی کنونی ئی گردیده از این رو لازمست که در آن یك ئی موجود باشد و چون در پازند و پارسی نیز ئی است پس نمی تواند جز ئیهٔ تلفظ دیگری داشته باشد . مثال :

اَوِجاکیهْ　= پاکی از اَوِجاكْ = پاك

اَناکیهْ　= ناپاکی از اَناكْ = ناپاك

تُوانیکیهْ　= توانائی از تُوانیكْ = توانا

(وندهای اوستا ـ یادداشت هماکی)

آماوَنْدیهْ　= نیرومندی از آماوَنْدْ = نیرومند

آدادیسْتانیهْ　= بیدادی از آ ـ دادیسْتانْ = بی داد

وَرْزْکاریهْ　= برزگری از وَرْزْکارْ = برزگر

چَرْپیهْ　= چربی از چَرْپْ = چرب

راتیهْ = رادی از راتْ = راد

شاتیهْ = شادی از شاتْ = شاد

نوَکیهْ = نیکی از نوَكْ = نیك

ویناکیهْ = بینائی از ویناكْ = بینا

وِهیهْ = بِهی از وِهْ = بِهْ

سْتَهْمَکیهْ = ستمگری از سْتَهْمَكْ = ستمگر

رَوِشْنیهْ = روشی از رَوِشْنْ = روش

دیپیریهْ = خط (écriture) از دیپیرْ = نویسنده، دبیر (۷-د)

داتُوَریهْ = دادوری از داتُوَرْ = دادور

ئیهْ که تلفظ خودرا بوسیلهٔ دستور خواندن خط پهلوی و تلفظ کنونی می قبولاند مستقیماً به گواهی کتاب الفهرست که درآن را دبیریه dibîrîh نوشته تأییدمیشود.

این پسوند کار تا و تاتْ را در زند و سانسکریت انجام داده و شکلش شبیه به پسوند ئیا ια یونانی درواژهٔ سُفْیا σοφια و پسوند ئیا ia لاتینی در واژهٔ ساپیینْتیا (sapientia) میباشد.

ولی در جواب اینکه چگونه این پسوند بصورت ئیهْ پهلوی

درآمده نوشته های پارسی دیرینه خاموش اند .

۱۸ ـ پسوند اِشْنْ[۱] ـ پسوند آمیختهٔ ئی در پهلوی اغلب به فروزه های کهواژه ای که به اِشْنْ ختم شده و خود بتنهائی ارزش یك بنیستی آمیخته را دارند می پیوندد ، بعبارت دیگر پسوند اِشْنْ دارای دو ارزش میباشد : یکی بنیستی آمیخته ، دیگر فروزهٔ کهواژه ای این پسوند به نهشته های فتادی (aoriste)۲ می پیوندد چنانچه از دَهْ که نهشتهٔ فتادی دادَنْ (= خلق کردن (۵۰ ـ و) است واژهٔ دَهِشْنْ پیدا شده که هم آفرینش وهم آفریننده معنی می دهد مثال :

۱ ـ بنیستی آمیخته ـ :

کُنِشْنْ = کنش ، عمل از کُنْ

گووِشْنْ = گویش ، گفتار از گَوُبْ

مَنِشْنْ = منش ، فکر ازمَنْ (۴۰ ـ و) ، (۲۸ ـ د)

رامِشْنْ = رامش از رَمْ

---

(۱) در متن کتاب اِشْنْ بصورت ishn و اِشْ بصورت ish نوشته شده .

(۲) aoriste زمانی درصرف کهواژه درزبان های آریائی دیرینه است که دلالت بر واقعهٔ بدون تعیین ادامه یا اتمام آن می نماید .

سِتایِشْنْ = ستایش از سِتای ـ اَدْ

نیایِشْنْ = نیایش از * نیای ـ اَدْ

(؟ از نیا) به واژهٔ نیجَسْ = نماز بردن مراجعه شود.

۲ ـ فروزهٔ کهواژه‌ای ـ :

آینِرِشْنْ = قربانی نا کننده

بَشْریا خورِشْنْ = گوشتخوار

بَرا اُزْدَهِشْنْ = بلند کنان

پَدْتاكْ رایی نِشْنْ = پدیدار کنان

فْراجْ خورِشْنْ = درّان

پسوند اِشْنْ فقط در واژه های مرکب ارزش فروزهٔ کهواژه‌ای را داراست چنانچه در مثالهای بالا دیده شد لکن ارزش ویژهٔ آن: آهیختهٔ کرد پذیر (abstrait passif) است چون در واژهٔ کُنِشْنْ که آرش اصلی آن «کاریکه کرده شده» میباشد.

پسوند نیهْ چنانچه به ترکیبات فروزه‌ای که در بالا گفته شد به پیوندد آنها را به آهیخته تبدیل می نماید مانند:

پَدْتاكْ راینِشْنیهْ = پدیداری

وِهْ مَنِشْنیهْ = نیک پنداری

وِهْ گووِشْنیهْ = نیکو گفتاری

فْراجْ خورِشْنیهْ = درّندگی

درپارسی کنونی پسوند اِشْنْ بکار ساختن آمیخته ها میرود ولی بدین صورت بسیار نایاب و عموما به اِشْ تخفیف یافته و گاهی هم تبدیل به اِشْتْ گردیده.

در فردوسی کُنِشْنْ ، مَنِشْنْ ، خورِشْنْ و غیره دیده میشود ولی معمولا کنش ، خورش ، منش می باشد مثال :

بینش	در پهلوی	وینِشْنْ است
تازش	» »	تاجِشْنْ »
افزایش	» »	افْزایِشْنْ »
نکوهش	» »	نِکوهِشْنْ »
پوشش	» »	پوشِشْنْ »
بخشش	» »	بَخْشِشْنْ »
دانش	» »	دانِشْنْ »

در نوشته های جهود ـ ایرانی (Judéo-persan) [۱] پیوسته اِشْتْ بکار برده میشود چون : خون ریزِشْتْ ، لَرْزِشْتْ ،

---

(۱) مقصود نوشته های پارسی است که یهودیان بکار برده اند

کُشِشْتْ ، آموزِشْتا ، نُمایِشْتْ ، سوزِشْتْ ، آسایِشْتْ[1]

فرهنگ نویسان این شکل پسوند را نیز در پارسی متذکر میکردند

چون : پاداشْتْ و پاداشْنْ که واژهٔ اخیر در پهلوی پاتْدَهِشْنْ

می باشد و پاداشْتْ از پاتْ دَهِشْتْ می آید . همچنین

رامِشْتْ[2] و رامِشْ که در پهلوی : رامِشْنْ می باشد .

می توان گمان برد که پسوند اِشْتْ در واژهٔ پُشْتْ نیزجای

گرفته باشد . زیرا این واژه در زبان ارمنی پَهِسْتْ պաշտպան

بوده و در پارسی هم اصطلاح پُشْتْ و پَناهْ موجود است که

هردوی آنها واژهٔ پُشْتْ را بریشهٔ پا (= محافظت کردن)

نزدیك مینمایند و رویهمرفته گواهی میدهند که پُشْتْ همان

پُ ـ اِشْتْ * پا ـ اِشْنْ که آمیخته‌ای از ریشه پا است باشد .

پسوند اِشْنْ در زند دیده نمیشود ونبودن آن نیز در نوشته‌های

پارسی دیرینه که در دست ما موجود است گواه براین نیست که

پسوند مزبور ابداً وجود نداشته و احتمال میرود که در پارسی

دیرینه بوده است زیرا اولا معلوم نیست که پهلوی آن از روی

چه ساخته شده ودیگر آنکه پسوند اِشْنُ (ishnu) که پسوندیست

---

(۱) مثالها ازترجمه دانیال گرفته شده (کتابخانهٔ ملی عبرانی نمره ۱۲۹)

(۲) واژهٔ عبری : שלוה به ארומישת آرومیشت ترجمه شده .

ویدیك [1] با پسوند اِشْن یك ارزش را دارد چنانچه در واژ های زیرین که دارای پسوند اِشْن هستند نمونهٔ ساختمانهای پهلوی دیده میشود با این تفاوت که اینها کردور هستند:

جیِ ـ شْنُ	= که [2] پیروزی می یابد از جیِ
پَتَيْ ـ اِشْنُ	= که می پرد از پَتَيْ
مادَيْ ـ اِشْنُ	= که مست میشود از مادَیْ
پارَیْ ـ اِشْنُ	= که نجات می بخشد از پارَیْ
چَرْ ـ اِشْنُ	= که می رود از چَرْ [3]

۱ ــ پسوند اینْ [در پهلوی : اینْ ؛ در زند آاِنَ ؛ درپارسی دیرینه : آیْنَ (۶ ـ د)] ــ : این پسوند بکار ساختن فروزه های مایهٔ رفته و از آنجامتدرجاً برای بیان بستگی های آمیخته نیز مورد استعمال پیدا کرده و گوهرهر چیز را به حقیقت یا مجاز معین می سازد ، مثلا در زند:

---

(۱) ویدیك védique یاویدی = منسوب به بید یاوید که کتاب مقدس هندویان است و به زبان سانسکریت نوشته شده

(۲) که = qui

(۳) این ریشه ها در اوستا نیز دیده میشود چون : جِ = پیروزی یافتن . پَتْ = پریدن (درلاتین : petere) . مَدْ ، مَذْ = مست شدن (درلاتین : mad-*ere*) پا = محافظت کردن (شاید پارَیْ از آنست). چَرْ = چریدن (درلاتین : col-*ere*) واژهٔ چرخ در اوستا چَخْرَ از این ریشه است .

اَیَنْهَأ ـِنَ = از مفرغ که بشکل آهین رسیده

زَرَن ـِا نَ = از طلا (بواژهٔ زرّین[1] ملاحظه شود)

دْرْوَ ـِا نَ = چوبین (بواژهٔ دارین ملاحظه شود).

زِمَأ ـِنَ = از خاك که بشکل زمین رسیده.

در پارسی دیرینه:

آثَنْـگَـأ ـِنَ = از سنگ که بشکل سنگین [illegible] رسیده

در پهلوی:

أُرْوَر ـ اینْ (أُرْورینْ [illegible]) = از گیاه

گَـچ ـ اینْ (گَـچینْ [illegible]) = از گچ

پوسْتَ ـ اینْ (پوستینْ [illegible]) = از پوست

آسیم ـ اینْ (آسیمینْ [illegible]) = از سیم یاسیمین

پَمْبَـک ـ اینْ (پمبکینْ [illegible]) = پمبهٔ

واژهٔ تِمَنْهَأ ـِنَ (بآرش زادهٔ تاریکی که توصیف **دروج** باشد نزدیك شدن این پسوند را بسوی آهیختگی نشان داده و غلبهٔ این آرش در واژه های زیرین پیداست:

---

(۱) واژهٔ زرین از نو روی مشابهت سنگین و سیمین از زر ساخته شده چنانچه دارین ازدار گرفته شده...

آرِشْک ـ اینْ (آرِشْکینْ [illegible]) = رشکین

خِشْم ـ اینْ (خِشْمینْ [illegible]) = خشمین

بَر ـ اینْ (بَرینْ [illegible])

پَس ـ اینْ (پَسینْ [illegible])

بَجَـک ـ اینْ (بَجَکینْ [illegible]) = بزه گین

و از آنجا است که چون پسوند این را مانند نشانهٔ برتری بـه همسنجی پیوْندند نتیجهٔ همسنجی را بطور مطلق و تأکید بیان می نماید چون :

بد بدتر بدترین (= مطلقا بد ؛ بسیار بد)

و با پیوستن به نهشته هائی که به آکْ ختم شده اند پسوند کینْ، گینْ را پدید مـی آورد (۹ ـ ك).

۲ ـ پسوند اینَه که در پهلوی اینَكْ است ـ : چنانچه دیدیم از پسوند آنْ؛ آنَكْ و آنَه درست شد، از پیوستن پسوند آكْ بـه ایـنْ نیز پسوند اینَكْ که درپارسی کنونی اینَه است پدید آمده .

مثال پهلوی :

دار ـ اینَكْ (دارینَكْ [illegible]) = از چوب یا چوبینه

پوج ـ اینَكْ (پوجینَكْ [illegible]) = کسیکه پشیمان میشود (گرامر پشوتَنْ صفحهٔ ۳۵۹ : پَشْتاوانِ لَـکَتو ؛

پوجینَکْ از نهشتهٔ فتادی پوزیدن ساخته‌شده)

مثال پارسی کنونی :

نرینه از نر ؛ مادینه از ماده ؛ راستینه ، راستین از راست ؛ شبینه ازشب ؛ پارینه از پار ، دیرینه از دیر ، پیشینه ازپیش دینه از دی ، زرینه (بواژه زرین بنگرید) از زر ، گرگینه از گُرگ ، موئینه از موی .

۲۱ ـ پسوند اویَه[1] ـ این پسوند برای درست کردن نامهائی که بمنظور تخفیف و سخریه است بکار می رود چون :

راهویَه = بچه سر راهی ، از راه گرفته شده

شیرویَه از شیر

خاستگاه این پسوند معلوم نیست وممکن است از مشتقات پسوندی باشد که نام دارَیَوُشْ (= داریوش) را ساخته و از اَوُشْ پسوندی بصورت اَوْيَ پدید آمده باشد .

۲۲ ـ پسوند اُونْ ـ شکل پیشینهٔ این پسوند در نام فریدون که در زند ثْرَاِتَأَنَ (* = ثْرَاِتَوَنَ) می باشد دیده میشود و نیز به

(۱) برخی گویند که این پسوند وابستگی را میرساند مثالهای دیگر : مشکویه ، سیبویه ، نفتویه ؛ بابویه . البته این پسوند در خور روشن شدن است ل .

نهشته هائی هم که آغازهٔ فرنامی داشته اند می پیوسته چنانچه **ایدونْ** از فرنام آاِتَ آمده و بگمان می آورد که ازواژه‌ای چون *آاِتأُنَ ، *آاِتوَنَ باشد .

این پسوند درپهلوی **فْراونْ** (= خوب)وآپارون (= بد) را ساخته است و این دوفروزه که در پارسی کنونی از میان رفته ازمشتقات * **فْرارَ** و آپارَ که خود اینها هم از **فْرَ** و آپَ با یك مشتقی از ریشهٔ آرْ که حرکت را معین می نماید ساخته شده اند (چنانکه از پَتیِ واژهٔ مشتق پَذیرَه که‌در پهلوی پَتیرَكْ است بدست آمده) . خلاصه **فْرَ** سمت پیش وآپَ سمت پس را نشان داده وتصور خوبی و بدی را برای مشتقات **فْراونْ** (که گمان‌میرود از واژه‌ای چون : * **فْرارُنَ** باشد) و آپارونْ (که گمان‌میرود ازواژه‌ای‌چون* آپارُنَ باشد) درذهن تهیه می نمایند .

واژهٔ **بیرون** خواه واژهٔ تشبیهی باشد (از بی) خواه ازواژهٔ دیرینی‌چون*اپ آرْ (از آپَیِ ـ آرْ) دارای همان ساختمانی استا که دربالا گفته شد وروی زمینهٔ همین نمونه ها است که مستقیماً واژه های **درون** ، **اندرون** و شاید **پیرامون** (در پهلوی :

بنظر مي آید که مینوخرد از این واژه‌ها بوجود واژهٔ رونْ بآرش پهلو و سوی‌نتیجه گرفته زیرا دیده میشود که هوشَشْتَرْ ـ رون می نویسد .

پیرمون ‎)، واژون [از آواج (در پارسی) که ترکیب نخستین آن شاید * آپاچْ + ئـونْ (آاُنَ) باشد] ، **نگون** [شاید از * نیکَ (۱ ٤ ـ ك) باشد] پدید آمده .

۲۳ — پسوند اُمْ — : پسوند اُمْ از پسوند اَمَ (۱۹ ـ پ) گرفته شده و شماره های آرایشی را می سازد چون :

دهم (دَهْ ـ اُمْ) که نخست دَسَمَ بوده (لاتین : Decimus)

این پسوند نیز در **مردم** (مَرْد ـ اُمْ) که در پهلوی مَرْتُـمْ (برترین آرش واژهٔ مَرْتْ را در بر دارد) است دیده میشود اما معلوم نیست که این یك ساختمان تازه بوده یا از واژهٔ دیرینی چون * مَرْتَمَ گرفته شده (پاورقی صفحهٔ ۱۵ ـ ك)

۲٤ — پسوند دْ (د ، ئید) — : زبان پارسی می تواند از هر ریشهٔ کهواژهٔ یك آهیختهٔ که بی جا مصدر مرخم نامیده شده بوسیله پسوند دْ (یاد ، ئیدْ ؛ بسته بآخر ریشه) بسازد و برای زمان آینده بکمك کهواژهٔ خواستن و همچنین بایستن و شایستن و توانستن بکار برد

این آهیخته در برابر ساختمانهای دیرینهٔ که باپسوند تَ یا تیه می شده قرار دارد زیرا این دو پسوند در آرش چندان اختلافی نداشته و شکلشان نیز باهم مطابقه می نماید و از هر ریشه امکان

داشته است که یك انباز بیسو (neutre) بـا تَ و یا یك بنیسی با تید ساخته شود که هر دو یـك آرش داشته و بالاخره هر دو پسوند بصورت تْ منجر شوند .

در پارهٔ ساختمانهای زبان دیرین که با تَ یـا تید صورت گرفته بطوری اجزاء سازندهٔ واژه در هم آمیخته که تمیز دادنشان از هم غیر ممکن و پسوندشان پدیدار نیست چون :

۱ ـ تَ : واتَ از وا = وزیدن در پهلوی :واتْ

درپارسی کنونی باد

داتَ » دا = برقرار کردن » داتْ

» » داد

بَخْتَ » بَجْ = بخش کردن » بَخْتْ

دْرَخْتَ » دَرِزْ = پا برجا کردن » دِرَخْتْ

مَسْتَ » مَدْ = مدهوش شدن » مَسْتْ

۲ ـ تید : فْرَزَنْتید = فرزند از فْرَزَنْ = تولید کردن کـه در پهلوی و پـارسی کنونی فَرْزَنْدْ شده (درفرهنگ کانگا این واژه را از ریشهٔ زَنْ = زادن که در لاتین : *giGNere* است نوشته.)

* ویـنَرنْتِیَ = عمل زیان رسانیدن از * ویجن = زیان رسانیدن که در پهلوی وَزَنْدْ و در پارسی کنونی گَـنَزنْدْ شده (در فرهنگ کانگا : جَنْ = زدن ، کشتن) .

در واژه های زیرین چون ریشه هنوز زنده است پسوند نیز زند می باشد چون :

در پارسی کنونی :	سُرود	در پهلوی :	سُروتْ
	دیدْ	»	دیت
	زادْ		
	شِکُفْتْ		
	شِکَسْتْ		

که رابطهٔ آنها با سُرودَنْ ، دیدَنْ ، زادَنْ ، شِکُفْتَنْ ، شِکَسْتَنْ هنوز حسّ میشود ولی باید دانست که ساختمانهای مزبور دیرینه اند زیرا ساختمانهای تازه در روی کهواژه ها پدید آمده درصورتیکه این واژه ها بنیستی های واقعی میباشند .

۲۵ – پسوند تَنْ (ئیدن) که در پهلوی : تَنْ (ئیتَنْ) است – : این پسوند از تَنْثِیِ (جایگهی Locatif تَنَ میباشد) که در پارسی دیرینه است آمده و آمیخته هائی را می سازد که کار هرگهی را انجام می دهند .

هر گاهی هنوز مانند بنیستی بکار میرود زیرا میتوان ازآن مشتقاتی ساخت چنانچه ازخوردن خوردنی ساخته شده ونیز مانند سوژه ۱ sujet بکار رفته و در دنبال آن اضافه می آید.

۲۶ - پسوند تارْ و ئیدارْ که در پهلوی : تارْ 𐭲𐭫 و ئیتارْ 𐭩𐭲𐭫 است - : این پسوند از پارسی دیرینه: تَرْ (۱۷ - و) آمده و دو کار انجام می دهد : یکی ساختن نامهای کار وری ' دیگر ساختن نامهای **بردباری** (noms de patient,ou d'action operée) و در هر دو پسوند تارْ و دارْ یا ئیدارْ برحسب شکل هر گاهی به ریشه می پیوندد.

۱ - نام کارور : پیدایش این پسوند از پارسی دیرینه است که مانند زند و سانسکرت برای ساختن نام کارور پسوند تَرْ را بکار می برده چون :

فْرَما - تَرْ = حاکم از فْرَما = حکم دادن ꙮ فْرَما نیز مرکب است از فْرَ = پیش، + ما = اندازه گرفتن (صفحه ۱۲ - د پیشوند ۱۰۶ - و)

دَاُشْ - تَرْ = دوستار از دُشْ = دوست داشتن

جَ - تَرْ = قاتل از جَنْ = کشتن = ꙮ زدن

و سپس این پسوند در پهلوی و پارسی کنونی به شکل تارْ که

---

(۱) - برای سوژه هنوز واژه سزاواری پیدا نشده - ل

شکل کشیدهٔ آن بوده درآمده چون :

در پهلوی : داتارْ در پارسی کنونی : دادارْ در زند : داتَرْ

» زَتارْ » » زدار در پارسی دیرینه جَتَرْ

در زوارش : مَحی تونْ تارْ

در پهلوی : فَرِفْتارْ از فَرِفْ ـ تَنْ = فریفتن

پَرْوَرْتارْ = پرورنده از پَرْوَرْ ـ تَنْ = پروردن

آموخْتارْ = آموزنده از آموخْ ـ تَنْ

وَرْزیتارْ = ورزکار از وَرْزْ ـ ئیتَنْ = ورزیدن (صفحه ۲۴ ـ ك)

آمورزیتارْ = آمرزگار از آمورْزْ ـ ئیتَنْ = آمرزیدن

خْواستارْ = خواستار از خْواسْ ـ تَنْ = خواستن

خِریدارْ = خریدار از خِرْ ـ ئیدَنْ = خریدن

در پارسی : فروختار از فروخ ـ تَنْ است

۲ ـ آرش کرد پذیری این پسوند بنظر می آیـد یك پیدایش تازهٔ باشد زیرا در زند و سانسکریت نشانهٔ ازآن یافت نمی شود :

گرفتار (در پهلوی : ولرمسدا) از گرف ـ تن

رستار از رس ـ تن

کشتار از کش ـ تن

مردار (در پهلوی : ٤رلمسدا) از مر ـ دن

رفتار از رف ـ تن

گفتار از گف ـ تن

کردار از کر ـ دن

نمودار از نمو ـ دن

دیدار از دیـ ـ دن

(بیش[1]) ـ **آرش کردپذیری پسوند** تارْـ : بکار رفتن فروزهٔ کردپذیر بوسیلهٔ یك رابطهٔ دقیقی که بین پسوند تارْو انباز گذشته موجود است تعبیر میشود :

آرش نخستی واژهٔ **گرفتار = گیرنده** و **دوستار = دوست**

---

(۱) ـ بیش = bis = دوبار (۱۹ ـ پ)

دارنده است ولی چون واژهٔ **گرفته** نیز موجود است زبان که هنوز یکی بودن ریشه را در ساختمانهای با تَ و ساختمان های با تارْ حسّ میکند طبعاً متمایل است که آرشهای آنها را بهم نزدیك نموده و در مقابل هم قرینه قرار دهد، تارْ کس را می نمایاند درصورتیکه تَ نمایندهٔ حالت است چنانچه **گرفتار** یعنی **کسیکه گرفته شده** وواژهٔ **گرفته** همان گرفته است این اختلاف آرش بوسیلهٔ واژه هائی مانند **دوستار** آسان ترشده زیرا آرش اصلی این واژه « **کسیکه دوست دارد** » بوده ومعنی « **کسی که دوست داشته شده است** » را نیزداده.

انباز گذشته همچنانکه به کس می‌پیوسته به‌چیز نیز می‌پیوسته و پسوند تارْ نیز نشانهٔ آن چیزی می‌شده که کاری در روی آن انجام می گرفته وهم نشانهٔ کسی می شده که این کار را انجام می داده چنانچه **گفتار** هم « **چیزیکه گفته شده** » وهم « **کسیکه گفته** » و **نمودار** هم « **چیزیکه نموده شده** یا **مدل** » وهم « **کسیکه می‌نمایاند** » معنی داده است.

۲۷ - پسوند تَرْ و پسوند تُمْ (۱۰ - پ) - :

۱ - پسوند تَرْ - : این پسوند برای همسنجی بکار رفته و پارسی دیرینهٔ آن تَرَ میباشد

٢ - پسوند تُمْ (پهلوی) - : پسوندیست متعلق بزبان پهلوی و برای برتری بکار رفته و در پارسی دیرینه تَمَ می باشد . این پسوند از پارسی کنونی بیرون رفته و جای آن را پسوند همسنجی عالی تری که ترینْ (تَرْ - اینْ) باشد گرفته .

٢٨ - پسوند مَنْدْ (٢٠ - پ) - : این پسوند دارائي را میرساند در زند مَنْتْ و به بنیستی ها می پیوندد چون :

در زند : خْرَتُ - مَنْتْ . در پهلوي : (پهلوی) . در پارسی کنونی : خردمند واز این نوع ساختمان واژه های زیرین پدید آمده اند :

هنرمند از هنر (درزند : هُنَرَ - وَنْتْ)

سود - مند از سود

ار - جمند از ارج

آز - مند از آز

دانش - مند از دانش

این پسوند در زبان پهلوی بدو شکل دیده میشود : یکی مَنْدْ و دیگری اومَنْدْ که این شکل دوّمی فراوان تراست :

١ : رایْ - مَنْدْ (پهلوی) = درخشان (در زند رَاوَنْتْ)[1]

---

(١) رایْ با Rayon سنجیده شود . ل

دانِشْن ـ مَنْد = دانشمند

۲ ـ : رایو مَنْد

دَرْتْ ـ اومَنْدْ = دردمند از دَرْتْ = درد

مَرْگْ ـ اومَنْدْ = میرا از مَرْگْ

دانِشْن ـ اومَنْدْ = دانشمند از دانِشْنْ = دانش

خْرَتْ ـ اومَنْدْ = خردمند از خْرَتْ = خرد

آپْ ـ اومَنْدْ = آبدار از آپْ = آب

ممکن است گمان رود که این پسوند از جمله ساختمان های ادیبانه ایست که بوسیله مترجمین اوستا از روی واژه هائی کـه به او ـ وَنْتْ ختم شده پیدا شده و او بهیچوجه جزاصلی پسوند نباشد. البته این گمان درصورتی جای داشت که نمیدانستیم پسوند مزبور در زند به واژه هائی پیوسته که به آ ختم شده اند و نیز پارسی کنونی از این پسوند نمونه هائی دردست دارد مانند:

تَنْ ـ اومَنْدْ (تنومند)؛

بَرْ ـ اومَنْدْ (برومند)؛

و حتی دانِشْ ـ اومَنْدْ (دانشو . ند) دربرابر دانشمند [1] نیز موجود است

۲ ـ پسوند وَنْدْ ـ : این پسوند (در زند وَنْتْ میباشد مانند: کارَوَنْتْ ، هْواسْتَرَوَنْتْ وغیره) دارای همان آرش پسوند مَنْدْ بوده وبجای آن نیز بکار رفته است چون :

خردوند که دربرابر خردمند موجود است .

پولادوند از پولاد

خداوند از خدا

ولي يك شكل ديگر این پسوند که فراوان بکار رفته آوَنْدْ است چون در واژهٔ :

خویشاوند . و این شکل متداول زبان پهلوي است ،

وَرْجـ ـآوَنْدْ = زورمند ؛ بواژهٔ زند : وَرِچَنْهَنْتْ مراجعه شود

پاتی ـ آوَنْدْ = زورمند

اَمْ ـ آوَنْدْ = کوشنده

کامَکْ ـ آوَنْدْ = کامکار کامَکْ ـ اومَنْدْ نیز هست .

---

(۱) گاهی درپهلوی ایمَنْتْ نیز دیده میشود چنانچه بجای اینکه سوت ـ اومَنْتْ (سوتومَنْتْ) بگوید سوت ـ ایمَنْتْ (سوتیمَنْتْ) مي گويد ، درپارسي کنوني : سودمند

گاهی هم ایوَنْدْ دیده میشود چون :

بیم ـ ایوَنْدْ = بیم دارند

سَهْم ـ ایوَنْدْ = سهمناك

همچنین وَنْدْ درواژه های زیرین دیده میشود :

بَرْمْ ـ وَنْدْ = گله‌مند از بَرْمْ

ـِگَرْیا ـ وَنْدْ = گریان از ـِگَرْیا

ـِنْمونْدْ (؟) = کناره از ـِنْمْ

آپَرْ ـ وَنْدْ = توانا از آپَرْ

بنظر می آید که آوَنْدْ از مشتقات دیرینهٔ باشد که ازپیوستن پسوند وَنْتْ به نهشته هائی که به آ ختم شده اند بدست آمـده چنانچه در زند واژهٔ اَمَ ـ وَنْتْ بآرش زورمند (از آمَ) در پهلوی آماوَنْدْ شده است .

۳ ـ پسوند وَنْ ، وانْ ، وانَه ـ : این پسوند با پیوستن به واژه هـای ساخته شده همان کار (ه) را انجام می دهد چنانچه :

از پُلْ ؛ پُلْوانْ ، پُلْوَنْ

از اَنْگُشْت   اَنْگُشْتوانَهْ

از دَسْت   دَسْتوانَهْ

از پَرْ   پَرْوانَهْ   ساخته شده .

این پسوند در پهلوی وانَکْ ʀسو است چنانچه پروانه در این زبان پَرْوانَکْ ʀسو می باشد .

۳ ـ پسوند نا، پسوند ناکْ ـ :

۱ ـ پسوند نا ـ : پسوند، نا و نایْ برای ساختن آمیخته ها بکار می رود چون :

از تَنْگْ ، تَنْگ ـ نایْ که بآرش تنگی است

از فِراخ ، فِراخ ـ نایْ « « فراخی «

از دِرازْ ، دِرازْ ـ نایْ « « درازی «

آغاز پیدایش این پسوند از واژهٔ پَهْنا که در پهلوی پَهْنای یا پَهْناکْ است می باشد بدینسان که واژهٔ پَهْنْ (درزند: پَثَنَ) برای ساختن آمیخته ای به پسوند آ (آکْ) پیوسته و پَهْنا پدید آمده سپس این نا پسوندی تازه بشمار رفته واز روی مشابهت به واژهٔ پَهْنا واژه های دیگری با نا ساخته شده است . و برای اثبات موضوع اخیر در پهلوی واژهٔ دیرَهْنا ʀسو = درازی را در دست داریم

زیرا آرش آن طبق ترکیب واژه (خواه آغازش دَرِغ یا دْرَنْگ و یا دْراجِ ـ آهْ باشد) نیست .

۲ ـ پسوند ناکْ ـ : این پسوند در پهلوی نیز نـاکْ ‎𐭠𐭪‎ است و بـا پیوستن به بنیستی ها یا نهشته های گهواژه ای فتادی (thémes verbaux d'aoristë) برای بیان چگونگی بکار میرود چون :

از	خشم	خشمناك	در پهلوی :	[پهلوی]
از	ترس	ترسناك	» »	[پهلوی]
از	درد	دردناك	» »	[پهلوی]
از	شرم	شرمناك	» »	[پهلوی]

و به نهشته های گهواژه‌ای چون :

از	پرهیز	پرهیز ـ ناك	[پهلوی]
از	آموز	آموز ـ ناك	[پهلوی]

این پسوند از ساختمان‌های زبان پهلوی بوده و بنظر می آید که از ترکیب پسوند نا که پیش گفته شد باپسوند فروزه‌ای كْ بدست آمده باشد مثلا از واژهٔ پرهیز آمیخته ای چون **پرهیزنا** و از این یك فروزه مانند **پرهیزناك** پدید آمده باشد .

۳۲ ـ پسوند اینَه ، ایجَه ، چَه ـ : پسوند آچْ کـه در پارسی کـنونی بصورت آزْ در آمده در زبان دیرین به پیشگذار ها پیوسته و فروزهٔ **نی** را میساخته چون :

فْراچْ = بجلو، درپهلوی: فْراچْ ᘓᘓ ، در پارسی کنونی: فراز، از فْرَ (۱۰۹ ـ و)

آپاچْ = بعقب، درپهلوی: آپاچْ ᘓᘓ در پارسی کنونی: باز، از آپَ (۹۸ ـ و)

این پسوند همچنانکه به پیشگذارها می پیوسته به فروزه‌هانیز می پیوسته است چون:

پَئْرُواچْ = بجلو، از پَئْرْوَ = جلو، پیش

ویژوچْ = کج، مایل، از ویژُ

در سانسکریت ویدیك نیز که این پسوند بکارمی رفته به بنیستی ها وفروزه‌ها خواه برای تعیین سوی یانزدیکی می پیوسته چون:

دِوَ ـ اَچْ = بجانب خدایان روی آورده ᘓ دَاِوَ در اوستا بآرش خدای دروغین، عفریت خدا (در پارسی کنونی دیو)؛ در لاتین: Deus = فرانسه: Dieu = یونانی: Theos.

سْویتی ـ اَچْ = نزدیك بسفیدی، سفید نماᘓ در اوستا: سْپید = سفید بودن، تمیز شدن واز این ریشه سْپیتَ = سفید ساخته شده.

زبان دیرینهٔ ایرانی هم این پسوند را بهمان فراوانی بکار می برده چنانچه در زند از هُنَرَ = هنر، واژهٔ هُنَیْرِیاچْ =

این پسوند باپسوند انگلیسی ish سنجیده شود: سْویتی ـ اَچْ = whit-ish ـ ل.

هنری ، باهنر ؛ درست شده و واژه های زیرین زبان کنونی نیز مشتقی از ساختمانهای مزبور می باشند :

نَمازْ ، کَنیزْ ، پاکیزَه

«دختر جوان» در زند : کَنْیَ ، درسانسکریت : کَنْیا می باشد و چون درپهلوی : کَنیكْ است ، از این رو در پارسی کنونی بایستی کَنی گفته شود ولی این واژه از میان رفته وازطرف دیگر در برابر کَنْیَ مشتقی مانند: * کَنیچْ ـ ئی (از کَنْیَ ـ اَچْ که کهیدهٔ کَنْیَ و ازنوع ساختمان واژهٔ سْویتی اَچْ درسانسکریت باشد موجود بوده که کم کم باعث پیدایش واژهٔ کنیز گردیده که اینهم با پیوستن به نشانهٔ کهش : اَكْ واژهٔ کنیزك را ساخته است .

وجود نشانهٔ کهش ایچْ بوسیلهٔ واژهٔ پهلوی : کاهیچَكْ = ریزهٔ کاه ، ثابت میشود که در پارسی کنونی تنها واژهٔ سادهٔ کاه باقیمانده حال چنانچه کاهیچَكْ نیز در زبان کنونی وارد شده بود بایستی قاعدتاً * کاهیزَه شده باشد یعني همین صورتی که واژهٔ پاکیزَه زبان کنونی دربرابر پاكْ دارد

نمازْ از * نماچْ که مشتق از * نَم (درزند : نِمْ) است آمده ودارای ساختمانی همدوش با نِمو است (درسانسکریت نَمَسْ)

همین پسوند ایچـه که به اینَره تخفیف یافته باز همراه آن و با همان آرش موجود است چنانچه واژهٔ سرخ در برابر سر خیزه واژه های سرخیجه و سرخیچه را پدید آورده و از اینجا پسوند کهش ـَچه در واژه هـای : باغچه ، دیگچه ، دخترچه . . . پیدا شده است .

دوم - پسوند های نامی

پسوندهای نامی ـ : این پسوندها نخست نامهای مستقـلّی بوده و سبب پسوند شدنشان بکار رفتن زیاد در تـرکیباتی است که این واژه ها معرّف آنها بوده اند و کم کم نشانهٔ سادهٔ بـرای راهنمائی فکر شده و شکل پسوند را بخود گرفته اند بطوری که واژه های ترکیبی را که خود یك جزء از آنها میباشند بصورت مشتق درآورده اند .

درمیان پسوند های نامی کنونی شماره های زیادی هستند که می توان بنیادشان را کنجکاوی نموده و به ترکیب دیرینهٔپارسی دیرین که سرچشمهٔ پیدایش آنها است رسانید ؛ پس نخست باین قسمتها می پردازیم .

پسوندهای نامی که از ترکیبات دیرینه پیدا شده اند

بَنْد . بارْ . بانْ . دانْ . کـارْ ، گَرْ . وارْ ، آوَرْ .

یارْ، یاذْ . گونْ . سْتانْ . سارْ . دیس

۳۳ - پسوند بَدْ - : این پسوند از پارسی دیرینه : پَتیَ = سرپرست ، صاحب که در پهلوی : پَتْ ‎𐭯𐭲‎ است می آید . (۱۰۶ - و)

در زند پَتیَ بیشتر سومهٔ دوّم واژهٔ مرکب واقع شده و برای تعیین القاب فرماندهی بکار می رود چون :

آاِثْرَ - پَیْتیَ = سرپرست آتشکده (۱)

زَنْتُ - پَیْتیَ = سرپرست شهر

ویسْ - پَیْتیَ = سرپرست قریه

نْمانو - پَیْتیَ = خانه صاحب

دَهْیُ - پَیْتیَ = سرپرست ایالت

شوْیثْرَ - پَیْتیَ = صاحب کشور

آاِثْرَ - پَیْتیَ (۱) ، در پهلوی : اِرْ - پَتْ ‎𐭠𐭲𐭥𐭯𐭲‎ و در پارسی کنونی هیربَدْ است ؛ زَنْتُ - پَیْتیَ ، ویسْ - پَیْتیَ ، نْمانو - پَیْتیَ در پهلوی :

زَنْدْ - پَتْ ‎𐭦𐭭𐭣𐭯𐭲‎ ، ویسْ - پَتْ ‎𐭥𐭩𐭮𐭯𐭲‎ ، مانْ - پَتْ ‎𐭬𐭠𐭭𐭯𐭲‎ گردیده .

---

(۱) در فرهنگ کانگا : آاِثْرَ = تربیت و آاِثْرَ پَیْتیَ = مدیر تربیت ، مربّی

واژه‌های زیرین نیز ازآنِ پارسی دیرینه است :

* مَگُو - پَتیِ = رئیس مغان که در پهلوی : مَگوپَتْ [illegible] و در پارسی کنونی موبَدْ است

* سْپادَ - پَتیِ = فرمانده سپاه که در پهلوی : سْپاهْ‌پَتْ [illegible] و درپارسی کنونی سِپاه‌بَدْ است

درپارسی کنونی نیز واژه های :

کُهْبَدْ = غار نشین که آرش اصلی آن کوه صاحب است

بارْبَدْ = رئیس تشریفات « « رئیس دربار «

۳۴ — پسوند بارْ — پسوند بارْ به نامهای جا و عموماً به‌نام کشورهای دریائی می پیوندد

این واژه در زند پارَ (با یونانی pâra سنجیده شود) یعنی ساحل می باشد (دورَاپارَ = زمینی که دارای سواحل دور است [۱]) :

مثال پارسی کنونی :

هِندو - بارْ = کشور هندویان (هندوستان)

زَنْگْ - بارْ = کشور زنگیان (ساحل شرقی افریقا)

دریا - بارْ = کشور دریائی

---

(۱) همچنین نام اصلی ساحل مَلابارْ (ساحل مَلَیَ : مَلَیَ - پارَ) از آنست

رودْ ـ بارْ = منطقهٔ رودخانهٔ

جويْ ـ بارْ = ناحیه که جوی فراوان است

چنانچه دیده میشود این پسوند همیشه به نام کشورهائی پیوسته که محدود بسواحل می باشند . و نبایستی این پسوند را که از **پارَ** می باشد با پسوند **بارْ** که **تکرار** را می رساند یکی دانست زیرا **بارْ** بمعنی **دفعه** برای خود واژهٔ مستقلی است چنانچه **باری** بآرش **یک‌بار** و **بارها** بآرش **دفعه ها** است .

۳۵ ـ پسوند بانْ ـ این پسوند در پهلوی **پانْ** [illegible] ودرزند و سانسکریت **پانَ** بآرش محافظ است و از آن نامهای پاسبانی درست می‌شودچون :

در زند : رانُ ـ پانَ = محافظ ساق پایا زیر شلواری که در پهلوی رانْ ـ پانْ [illegible] است .

در پهلوی : پاسْ ـ پانْ [illegible] = پاسبان

مَرْزْ ـ پانْ = سرحد دار

سْتورْ ـ پانْ [illegible] = مالدار ، مستحفظ ستوران (*سْتَئورَ ـ پانَ)

زینْدانْ ـ پانْ [illegible] = زندان بان

گَـرِیوْ ـ پانْ [illegible] = گریبان ، چیزیکه

گردن را محافظت می کند (*گْریوَپانْ)

چنین بنظر می آید کـه این پسوند باشکل کوچك شدهٔ خود از ترکیبات جدا شده و هستی مستقلی را برای خود پیدا کرده باشد چنانچه فردوسی بانِ سَواران یعنی رئیس سواران بکار برده و از آنجا واژهٔ بانو (مادینهٔ بانْ) بدست آمده باشدپارسی زبانان بانْ و بانو را با پسوند بانْ یکسان‌ومانند می دانندولی اینموضوع در خور تردید است زیرا بانو در زبان پهلوی بشکل بانوكْ بجا مانده و پسوند بانْ هنوز در زبان پهلوی پانْ بوده و خیلی دور بنظر می آید که پ در آغاز واژه کوچك (ضعیف) شده ودر میان واژه بحال خود باقی بماند .

۳۶ ــ پسوند دانْ ـ : این پسوند در پهلوی نیز دانْ و شکل دیرینهٔ آن دانَ است که از دا = نهادن، گرفته شده (٤٤ـپ)

مثال پهلوی:

گوشْتْ ـ دانْ = جای گوشت

زینْ ـ دانْ (۱) = جای زنجیر (؟)، زندان

---

(۱)در دوواژهٔ زَنْجَه و زنجیر آرش ریشه‌روشن نیست ودر واژهٔ زینْدان شایدقسمت اول آن : زینْ همان اسلحه باشد بنابر این آرش ابتدائی‌زیندان مخزن اسلحه یاقورخانه میشود .

اَسْتو ـ دانْ [Avestan script] = جای استخوان ، گورستان

آتَشْ ـ دانْ [Avestan script] جای آتش ، اجاق

مثال پارسی کنونی :

آب ـ دان = ظرف آب

می ـ دان = ظرف می

بوی ـ دان = جای عطر

جامه ـ دان = جای لباس

۳۷ ـ پسوند کارْ ، کَرْ ـ : پسوند کارْ ، گارْ ، گَرْ بطور عموم نامهای پیشه‌ای رامیسازد. درسانسکریت : کارَ = کنش ، درزند : کَرَ = کار ور می باشد

الف ـ پسوند کارْ ، گارْ که از بنیستی کارَ = کنش ، گرفته شده قسمتهای زیرین را می سازد :

۱ ـ فروزه ها یا نامهای پیشه ای که از ترکیبات دیرینهٔ دارائی مشتق شده اند چون : هَمْ ـ کارْ (* هَمْ ـ کارَ[1]) و وِیناسْ کارْ (گناهکار) که این آخری از وِیناثَ ـ کارَ (کسیکه کار خطا دارد .) میباشد .

زیانْ ـ کارْ [Avestan script] = زیانکار

کامَكْ ـ کارْ [Avestan script] = کامکار

(۱) این ساختمان کاملا فرضی است زیرا همکار مخصوصاً ممکن است یکی از ترکیبات پارسی کنونی بوده که از آغاز بهمین صورت ساخته شده باشد.

در پارسی کنونی :

آفرید ـ گار

آموز ـ گار

ساز ـ گار

۲ ـ بنیستی هائی که در قدیم ترکیباتی بوده اند که بستگی و تابعیت را می رسانده اند چون :

دَسْتْ ـ کارْ = کار دستی

یادْ ـ گَارْ = چیزیکه دریادبماند (آرش اصلی = کار حافظه)

ب ـ پسوند کَرْ که از بنیستی کَرَ = کاروراست فروزه‌هائی را که دارای آرش کردوری هستند میسازد چون :

در پهلوی :

پیروزْ ـ کَرْ = پیروزگر

تُوانْ ـ کَرْ = توانگر

بَزَكْ ـ گَرْ = بزه‌کار

آمارْ ـ گَرْ = محاسب

کَرْفَكْ ـ گَرْ = نیکوکار

اوجْ ـ گَرْ = نیرومند

خُتايْ ـ گَرْ = فرمانروای مطلق خداوندگار

در پارسی کنونی این پسوند مخصوصاً بکار ساختن نامهای پیشه ای می رود:

کار - گر

آهن - گر

انگشت - گر

رامش - گر

کفش - گر

کوزه - گر

پسوند کارْ، گارْ، گَرْ گاهی بجای یکدیگر نیز بکار می‌روند چون:

پیش - کار و پیش - گر

دریا - کار و دریا - گر

ستم - کار و ستم - گر

۳۸ - پسوند وارْ، وارَه، وَرْ - : در این پسوندها که فروزه‌های دارائی و بنیستی هارا می سازد دو واژه که دارای اصلهای متفاوتی هستند مشتبه شده اند:

۱ - واژهٔ بَرَ (= که می برد) از ریشهٔ بَرْ = بردن (در انگلیسی: Bear)

۲ - واژهٔ وارَ، وَرَ؛ که سه بار دراوستا بصورت سومهٔ دوم چند واژهٔ مرکب زیرین نمودار میشود:

گَئُوشاوَرِ[۱] = گوشواره

گَدَوَر [۲] = گرز دار

ساروار [۳] = چیزیکه سررا می پوشاند .

محقق نیست که در این سه ترکیب یك واژه بکار رفته باشد درواژهٔ آخری وار بنظر می آید که ازریشهٔ وَرْ بآرش **پوشانیدن** یا **پوشا بودن** باشدهمچنین دردوّمی مینمایاندکه‌از بَرَ آمده و در اولی شبیه به وَرَ که در سانسکریت بآرش چیز قیمتی است می باشد .

۱ ـ پسوند بَرَ در پارسی کنونی با پسوندیکه ازوَرَ و وار گرفته شده مشتبه شده زیرا **ب** عموماً به **و** مبدل گردیده ولی در زبان پهلوی هنوز این دو پسوند از هم تمیز داده می شوند :

داتْ ـ بَرْ [پهلوی] = * داتو ـ بَرَ = قانون ـ

از فرهنگ اوستا:

(۱) گئُوشاوَرَ = پهلوی [پهلوی] =گوشوار ، مرکب است از گئوشَ= گوش و وَرْ = بَرْ = بردن

(۲) گَدَوَرَ مرکب است از گَدا (=گرز) و بَرْ (= بردن)

(۳) وَرْ = پوشانیدن ، محافظت و پناه دادن ، مستور کردن

وارَ = حفاظت ، پناه ، ازریشه وَرْ میباشد (٦٦ ـ ك) .

سارَ = سر

ساروارَ =کلاه خود یا حافظ سر (درموقع جنك)

در کتاب پلهورن نیز ساروارَ بآرش کلاه خود است . ل

برنده = قاضی = پارسی کنونی : داور

دَسْتْ ـ بَرْ = * دَستو ـ بَرَ = تعلیم ـ

برنده = پارسی کنونی : دستور

میزْدْ ـ بَرْ = * میَزْدو ـ بَرَ = مزد ـ برنده

پارسی کنونی مزدور

باین واژه‌ها تاجْوَرْ = تاج ـ برنده ، که درپارسی دیرینه :

تَکَ ـ بَرَ میباشد اضافه می شود ؛ و واژهٔ پیغمبر (در پهلوی :) ب نخستین را درخود نگاهداشته . در واژه‌های

زیرین پسوند وارَ ، وَرَ (اصلش هرچه باشد) موجوداست :

سارْ ـ وارْ = کلاه؛درزند : سارَ ـ وارَ

اُمیتْ ـ وارْ = امیدوار

کینْ ـ وَرْ = کینه‌ور ، کین‌ور

آجْ ـ وَرْ = آزور ، آز دارنده

اوجْ ـ وَرْ = زوردار

گَنْتْ ـ وَرْ = گرزدار (زند : گَنَدوَرَ)

رَنْجْ ـ وَرْ = رنجور

ماتَکْ ـ وَرْ = مایه‌ور

مثال در پارسی کنونی :

دانش ــ ور

نام ــ ور

زور ــ ور

سر ــ ور

کدی ــ ور

هنر ــ ور

یك شکل دیگری کـه * وارَكْ باشد و درپهلوی: وارَكْ ودر پارسی کنونی: واره‌است واژهٔ پهلوی: گوشْوارَكْ [Pahlavi script] را که در پارسی کنونی: گوشوار وگوشواره‌ودر زند: گَئُوشَوَرِ است پدید آورده.

در پارسی کنونی: مشتواره از مشت وهمواره از هـم میباشد ونیز پسوند دیگری بصورت آوَرْ دیده میشود که از گهواژهٔ آوَرْدَنْ گرفته‌شده ولی بیشتر می‌توان گفت که واژه است تاپسوند و ساختمانهائی که از آن بدست می آید به ترکیب زیادتر نزدیـك اند تا به مشتق زیرا هنوز آرش مستقل و روشنی (= کسیکه‌می آورد) درآن هویدا است.

همـراه ساختمانهای با پسوند وَرْ ساختمانهائی نیز با آوَرْ دیده‌می شود چون: جَنْـگاوَرْ، جَنْـگـوَرْ و بَخْتاوَرْ، بَخْتوَرْ. ممکن

است که پسوند آوَرْ و وَرْ دارای همان رابطه‌ای باشند که در آوَنْد و وَنْد دیده شد وبالنّتیجه یك کار را انجام دهند.

همچنانکه آوَرَنْد بـه آرَنْد بخسیده میشود، آوَرْ نیز بـه آرْ میبخسد چون سالارْ (= پیر، شیخ) در برابر * سالْ ـ آوَرْ

٤٠ ـ پسوند یارْ، یادْ:

١ ـ پسوند یارْ که مشتق از داتَ میباشد ـ : دراینجاواژه‌ای در دست است که‌از روی آن می توان تغییر حروف دندانی را به ی و ر مشاهده نمود مثلا:

درداستانهای پهلوانی ایرانی نام‌پسر شاه گشتاسپ **اسفندیار** یاد شده این نام در زند سْپِنْتو ـ دانو می باشد که طبق قوانین‌صوتی پارسی بایستی سیفِنْدْ ـ دادْ یا ایسفِنْدْ ـ دادْ را درست کرده باشد و نیز نام **اسفندیار** که یکبار در ترجمهٔ پهلوی **وندیداد** از آن گفتگو شده سْپِنْدْ ـ داتْ [illegible] نوشته شده. البته‌قبول اینکه برای نخستین بار این تعیین شکل مخصوصاً در واژهٔ مزبور صورت گرفته مشکل است و ساختمان واژه زمینهٔ مساعدی را جهت این فکر فراهم نمی سازد پس واژه‌های دیگری بوده اند که وضعیت ساختمانشان زودتر این تغییر شکل را میّسر مینموده. اکنون چند واژهٔ را که به یارْ انجامیده و بنظر می آید که

ساختمان نخستی آنها ترکیبی باشد که داتَ جزء آن بوده یاد آوری مینمائیم:

سْپِنْتو ـ داتَ ، سپِنْدْداتْ	پارسی کنونی :	اسفندیار
* اَوو ـ داتَ[1]	درپهلوی : اَیّارْ سر سلا «	یار
* اَهُرَ مَزْدَداتَ (١٠ ـ پ)	»	اورمزدیار
* خْشَثْرو ـ داتَ (١٩ ـ و)	»	شهریار
اَوْژْ داتَ[2]	»	آبیار
* بَخْتو ـ داتَ (٢٤ ـ ك)	»	بختیار
* اُشیِ ـ داتَ[3]	»	هوشیار
* دامَ ـ داتَ	»	دامیار
* وَسیِ ـ داتَ	»	بسیار

در فرهنك اوستا :

(١) اَوو - داتَ = یاری دهنده ومرکب است اَوو ، که از اَوَنْگهْ (= کمك ، پشتیبانی) گرفته شده است و خود این واژه نیز از اَوْ (که یك قسمت از آرشهای آن کمك کردن ، پشتیبانی کردن ، است) آمده بعلاوه داتَ (= داده . ٥٠ - و)

(٢) اَوْژْ ـ داتَ = از آب آفریده شده ، از آب بعمل آمده (اَوْژْ از اَپْ = آب گرفته شده و داتَ = مخلوق ٥٠ ـ و)

(٣) اُشیِ = هوش (در پهلوی سوه از ریشهٔ اُشْ = سوختن نقل کردن حرارت ، درخشیدن

در میان مثالهای بالا مناسب تر از همه واژه های چون اُشیر ـ داتَ ، وَسیر ـ داتَ می باشند که آوای (ئیر) با (د) ایکه در میان واژه است وسیله تغییر شکل و در نتیجه فراموشی ترکیب واژه را فراهم می سازند زیرا تا هنگامیکه وجود واژهٔ داتَ در ترکیب شناخته می شده ت آخر آن بایستی قاعدتاً بحال خود باقی مانده باشد ،

از طرفی نیز ممکن است که تکهٔ دوم این ترکیب ها که آرش کردوری دارند، داتَ نبوده و داتَرْ باشد؛ چنانچه پس ازتبدیل د بـه ی واژهٔ چون * یادارْ بـه یارْ بخسیده باشد آنوقت دیگر موضوع برگشتن ت به ر در کار نبوده و تنها آتارْ است که به آرْ بخسیده .

۲ ـ پسوند یادْ ـ : پسوند داتَ که دارای آرش کرد پذیری است بایستی پس از آمیزش هائی مانند آنچه که پیش دیده شد پسوند یادْ را داده باشد مثلا:

بنیاد	=	اساس
زمیاد	در پهلوی: [پهلوی] =	فرشتهٔ زمین
فریاد	[پهلوی] =	صدا کردن برای کمک

واژه های بالا طبیعتاً خود را از ترکیب های با داتَ معرفی مینمایند مثلا:

* بنیـ ـ داتَ = دربن و زمینه قرار داده شده (نهاده شده)

* زِمیـ ـ داتَ[1] = فرشتهٔ که در زمین جای دارد (نهاده شده)

* فْرییو ـ داتَ[2] = دوستانه برقرار شده (نهاده شده)

دلیلهائی که برای پسوند یار و یاد (در شمارههای ۱ و ۲) دیده شد اجازه میدهد که بگوئیم پسوند یارْ از پسوند داتَ (در زند) می باشد و برای گذشتن از این صورت بصورت یارْ پسوند یادْ که واژه های بالا را ساخته واسطه قرار گرفته.

۴۱ – پسوند گونْ ـ : گون = رنك (در زند: گَئونَ) واژه ایست که مستقل مانده و در واژه های زیرین مانند پسوند بکار رفته ولی هویدا نیست :

چونْ = چطور ؟ از چیگونْ = چه رنگ ؟

زریون = زرد رنگ از زَیْریـ ـ گَئونَ = زرّین گون

در واژهٔ نِگونْ پسوند گونْ بکار نرفته ؛ این واژه در پهلوی نیکونْ است که بایستی به نیكْ + ئونْ تجزیه شده و قسمت اوّل آن از * نیكَ که از نیـ ساخته شده (چون فْراكَ از فْرَ) بدست

---

(۱) ﷺ زِمْ = زمین ، در یونانی Ge ، در فرانسه : chemin

(۲) فْری = دوست داشتن ، مدح کردن ، آ ـ فری = آفرین خواندن (۲۲ ـ ر)

آمده باشد . (۲۲ ـ ك)

۴۲ ـ پسوند سْتانْ ـ : این پسوند بکار ساختن نامهای جا و کشور رفته و از پارسی دیرینه : سْتانَ = جای ؛ آمده (۶ ـ پ)

مثال در زند :

اَسْپو ـ سْتانَ = جای اسبها ، طویله

اُشْتْرو ـ سْتانَ = طویله شترها ، شترخان

گَـوو ـ سْتانَ = آغل گاوها ؛ درپهلوی : گوسْتانْ

[illegible]

مثال در پهلوی :

اِرْپَت ـ ئیسْتانْ [illegible] = جائیکه هیربد

درس میدهد

دیبیر ـ ئیسْتانْ [illegible] = مدرسه (جای

دبیر ، نویسنده)

فَرْهَنْگ ـ ئیسْتانْ [illegible] = مدرسه ،

(جای تعلیم)

پایْ ـ سْتانْ [illegible] = جای گله

(پایْ — زند : پَسُ)[۱]

دَخْمَك ـ ئیسْتانْ [illegible] = گورستان (جای دخمه)

نیرَ نْگ ـ ئیسْتانْ [illegible] = کتاب (جای فورمول)

دَشْتان ـ ئیسْتانْ [illegible] = جای زن دشتان

دات ـ ئیسْتانْ [illegible] = قانون (جای قضاوت)

سَگ ـ ئیسْتانْ [illegible] = سیستان

مثال پارسی کنونی :

بو ـ سْتان (بوستان)

گل ـ اِسْتان (گلستان)

بهار ـ اِسْتان (بهارستان)

تاب ـ اِسْتان (تابستان)

زِم ـ اِسْتان (زمستان)

هندوستان ، طبرستان ، لارستان و غیره

۴۳ ـ پسوند سازْ ـ سازْ مانندی را میرساند چون : گُرْگُسازْ که

---

(۱) [illegible] پَسُ = حیوان اهلی (درلاتین : Pecus) ، ازریشهٔ پَسْ = محکم بستن = to fasten (= پاسیدن ، باسیدن) (درلاتین : Pac-*iscor*) ، خوبست واژهٔ پاسبان بااین واژه وآرش آن سنجیده شود. ل

گرگ مانند معنی می دهد و از این رو این پسوند بکار تعیین جا و مکان برحسب چگونگی آنها میرود چون : کوهسار که منطقه کوهستانی می باشد

این پسوند شبیه واژهٔ سارْ = سر (درزند: سَرَ و سارَ) بوده و باین آرش در ترکیب واژه های زیرین دیده میشود :

نِگونْ ـ سارْ = سرنگون

گاوْ ـ سارْ = سرِ گاو[1] (نام گرز فریدون)

سبك ـ سارْ = سر سبك (آدم سبك)

حتی درزند سَرَ سومهٔ دوّم پاره ای از واژه‌های ترکیبی قرار گرفته و بآرش اصلی بودن است چون :

آشَسَرِمْ مَنو ، وَچو = سخن و اندیشهٔ کاملاً مقدّس

و مثالهای زیرین از آنجاست :

شَرْمْ ـ سارْ از شرم

خاکْ ـ سارْ از خاك

گُرْگْ ـ سارْ از گرگ

مارْ ـ سارْ از مار

سَگْ ـ سارْ = مانند سگ، از سگ

---

(۱) گوسَرْ نیز شنیده میشود (در همدان) در فردوسی : گرزهٔ گاو ساز . ل .

و گاهی برای جا نیز بکار می رود : [1]

کوهْ ـ سارْ = آرش اصلی : کوهستانی ، کشور کوهها

چاهْ ـ سارْ = « « : مانند چاه ، معدن

مُشْک ـ سارْ [2] = جای معطّر (که بوی مشك از آن برمیخیزد)

نَمَک ـ سارْ = باطلاق نمك

شاخ ـ سارْ = جائیکه شاخه زیاد است

رُخ ـ سارْ = جای گونه ها ، چهره

٤٤ – پسوند دیسْ – : پسوند دیسْ ماندی را رساننده ودرزند دَاِس میباشد [3] دَاِسَ = رؤیا ، بیناب ، خیال ، مکاشفه ، از ریشه دیسْ نشان دادن ، تعلیم دادن که درلاتین : Dicere و Docere میباشد و Docteur [4] و Docte ازمشتقات آنست :

---

(۱) – بنده گمان دارم که سارْ در این مورد بخصوص (یعنی برای جا) همان زارْ باشد که « ز » به « س » تبدیل یافته . ل

(۲) مُشْكْ = فرانسه : Musc = لاتین : Muscus . ل

(۳) دَاِسَ فقط یکمرتبه به آرش رؤیا و خیال دیده میشود (یشت سیزدهم ، ۱۰٤) ودرسانسکریت دِسَ بکلی آرش متباین کشور را گرفته (درآغاز سوی بوده واز دیس = نشان دادن آمده)

(٤) دارمستتر درخصوص واژهٔ **دستور** چنین مینویسد :

دستور که در پهلوی دَسْتْ ـ وَرْ است بایستی از پارسي دیرینه دَسْتَ بَرَ = قانون ـ برنده (= وزیر) باشد (۳۹ ـ ك) که **و** به **او** بدل شده و

(بقیه زیر صفحهٔ ٦۹)

خورْ ـ دیسْ = سان آفتاب

طاقْ ـ دیسْ = بشکل سقف گنبدی

سوم ـ پسوندهای نامی که اغاز و زمان انها محقق نیست

اکنون به پسوندهای نامی ای‌ی‌پردازیم که در نوشته‌های‌زبان دیرین که در دست داریم یافت نمیشود ولی با وجود این برخی از آنها محققاً از ترکیب های دیرینه آمده اند مثلا یکی پسوند زارْ است که با گمان نزدیك بیقین در پارسی دیرین موجود می باشد.

٤٥ ـ پسوند آسا، سانْ، سا ـ: پسوند های آسا و سانْ یا سا بکار ساختن فروزه هائی که ماندی و نوع را می رسانند میرود چون

شیر ـ آسا = مانند شیر

پیل ـ سا = مانند پیل

ببر ـ سان = مانند ببر

(بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ٦٨)

دستور از آن پدید آمده . باید دانست که این دَسْتْ با دست آدمی ربطی نداشته و ممکن است از واژهٔ دیرینهٔ دَسْتَ یا شاید دَسْتْوَ = قانون باشد . بواژهٔ دآسْتْوَ در زند مراجعه شود (که دریشت چهل و پنجم ، ۷ به دَسْتْوَرْ و آدِسَ ترجمه شده) این واژه (یعنی : دآسْتْوَ) از ریشهٔ دَهْ که واژهٔ داا = دانا ودآهیشْتَ = بسیاردانا، داناترین (دانا کتوم) را داده‌می آید ودَهْمَ ودَنْگرَ = دانا و دِ نیزاین آرش‌رادارد (در دِجاماسْپَ = جاماسپ دانا) واژهٔ دَنْگهُو = دانائی (چنانچه‌هیز وو ـ دَنْگهُو به هوزْوانْ = دانا کیها ترجمه شده) ؛ درسانسکریت دَسْرَ و دآسَسْ میباشد .

یکْ ـ سان = مانند هم ، از یك نوع

بعلاوه پسوند سانْ مانند پسوند سارْ (۴۳ ـ ك) وبهمان سبب که در آنجا دیده شد ، بکار ساختن نامهای جا می رود [1] چون :

خار ـ سان = جای خارها (کشور خارها)

شار ـ سان = جائیکه شهر بسیاراست (کشورشهرها)

کار ـ سان = جای کار (کارخانه)

واژهٔ سان که بدون ترکیب باشد معنی عادت وطرز ، وبکاررفتن آن نیز در فروزه های مانندی از آنجاست . در فرهنگ ها همین آرش را برای آسا یاد می کنند .

۴۶ ـ پسوند مانْ ـ : این پسوند که ریشهٔ مانِسْتَنْ (= مانندبودن) است مانندی را می رساند چون : شیرمان = شیرمانند

پسوند مانْ با پسوندی که از ترکیب های دیرینهٔ با مَنَهْ = فکر و یاد (صفحهٔ ۱۰ ـ د ـ الف) درست شده مشتبه می شود چون شادمان که در زند : شاتو ـ مَنو میباشد .

۴۷ ـ پسوند زارْ ـ : این پسوند بکار ساختن نام جا رفته و در پهلوی چارْ یا جارْ است (۴۷ ـ پ) چون :

گُلْ ـ چارْ جای گل ، گلزار

---

(۱) بگمان بنده سان در این مورد (یعنی برای جا) همان ستان است که به سان بخسیده چنانچه همراه واژهٔ شارسان ، شهرستان نیز بهمان معنی موجود است . ل

کِشْ - چارْ [illegible] = جای‌زراعت، مزرعه

گوسْپنْدْ- چارْ [illegible] = جای حیوانات
اهلی، چراگاه

اوزْ دِسْتْ- چارْسْ [illegible] = جای بت، بتکده

کاری - چارْ [illegible] = جای‌نبرد، کارزار

در پارسی کنونی:

بازار (در پارسی دیرینه آباچری . آبا = هَبا = سانسکریت: سَبْها = محلّ اجتماع، چری = چریدن، رفتن. جلد دوم اتودایرانین صفحه ۱۳۱)

آتش - زار = آتشکده

لاله - زار

هندو- زار = هندوستان

پسوند زارْ [illegible] گمان رود که از پارسی دیرینه چَری که ریشهٔ آن چَرْ = رفتن، راه رفتن است آمده باشد (چَرْ = لاتین Col-ere). در پارسی کنونی چریدن = راه رفتن و در مورد حیوانات چرا کردن است چنانچه **گوسپند چر** جائی را گویند که حیوانات در آن چرا می کنند

ترکیب واژهٔ گوسفند یا گوسپند چنین است : گوْ - سْپِنْتْ (= گاو - مفید)
گوْ بآرش گاو و کلیه چهارپایان میباشد سْپِنْتْ بآرش بافایده، بابرکت، مقدس
(صفحه ٦۲ - ك)

۴۸ – پسوند فامْ ـ : پسوند فامْ که وامْ و بامْ و پامْ نیز گفته میشود رنگ و مانندی را رساننده و آرش دیرین آن بی گمان **رنگ** است :

مُشْگْ ـ فامْ = برنگ مشک

گل ـ فامْ = گلرنگ

سپید ـ فامْ = سفید رنگ

سیاهْ ـ فامْ = سیاه رنگ

۴۹ – پسوند وَشْ – : پسوند وَشْ ، فَشْ ؛ مانندی رامیرساند چون :

شاهْ ـ وَشْ = چون شاه

سَرْوْ ـ فَشْ = مانند سرو

ماهْ ـ وَشْ = همچو ماه

گمان میرود وَشْ از وَخْشَ = بالا (قد) ، نمو ؛ مشتق شده باشد (* وَخْشَ از ریشهٔ وَخْشْ = پهلوی [illegible] = از کلیسی *to* wax یعنی روئیدن (درخت) برآمدن (ماه) ، نمو کردن ، پیشرفتن ، است) ، در آلمانی نیز آرش *wachs-en* مطابق با آرش وخش = بالیدن است (د ـ ح)

۵۰ – پسوند لا ـ : لا واژه ایست که تا (از تا شدن) معنی داده و افزایش را می‌رساند این واژه ساختمانی نو می‌باشد و **دولا** کاملا با ساختمان لاتین : *duplex* برابر است :

ده‌لا ، دولا ، چهارلا

۵۱ - پسوند تا - : تا واژه ایست بآرش **شاخه** و برای ساختن واژه‌هائی که افزایش را می رسانند بکار می رود چون :

یک تا ، دو تا ، سه تا.

این واژه در پهلوی تاکْ [1] است چون :

اِوَکْ تاکْ [illegible] = یك تا

[illegible] = چند تا

تا به تنها آرش شاخه را دارد چنانچه یکتا یعنی فقط دارای **یك شاخه** و سه تا یعنی دارای **سه شاخه**.

۵۲ - پسوند لاخ - : لاخ به تنهائی آرش تخته سنگ را دارد و در ترکیب برای نام جا بکار میرود چون :

دیوْ - لاخ = جائیکه دیوها در آن سکنی دارند.

سَنْگْ - لاخ = جای پراز سنگ

رودْ - لاخ = جائیکه رودهای فراوان درآن روانست

۵۳ - پسوند لانْ - : لانْ [2] نیز مانند لاخ و بهمان آرش بوده و تنها

---

(۱) بواژهٔ طاق دربرابر جفت نگریسته شود . ل

(۲) دانشمند آقای کسروی تبریزی رساله‌ای به نام « نامهای شهرهاودیه‌های ایران » نگاشته واین پسوند را درآنجا بتفصیل یاد نموده اند .

بکار نمی رود :

نَمَكْ ـ لانْ = نمك زار

ممکن است **لانْ** همان **دانْ** باشد که **ل** جانشین **د** گردیده

٥٤ ـ پسوند **وَیْ** ـ : پسوند **چندانی** بوده و به نامهای شماره برای تعیین چند برابری می پیوندد ودور نیست فرنام نماری دیرینه ای باشد :

دَهْ ـ وَیْ = ده برابر

سَدْ ـ وَیْ = سد برابر

این پسوند چندان زیاد بکار نرفته و فقط نسبت سود رامیرساند چنانچه اگر دانه ای ده درسد افزایش نماید گویند : **ده وی شده است** و تاجری که اسبی را دو برابر بهای خریداری بفروشد گویند : **دو وی کرده است**

من گمان دارم که **وَیْ** تنها فرنام سیّم کس بوده و **ده وی** ، **ده او** معنی دهد ونیز ممکن است که یك شکلی از نام‌شمارهٔ **اَیْوَ** (= یك) باشد و **ده‌وی** بآرش **ده مرتبه یك** در برابر **یك‌ده** (= یك دهم) قرار گیرد.

پسوند های زیرین پسوند هائی هستند که اصلشان روشن نبوده و بنا براین نام یا فرنام بودن آنها نامعیّن است :

ئیزْ ، ئیرَه ، شَنْ ، آلْ ، لا ، ئو ، آبْ .

٥ - پسوند ئیرْ ، ئیرَه- : پسوند ئیرْ در واژهٔ دلیرْ (دل - ئیر) که با دلاوَرْ هم آرش است دیده میشود و من واژهٔ دبیر (دب - ئیر) = نویسنده را نیز در این ردیف قرار می دهم زیرا بنظرم می آید که از واژهٔ دیپیر = نوشته (٧ - ؛ ١٦ - ك ، صفحهٔ ٢٥ - ك) درپارسی دیرینه می آید . واژهٔ نَبیرَه از نَپْ (که شکل کوتاه شدهٔ نَپاتْ و واژهٔ ساسانی نپی = نوه را داده) گرفته شده .

خیلی کم احتمال میرود که ئیرْ بخسیدهٔ یارْ باشد و شاید از یك پسوند دیرینی چون ئیرَه گرفته شده است .

٥٦ - پسوند شَنْ - : این پسوند برای ساختن **نام جا** بکار رفته ودر ردیف پسوند زارْ می باشد چون :

گُلْشَنْ ، گُلِسْتانْ ، گُلْزارْ که هرسه یك آرش دارند

٥٧ - پسوند آلْ [١] - : این پسوند در واژهٔ چَنْگالْ که از چَنْگْ ودارای همان آرش است ودر دُنْبالْ از دُنْبْ دیده میشود .

٥٨ - پسوند لَه - : این پسوند بکار ساختن نامهائی که کهیدگی و تحقیر را می رسانند می رود چون:

---

(١) این پسوند بنظر می آید که مانندی را برساند و اینك واژه هائی را که به آن ختم شده اند برای سنجش در دسترس می گذاریم - کنج ، کنجال ؛ پیخ ، پیخال ؛ پوش ، پوشال ؛ گود ، گودال ؛ انگشت ، انگشتال ؛ هم ، همال . ل

مُرْدَله[۱] = مردك

۵۹ ـ پسوند ئو ـ : پسوند کهش میباشدچون :

پسرو = پسر کوچك[۲]

دیزو = دیگ کوچك ، دیزی

۶۰ ـ پسوند آبْ ـ : پسوند نامهای ویژه است :

سُهْرابْ . مِهْرابْ .[۳] رودابَـه . سودابَـه

این پسوند ربطی به آب آشامیدنی ندارد زیرا مـی توان این پسوندرادر شکل پهلوی نام فْرَنْگْـهْرَسیانْ که در این زبان آفْراسیابْ (یا آفْراسیاپْ ، یاآفْراسیافْ ـ زیراحرف آخرآن‌درزبان پهلوی‌می‌تواندباین‌سه‌شکل‌خوانده‌شودچنانچه درنام اَرْدایْ وي رافْ بلهم‌سردلس نیز تکه دوّمی را وی‌راپْ یا وی‌رابْ مـی توان

---

(۱) ممکن است این پسوند درواژه‌های غیر ادیبانه : گردله ، گندله موجودباشد .ل

(۲) دخترو ، یارو . . . از این قبیل‌اند وازاین رو ئو نزدیك به اویه (۲۱-ك) می شود . ل

(۳) پل‌هورن درخصوص آبْ چنین می نویسد : آبْ بآرش پرتو ، درخشندگی ، شکوه دبدبه ، شفافیت است و مثالهای آن آبرو ، آب وتاب ، آب مند ، آفتاب و غیره و در سانسکریت آبها بآرش درخشندگی است ودار مستتر آرش آب را ننوشته و از روی گفتهٔ پل‌هورن مهراب بایستی درخشندگی خورشید باشد . ل

خواند) میباشد دیده میشود .

درنوشته های پارسی اَفْراسیاکْ دیده میشود واین ساختمان واژه مزبور را به نهشته های عمومی پهلوی شبیه می سازد ولی در این شکی نیست که این ساختمان پهلوی بـه حرف لبی ختم می شده زیرا نسخه های خطّی این موضوع را ثابت کرده و بعلاوه تلفظ فارسی هم گذشته از اینکه نامهائی چون سهراب ومهراب وجوددارند، اینطور تقاضا می کنند

☆

۲ ـ پیشوندها

پارهٔ ازپیشوندهای پارسی دیرینه اکنون از کار افتاده وبرخی تا امروز بجا مانده و بهرهٔ دیگر در مشتقّاتی که همین کار را انجام می دهند مانده .

نخست ـ پیشوند هائی که ازکار افتاده اند

دوّم ـ پیشوندهای نیم زنده

سوّم ـ پیشوند های زنده

نخست پیشوند های ناپدید

پیشوند هائی که اکنون بشرح آنها پرداخته می شود درزبان کنونی بکار نمی‌روند باین معنی که زبان آنهارا در واژه‌های دیرینی که تا بامروز باقی مانده تمیز نمیدهد واز اینرو برای ساختن

واژه های تازه بکار نمی‌برند چون :

آ ، آبی ، هَمْ ، پَتی ، پَرا ، پَری ، نی ، اُپَ ، اُزْ ، وی

(و شاید نیز فَرَ و آپَ)

۶۱ ــ پیشوند آ ــ : این پیشوند رسیدن یا حضور بجائی را که گوینده در آنجاست می‌رساند چون در جملهٔ : ایمامْ دَهیاأُمْ مـا [1] آجَمیا یعنی : **که هرگز به این کشور نرسد.**

این پیشوند در پارهٔ از کهواژه های پارسی کنونی مانده چون:

آ ـ مَدَنْ [2] در پارسی دیرینه : آ ـ گَمْ ، آ ـ گَمْتَنَیی

آ ـ راسْتَنْ [3] * آ ـ رادْ

آ ـ رامیدَنْ [4] * آ ـ رَمْ

---

(۱) این ما نافیه است که عربی نیز بکار می‌برد در فرهنگ اوستا : ماچیش = هیچکس دیده میشود و در زبان کنونی نیز نشانه‌ای از آن هست چون مستان ، مگیر ، مرو

(۲) پل‌هورن مینویسد : آمدن = آلمانی : kommen = پارسی دیرینه : آ - گَمْ (آ جَمیا = که او بیاید = آلمانی : er käme) . در اوستا نیز آ + گَمْ = در پهلوی : مَتَنْ ، آمَتَنْ

کانگامینویسد : گَمْ = انگلیسی : to come, to go = پهلوی مَتَنّ [illegible] . آ ـ گَمْ = to come, آمدن

(۳) پل‌هورن می نویسد : آراستن = زینت‌دادن . پارسی دیرینه : ریشه « راد » ، در واژه راستا بآرش درست . راد = مرتب کردن

(٤) پل‌هورن می نویسد : درپهلوی آرامیتَنْ = آرامیدن ، از آرام (رامْ = آسایش در اوستا رامَنْ == رامش و در پهلوی [illegible] ـ رامْ == خرم ، رامیشْنْ ، رامینیتَن یك ریشه دارد

بقیه زیر صفحه ۷۹

آ ـ وَرْدَنْ　　　　* آ ـ بَرْ (۳۸ ـ ك)

آ ـ سودَنْ　　　　* آ ـ سُ

در پاره‌ای واژه‌ها که آغازشان با یا است پیشوند آ در (یا) یِ آنها پنهان است زیرا این یا در نخست آ ـ یا بوده که آ در یا جذب شده چنانچه واژهٔ یافْتَنْ جای * آیافْتَنْ را گرفته و واژهٔ آیـاپْ ـ تِمْ در زند نشان می دهد که واژهٔ آیافْتَنْ در پهلوی بخوبی شکل معمولی را حفظ نموده است ونیز یاسیدَنْ (= آرزو کردن) و یاسَه (= آرزو) بجای * آیاسیدَن و * آ ـ یاسَه آمده ؛ در زند آ ـ یاسْ به آرش آرزو کردن ' می باشد .

آ در پارسی دیرینه مانند پیشگذار مستقلی بکار رفته وسوی را نشان می داده ' درزندوسانسکریت نیز چنین بوده (۱۰۱ ـ و) .

وهیشْتِمْ آ اَهومْ = بسوی بهشت (؁ وَهیشْتَ به آرش بهترین و در پارسی کنونی بهشت می باشد . اَهومْ (۸۰ ـ و)

درگاتاگا مینویسد : رامَ (= راحتی) و رامَنْ (که در پارسی کنونی رامِش و درپهلوی رامیشْنْ [پهلوی]) از رَمْ [پهلوی] = استراحت کردن = پهلوی : [پهلوی] و آ ـ رَمْ [پهلوی] = پارسی کنونی آرمیدن

۵ ـ آوردن = apporter . هردو　　ad = à = آ (۱۰۱ ـ و)
دارای یك ترکیب اند ؛　　porter = بردن

۶ ـ دارمستتر می گوید که ریشهٔ این سو (که استراحت معنی می دهد) می باشد .

از اَنْگَهُ بآرش دنیا ، عالم ، است و اَنْگَهُ نیز از اَهْ بآرش بودن ، وجود داشتن ، نفس کشیدن ؛ در پارسی کنونی : هَسْتَنْ ، در لاتین : esse در فرانسه : être گرفته شده . وَهیشْتِمْ اَهومْ = (آرش اصلی) بهترین عالم ، بهشت برین . (٨ ـ پ)

آ پِمْ آ = بسوی آب (٦٢ ـ ك)

آ تَتْ هَنْجَمَنِمْ = به این انجمن (١١١ ـ و) ⁂ تَتْ[1] از تَ ⁂ = این ، آن

آ زَنْگَ یی بیاسَ = تاقوزك پا . ⁂ زَنْگَ = استخوان ساق (بقول دارمستتر : قوزك پا) . زَنْگَرَ[2] = پا ، ساق پا

آهْمَتْ آ = از اینجا

پیشگذار آ در ترکیب واژه های پارسی کنونی چون لَبالَبْ (لب آ لب . lèvre à lèvre)[3] = لب به لب ، پر ، دَسْتاسَنْگْ (دست ـ آ ـ سنگ) = (آرش اصلی) دست بسنگ ، فلاخن ؛ دیده میشود .

زبان پهلوی نیز این پیشوند را در خود نگاهداشته زیرا جملهٔ :

---

(١) با that در انگلیسی سنجیده شود . ل .

(٢) در اینجا واژه زنگال که پوشاك ساق پا میباشد برای تحقیق و سنجش یادآوری می شود زیرا ظاهر این واژه بنظر می آورد که ترکیبی از واژهٔ زَنْگَ باشد . ل .

(٣) لب = فرانسه : lévre = لاتین ، labrum و labial = لبی (منسوب به لب) ل .

آدَهْوْیو نامْ آَشَوْ نامْ (= راستانی که در این کشور هستند ⁂ دَهْوْیو = کشور ، اَشَ = راستی) را به آداهی گـانْچیِ اَهْلَوانْ ترجمه نموده (یشت بیست و ششم، ۲۸).

۶۲ - پیشوند آبیِ - : این پیشوند درزند اَیْویِ و در پارسی کنونی به اَفْ و اَوْ تبدیل یافته (۹۵-و) چون:

اَفْ - روخْتَنْ ، اَوْ - روخْتَن ، در پهلوی: [pahlavi]

از * آبیِ - رُچْ (⁂ رُچْ = درخشیدن ، روشنائی دادن ، برقزدن = لاتین: lucere = آلمانی: leuch-ten . اَیْویِ - رُچْ = پهلوی: [pahlavi] = پارسی کنونی: افروختن ، ۳۳ - و)

اَفْ - سَرْ = تاج ، از * آبیِ - سَرَ (آرش اصلی آن دور سر می باشد .

اَفْ - سوسْ از * آبیِ - سَئوچَ

ریشه هائیکه آغازشان با حرف **س** بوده در زند و پارسی این **س** می افتاده ولی چنانچه این ریشه پس از پیشوندِ آبیِ واقع میگردیده **س** باقی مانده وآوایِ ئیِ پیشوند آبیِ آنرا به **ش** تبدیل مـی نموده است چون:

شْمَرْ = بیاد خود داشتن ، در زند مَرْ گردیده بدین

ترتیب که **س** آغازِ آن مبدل به **ه** وسپس افتاده ولی پس از آیْوی (آیْوِ در زند آیْوی می باشد) حرفِ **س** دوباره در آغازِ آن بصورت **ش** پدیدار شده، چنانچه در مثال: آیْوی شْمَرِتو دیده می شود که پس از پیشوند آیْوی حرفِ **س** به شکل **ش** بجا مانده و از آنجا شکل پهلوی **اُشْمَرْتَنْ** 𐬎𐬱𐬨𐬆𐬭𐬆𐬙𐬀𐬥 پدید آمده است، بعداً خیال کردند که این اُ (در اشمرتن) برای زیبائی تلفّظ بکار برده شده و ازاینرو شکل کنونی **شُمَرْدَنْ** پیدا گردید و بنیستی: **شُمارْ** در برابر **مَرْ** (که از مشتقات گهواژهٔ ساده ایست که از بین رفته و **س** آغازِ آن افتاده) قرار گرفت.

گهواژهٔ شِتافْتَنْ از **اُشْتافْتَنْ** 𐬎𐬱𐬙𐬁𐬟𐬙𐬀𐬥 که در پارسی بعلت غلط نوشتن **هُوَشْتافْتَنْ** شده می باشد ولی **اُشْتافْتَنْ** میرساند که خود از گهواژهٔ آبیشْتَپْ آمده است.

۶۳ ـ پیشوند آوَ ـ : این پیشوند فکر را بطرف پائین متوجه می سازد (۹۹ ـ و).

مثال زند:

آوَ ـ کَنْ = ؂ کندن (۹۹ ـ و)

آوَ ـ سْتا = ؂ نزدیك ایستادن یا ایستادن با .. (۱۰۳ ـ و)

مثال پارسی کنونی :

افتادن که در پهلوی : اوپَستَن ودر زند : آوَ - پَتْ میباشد ꙮ پَتْ = پهلوی : [pahlavi] = لاتین : Petere ، بآرش سقوط کردن فرار کردن ، پریدن است

اوباشتن از * آوَ - پَرْ ꙮ پَرْ ، پُرْ = لاتین : ple-*re* = فرانسه : *em*-plir ، بآرش پر کردن ، بلعیدن

۶۳ـ پیشوند هَمْ ـ : (در پارسی دیرینه) هاگْمَتا = باهم آمده) .

این پیشوند (۱۱۱ ـ و) بصورت آنْ در پارسی کنونی دیده میشود چون:

انباشتن ، از هَمْ - پَرْ ꙮ ها(ن) مْ - پَرْ = لب ریز کردن ، افزودن ، (پَرْ = پر کردن ، در مثالِ پیشوند پیشین بنگرید) .

انگاشتن ، از هَمْ - کَرْ ꙮ چهارمین آرش کَرْ = دیدن ، امتحان کردن ، = پارسي کنونی نگریدن ، نگریستن ، که در اوستا نیـ - کَرْ) می باشد .

انجمن ، درزند : هَنْ جَمَن ꙮ در پهلوی : [pahlavi] (۱۱۱ ـ و)

اندام ، در زند : هَنْ ـ دامَ ꙮ از هَنْ ـ دا = ترکیب کردن

باهم آراستن. مرکب از هَنْ = هم و دا = خلق کردن، ساختن (۵۰ - و)، (صفحه ۸۸ - ك).

گاهی در ترکیب ه (ملفوظ) باقی می ماند و این درجاهائی است که رابطهٔ پیشوند یا پیشگذار «هَمْ» در نظر باقیمانده.

۶۵ - پیشوند پَتیِ -: پیشوند پَتیِ (در زند: پَیتیِ - جَسْ = بجلو آمدن) بشکل های مختلف زیرین برگشته (۱۰۵ - و):

پادْ در واژهٔ پادِشاهْ که درپارسی دیرینه: * پَتیِ - خشایَ ثییَ (در زند خْشایَمنو = کسیکه مقتدرانه فرمانروائی میکند) بوده و درپهلوی پاتَخْشاهْ 𐭯𐭠𐭲𐭧𐭱𐭠𐭧 شده، در اینجا دوتغییرشکل در پَتیِ دیده میشود: یکی آنکه اَ بصورت آ درآمده (یعنی کشیده شدهٔ، دیگر ت به د تبدیل شده. ꙰ خْشیِ = حکومت کردن، فرمان روائی کردن.

پَذْ در واژهٔ پَذیرَفْتَنْ که مرکب است از پَیتیِ = ضد دو باره، و - گرِفْتَنْ ꙰ گَرِوْ = پارسی کنونی: گرفتن = آلمانی ergreif*en*: = پهلوی: 𐭯𐭲𐭢𐭫𐭲𐭍

پَژْ در واژهٔ پَژْ - مُرْدَنْ درپارسی دیرینه: پَتیِ - مُرْ (صفحهٔ ۱۵ - ك)

پَیْ در واژهٔ پَیْمودَنْ از پارسی دیرینه: * پَتیِ ـ ما (صفحه ۱۲ ـ ك) = پهلوی پَتْمو تَنْ [Pahlavi]. و در واژه های دیگر از قبیل پَیْوَسْتَنْ، پَیْوَنْدْ، پَیْکارْ، پَیْکَرْ، پَیْمانْ موجوداست

۶۶ ـ پیشوند پَرا، پَریِ ـ:

نخست ـ پیشوند پَرا (پَرا ـ بَرْ = همراه‌بردن‌و پَرا ـ رَسْ) بصورت پَرْ درآمده چون:

پَرْداخْتَنْ که بنظر می آید از ترکیبي چون پَرا ـ تاچْي آمده باشد.

پراگَنْدَنْ که مرکب از ریشهٔ کَنْ [Pahlavi] = کندن؛ ودو پیشوند پَرَ ـ آ. می باشد

دوم ـ پیشوند پَریِ (در زند پَیْریِ ـ جَسْ = گردآمدن) ۱۰۷ ـ و) بنظر می آید که در واژهٔ پیرامون که در پهلوی: [Pahlavi] است باقی مانده، ممکن است این واژه مشتقی از واژهٔ * پیرَمْ بوده و درروی نوع ساختمان، درون (دَرْ ـ ئُونْ) و اندرون (اَنْدَرْ ـ ئونْ) پدید آمده [آ] در واژهٔ پیرامون بنظر نمی آید که دیرینه باشد زیرا این واژه در پهلوی پیرَمونْ [Pahlavi] می باشد؛ پیرَمْ بجای بنیستی دیرینهٔ پَریِ ـ ما (صفحهٔ ۱۲ ـ ك) و یا یك‌فروزهٔ

دیرینی باپسوند مَ خواهدبود و پَریمَ در روی نوع ساختمان پِرم پدید آمده) و یا یك بنیستی دیرینی چون * پَری ـ مانَ = دُوْرْباشد

و نیز در واژه های زیرین پیشوند پَری باقیمانده است :

پَرْوارْ که در زند ، پَیْریوارَ میباشد = گالری ❀

پَیْری ـ وارَ = حصار . وارَ[۱] = پناه ، محافظت از ریشه وَرْ = پوشانیدن ، پناه دادن ، پنهان کردن (۵۸ ـ ك)

پَرْوَرْدَنْ = پَری ـ بَرْ (۳۸ ـ ك) ❀ در اوستا ،

پَیْری ـ بَرْ = دُوْرْ گرفتن

پَرَسْتْ (یعنی پرستنده) = * پَری ـ سْتا (۱۰۳ ـ و)

۶۷ ـ پیشوند نِیـ : (نِی ـ کَنْ ، نِی ـ پیش ، نِی ـ شَدْ) (۱۰۴ ـ و)

نِشَسْتَنْ = نِی ـ شَدْ

نِمودَنْ = * نِی ـ ما

نِوِشْتَنْ در پارسی دیرینه : نِی ـ پیش ، از ریشه پیسْ = شکل دادن تصویر نمودن . علت آنکه نوشتن از این ریشه گرفته شده آنست که خط بر تخته سنگ تصویر و کنده می شده ❀ در اوستا پیسْ = شکل دادن ، قالب گرفتن ، زینت کردن . پیسَ[۲] = زینت .

---

(۱) واژهٔ دیوار با این واژه وریشهٔ آن سنجیده شود ل .

(۲) باپیسه در پارسی کنونی سنجیده شود ل .

نِهادَنْ در زند، نیـ - دا

نِویدْ بواژهٔ زند نیوَاِذیِمیو مراجعه شود ۞ وَاِذ= دانش، اطلاع. از ریشه ویدْ = دانستن، یاد گرفتن، مطلع شدن؛ دیدن، نیـ - ویدْ (که واژهٔ نیوَاِذیِمیو ازآنست) = دعوت کردن، صدا کردن، نامیدن. ونیز ازهمین ریشه ویدْ واژهٔ آ - ویدْ [۱] (که آوَاِذیِمیو [۲] وآویستو [۳] از آنست)= دانستن؛ اعلام داشتن هدیه کردن، پدید آمده است

واژه های زیرین را نیز اضافه می نمائیم

نِواخْتَنْ = خواندن (آواز)، نوازش کردن (باسخن) از * نیـ - وَچْ (؟)

۞ ۱ - وَچْ = لاتین: Voc-*are*، سخن گفتن، گفتن.

۲ - وَچْ [۳] = لاتین Vox = Voc + S بآرش واژه، صدا، دعا.

نِگونْ = نیـ - کَ (۲۲ - ك)

نِگاه = نیـ - کاسَ ۞ در اوستا: کاسْ = درخشیدن

---

(۱) برای پیشوند آ به (۶۱-ك) برگردید

(۲) با avis و aviser سنجیده شوند: واژهٔ avis ساخته شده از à که در پارسی نیز آ میباشد (۱۰۱-و) وواژهٔ دیرینهٔ فرانسه: Vis (درلاتین Visum = دیده شده) و از طرفی چنانچه دیده شد یکی از آرشهای وید = دیدن، است. ل

(۳) به واژه Voyelle مراجعه شود. ل

آ - کاسْ [1] = درخشیدن، درخشیدن بنور علم. کَس = درخشیدن دیدن، ملاحظه کردن. آ - کَسْ = نگاه کردن به (شخصی)

۶۸ - پیشوند اُپَ - : [(در پارسی دیرینه و زند اُپَسْتا = کمک ** مرکب از اُپَ (۱۰۲ - و) و سْتا (۱۰۳ - و)] این پیشوند در واژه های زیرین مانده :

پِگاهْ = اُپَ - گـاثُ

پَدیدْ = * اُپَ - دیَتَ (یا * اُپَ - دی تیِ) **

دی = دیدن.

پازَنْدْ یعنی تفسیر زند = * اُپَ - زَنْتیِ

پاتوكْ (واژهٔ پهلوی است) = * اُپَ - تاُكَ

۶۹ - پیشوند اُزْ - : (اُدْ - پَتْ؛ اُسَتَشْنَ) این پیشوند در واژه های زیرین مانده :

زُنودَنْ = * اُسْ - نُ

اُزْدودَن، زُدودَنْ [2] = اُسْ - دُ. در اینجا اندودن

---

(۱) آ کاسْ (درپهلوی) = آ گاه (درپارسی) (صفحهٔ ۹۱ - ك)

(۲) درفرهنگ کانگا: زدودَن از اُزْ - دا = برافراشتن، بلند ساختن ۱۰۳-و هَنْ - دا = ترکیب کردن، باهم منظم کردن

و زُدودَنْ را مثال می آوریم ، که هردو دارای ریشهٔ * دودن بوده
و اوّلی با آنْ که اصل آن هَمْ (۱۱۱ ـ و) و دوّمی با ز که اصل
آن اُزْ (۱۰۳ ـ و) می باشد ترکیب یافته ، و من گمان می کنم که
« دو » شکل دیرینه بوده و همان دُ که شکل دوّمی ریشهٔ دا =
گذاردن (۵۰ ـ و ـ ۲) است باشد.

آزمودَنْ = * آ ـ اُزْ ـ ما = پهلوی : آزْمایِشْنْ
[Pahlavi].

زبان پهلوی پیشوند اُزْ [Pahlavi] را می‌شناخته وبکار می‌برده چنانچه
واژهٔ : اُزْدَهُي (= بیرون از کشور) را که در مقابل آدَهُی
(= در کشور) می باشد به اُزْداهیكْ [Pahlavi] ترجمه نموده.

۷ ـ پیشوند وی ـ : (در زند : ویـ ترْ ، ویـ تَچْ ، ویـ ریچْ) ،
(۱۱۰ ـ و) این پیشوند دربسیاری از واژه هائیکه آغازشان با گُ
می باشد موجود است چون :

گُ ـ زیدَنْ = وی ـ چید (ꕥ چید = پارسی کنونی :
چیدن)

گُ ـ ذاشْتَنْ (گذشتن) = وی ـ ترْ ، (ꕥ ترْ =

---

(۱) آزمودَنْ = ꕥ اوستا : هَچَ + ما (هَچَ = پارسی کنونی : اَزْ = پهلوی :
[Pahlavi] ما (صفحهٔ ۱۲ ـ د)

ازراه خارج نمودن ، فرار دادن ، پس زدن)

گُ ـ ذاخْتَنَ (گدازیدن) = وی ـ تَچْ (ꙮ تَچْ =
پارسی کنونی : تاختن)

گُ ـ شادَنْ = * وی ـ شا

گُ ـ سَسْتَنْ = * وی ـ سَرْد

گُ ـ ماشْتَنْ = * وی ـ مَرْ

گُ ـ میخْتَنْ(۱) = * وی ـ میچْ

گُ ـ مانْ = وی ـ مَنو (۴۰ ـ و)

گُ ـ ریخْتَنْ = وی ـ ریچْ (ꙮ ریچْ = لاتین : licere ،
linquere ، licitare = انگلیسی : to leak = خالي کردن ،
بیرون ریختن)

گُ ـ وا (= شاهد) = وی ـ کاسْ (۶۷ ـ ك)

۷۱ ـ پیشوند فْرَ ـ : به (۲۲ ، ۸۲ ، ۷۸ ـ ك ، ۱۰۹ ـ و) برگردید

۷۲ ـ پیشوند اَپَ ـ : به (۲۲ ، ۸۲ ، ۷۷ ـ ك ؛ ۲۵ ـ پ ؛ ۹۸ ـ و) برگردید

دوم = پیشوندهای نیم زنده

بین پیشوندهای ناپدید وپیشوندهای زنده دو پیشوند هستند که امروزه در ساختمان واژه های نوین بکار نمی برند ولی آرش آنها

---

(۱) با واژهٔ فرانسه : mixte که از واژهٔ لاتین : mixstus گرفته شده و واژهٔ یونانی : میْغِنْ می ، سنجیده و آمیختن نیز در نظر گرفته شود . ل

روشن و پدیدار است وآن دو عبارتند از دُژْ = بد [1] و هُ ، خُ = خوب.

۷۳ ـ پیشوند دُشْ ، دُژْ ـ : این پیشوند در پارسی دیرینه وزند : دُشْ ، دُژْ (۱۲۱ ـ و) و در پهلوی دُشْ (٤٥ ـ پ) میباشد :

در پارسی دیرینه : دُژْ ـ یایْیَ = عفریت سالهای شوم ، بیحاصلی (﴿ دُژْ = بد ، زشت ، شرور ، سخت ، یایْیَ = سالیانه ، از یارِ = سال ، = انگلیسی : year = آلمانی : jahr ، از یا = رفتن ، راه رفتن)

در پهلوی :

دُشْ ـ خیمْ = بد ، شرور. مرکب از دُشْ (= بد) + خیمْ (در زند. هامْ) و در پارسی کنونی دوژخیم می باشد.

دُشْ ـ آکاسْ = بد آگاه (شده) (صفحهٔ ۹ ـ ك)

دُشْ ـ خوارْ (= پارسی کنونی : دشوار مرکب از دُشْ ؛ + خوارْ (= راحت) در زند : هْواثْرَ [﴿ هْواثْرَ (= رخشندگی ، افتخار) = هْوَنْ + ثْرَ (هْوَنْ = درخشیدن ، برق زدن ، ثْرَ ، به پیشوند ۲٤ ـ و ، مراجعه شود)]

---

(۱) بَدْ = انگلیسی bad

دُشْ ـ چَشْم 𐭣𐭱𐭰𐭬𐭬 (== آرش اصلی: بد ـ چشم) ==

بدبین .

دُشْ ـ مَنْ [1] 𐭣𐭱𐭬𐭭 == دشمن (مَنْ ۴۰ ـ و، ۲۷ ـ د)

در زند : دُشْ ـ مَیْنْیُو

دُشْ ـ نامْ [2] 𐭣𐭱𐭭𐭠𐭬 == دشنام ꙮ نام در اوستا :

نامَنْ می‌باشد (== لاتین : Nomen == آلمانی : Name == فرانسه : Nom انگلیسی : Name) ، اصل آن ژْنامَنْ == ژْنا + مَنْ ، ژْنـا == لاتین : *co*-gno*scere* == فرانسه : Con- naitre بآرش شناختن ، معرفت یافتن to know (مَنْ ، ۳۶ ـ و)

۷۴ ـ پیشوند هُـ : (۵٤ ـ پ) ، این پیشوند درپارسی دیرینه [ه] اُ در زند : هُ و در پهلوی 𐭧 [3] (این علامت هم هُ و هم خُ خوانده می شود زیرا حرفیکه در پهلوی ه و خ را می نماید یکی است : «𐭧»)

مثال پارسی دیرینه :

اُ ـ مَرْتیَ == بمردان خوب (صفحه ۱۵ ـ ك)

اُو ـ آسْپَ == باسبان خوب (پسوندهای اشتقاقی ـ و)

---

(۱) بد ـ فکر (۲) نام بد (۳) دردستور پهلوی نیز پیشوند 𐭧 هو نوشته شده ل .

(۳) ꙮ در یونانی eu میباشد ه در فرانسه واژهٔ eu pepsie مرکب از پیشوند یونانی eu == خوب + pepsis == هضم و همچنین eu phonie از eu == خوب و phonê == آواز ، ل .

أُ ـ بَرْتَ = **خوب** رفتارشده

أُ ـ فْرَسْتَ = **خوب** تنبیه شده (صفحه ۲۱ ـ ك)

مثال زند:

هُ ـ سْرَوَهْ = **نیك** شهرت

هُ ـ بَئْوِیْذِی = **خوش** بوی

مثال پهلوی:

هُ ـ خیمْ[۱] ... = **خوش** خیم

هُ ـ بوی ... = **خوش** بو

هُ ـ سْرَوْ ... = **نیك** شهرت

هُ ـ چَشْمْ ... = **خوش** نگاه

درپارسی کنونی:

خُرَّمْ ، درپازند: هورامْ ، در پهلوی هُرَمْ ... از *هُ ـ رَمَ (؟)

خُجَسْتَه ، از *هُ ـ جَسْتَ در مقابل گُجَسْتَه از* وِیْ ـ جَسْتَ. در زند اَجَسْتَ ... = ناطلبیده ، نا خواسته. جَست از ریشهٔ جَدْ[۲] (= پارسی کنونی جُسْتَنْ) = تقاضا کردن ، استدعا

(۱) — هُ ـ خیم در مقابل دژخیم (۷۳ ـ ك). (۲) در عربی باجدّ سنجیده شود (ذ ـ ب)

کردن ٥

هُنَرْ = سزاواری، در زند هُ ـ نَرَ (هُ = خوب ٥٥ نَرْ، نَرَ = پارسی کنونی نَرْ که در مقابل ماده است. واژهٔ نَرْ = اَنَرْ = اَنْ + اَرْ، اَنْ = زندگی کردن، نفس کشیدن. اَرْ نشانهٔ کار ور است ٥ ـ و)

خُرْسَنْدْ در پهلوی، ᠰᠣᠯᠣ از * هُ ـ رَسَنْتْ

سوم - پیشوندهای زنده

شمارهٔ کمی پیشوندهای زنده هستند که در ساختمان واژه ها زیاد بکار رفته وکار پیشوندهای دیرینه را انجام می دهند. پارهٔ از آنها پیشوند پیشگذاری و پارهٔ دیگر از پیشگذار های دیرین یا ساختمانهای نامی دیرینه می باشند

پیشوند های پیشگذار دیرینه:

بَرْ، دَرْ، اَنْدَرْ؛ وا

پیشوند هائیکه از پیشگذار های دیرینه و یا واژه های دیرین مشتق شده اند:

بازْ؛ فِرازْ؛ پیشْ؛ بیرونْ؛ فُرودْ؛ جُدا

۷٥ ـ پیشوند بَرْ ـ : بَرْ در زبان پهلوی اَپَرْ [۱] ᠤᠯ و در زبان پارسی به شکل اَبَرْ در شاهنامهٔ فردوسی دیده میشود.

---

(۱) دروازهٔ اَپَرتومْ (۹-پ)

بَرْ که از پارسی دیرینه : اُپَری (۱۱۲-و) مشتق شده
اکنون نیز تنها مانند پیشگذار و بآرش رویِ و هم بطور پیشوند با
همان آرش یا با یك تفاوت جزئی بکار میرود چنانچه از :

داشْتَنْ ، بَرْداشْتَنْ

شُدَنْ ، بَرْشُدَنْ ساخته شده است

۷۶ ـ پیشوند دَرْ ـ : دَرْو اَنْدَر از پارسی دیرینه : اَنْتَرْ گرفته شده
(اَنْتَرْ ایما دَهْیاوَ = اندر این کشورها) وچون پیشگذار واقع
شود آرش دَرْ را دارد و در صورت پیشوند شدن دخول را معیّن
می سازد (۹۶-و) چون

اَنْدَرْآمَدَنْ، اَنْدَرْشُدَنْ اَنْدَرْزَدَنْ ، اَنْدَرْیافْتَنْ

بازْوفِرازْ ـ : بازْ (= بعقب)، فِرازْ(= بجلو) ازمشتقهای
فَرْ وآپَ (۹۸ ـ و ، صفحه۴۸ ـك ، ۱۰۹ ـ و) می باشند .

زبان دیرینه با پیوستن پسوند آچْ به پیشگذارها فروزهٔ زی[۱]
می‌ساخته چنانچه در سانسکریت از آپَ واژهٔ آپاچْ و از فْرَ
واژهٔ فْراچْ ساخته شده که در پارسی دیرینه و زند نیز چنین‌بوده
است . چنانچه درزند دیده میشود این فروزه ها تغییر ناپذیر شده

---

(۱) زی = سوی = diréction

و با گهواژه ها مانند يك پيشوند واقعى بكار رفته اند مثلاً :

نوئيتْ آيْرِياءْ دَنْهاوو فْراشْ هياتْهاـِ نَ (يشت

هشتم ، ٥٦) = هرگز لشكر دشمن درسرزمين آريائى پيش نميرود.

ميثْرودْروجامْ آپاشْ گَـووداري ـِ ئيتيْ (يشت دهم ،

٤٨) = ميثْرَ (در پارسى كـنونى : مهر) دست پيمان شكنان

را پس ميزند .

بازْ و فِرازْ ازمشتقات ساختمانهاى پارسى ديرينه آپاچ

و فْراچْ مى باشند :

۷۷ ـ پيشوند بازْ ـ اين پيشوند در پهلوى آپاچ و در پـارسى

كـنونى آبازْ ، بازْ و حركت بسوى عقب را معين مى سازد چون :

بازْداشْتَنْ ، بازْكَرْدَنْ ، بازْ گَـرْديدَنْ ، بازْ گُـفْتَنْ

آپاچْ در پهلوى ترجمه معمولى آپَ مى بـاشد

و در تركيبات نامى و گهواژه ها همينطور بكار رفته چنانچه آپَ -

زَدَهْ را آپاچْ كونْ ترجمه نموده .

۷۸ ـ پيشوند فِرازْ ـ : اين پيشوند در پهلوى : فْراچْ و در پارسى كـنونى

فِرازْ و حركت بجلو يا به بالا را نشان مى دهد .

فِرازْ مانند فروزه و پيشوند بكار مى رود ولى پيشگذار واقع

نمی شود ، مثال :

فِرازْکَرْدَنْ (در سانسکریت : پْراچْ کَرْ) ، فِرازْ - آوَرْدَنْ ، فِرازْ آمَدَنْ

۷۹ - پیشوند بیرونْ - : بیرونْ هم پیشگذار ، هم بنیستی و هم پیشوند است چون : بیرون آمدن (صفحه ۳٤ - ك)

۸۰ - پیشوند پیشْ - : این واژه از پارسی دیرینه پَتیشْ [1] آمده ، پیشگذار و پیشوند میباشد مثال :

پیشْ آمَدَنْ ، پیشْ آوَرْدَنْ ، پیشْ گِرِفْتَنْ

با اینکه در کهواژه‌های بالا پیشوند قابل جدا شدن می باشد معهذا ممکن است برخی ازآنها از ترکیبات کنونی نبوده ومستقیماً از ترکیب دیرینه ای مشتق باشند مثلا پیشْ گِرِفْتَنْ که پَتیشِ - گَرْبْ می شود اختلاف آرش را که بین ترکیب و اجزاء جداگانه آن موجود است روشن می سازد .

در واژه های زیرین که آرش پیشوند حس نمی شود نمیتوان آنرا جدا ساخت چون :

پیشکارْ (در اصل * پَتیشْ کارَ)

پیشْکِشِ (« « * پَتیشِ کَرْشِ)

---

(۱) درپارسی دیرینه پتیش = جلو . درزند پیتیش = ازطرف جلو

۸۱ – پیشوند فُروْد – : این پیشوند که در پارسی کنونی فُروْد وفُـرو (= به پائین) و در پهلوی : فْروتْ ܣܘܕܐ و در پارسی فْروتْ از * فْرَوَتَ آمده، مثال :

فُروْد آمَدَنْ ، فُروْدشُدَنْ ، فُروْدگُـذاشْتَنْ

۸۲ – پیشوند فِرا و وا – این دو پیشوند که آرش فِرازْ و بازْ را دارند بنظر می آید که نمایندهٔ مستقیم فْرَ و اَپَ بوده و نسبت بآنها همان نسبت پَ بـه اُپَ را داشته باشند (۱۰۲-و). تفاوتی کـه میان فْرَ و فِرا است شاید همان تفاوت املائی باشد باین معني کـه آوای آ بشکل آ درآمده (یعنی کشیده شده باشد) چنانچه با در برابر به ونا در برابر نههمین وضعیت را دارد.

۸۳ – پیشوندبی – :بی‌بابنیستي بکاررفتهوفروزهٔ نائی(adjectif négatif) را می سازد. شکل پیشینهٔ آن درپارسی کنونی آبی و در پهلـوي : آپی ܐܦܝ میباشد چون :

پهلوی :	پارسی کنونی
آپی – گومانْ ܐܦܝܓܘܡܢ	بی گمان
آپی – بیمْ ܐܦܝ ܒܝܡ	بی بیم

آپی - کارْ [illegible] بی کار

آپی - راسْ [illegible] بی راه

آپی - ویناسْ [illegible] بی گناه[1]

دو پیشوند دیگر موجود است که دارای هستی مستقلی بوده و بکار رفتن آنها با واژه ها بیشتر به واژه های نزدیك هم نهاده شبیه است تا به مشتق و آنها : جُدا و نا می باشند .

---

(۱) واژهٔ گُناهْ پارسی با جُناهْ عربی سنجیده شود ل .

واژه‌های دستور زبان که در این‌نامه بکار برده شده

Attributif	آدهی
Sens	آرش
Voyelle	آوا
Vocalique	آوائی
Phonétique	آوازی
Abstrait	آمیخته
Abstrait passif	آمیختهٔ کرد پذیر
Futur	آینده
Valeur	ارزش
Génitif	از آنی
Instrumentif	افزاری
Participe	انباز
Participe neutre	انباز بی سو
Participe de dénominatif	انباز بیانی (ع)
Participe présent	انباز کنون
Participe passé	انباز گذشته

Participe moyen	انباز میانه
Participe propre	انباز ویژه
Commun	آویژه
Gérondif	بایستنی
Contracter	بخسیدن
Contracté	بخسیده
Superlatif	برتری
Rapport	بستگی
Pluriel	بسگانی
Substantif	بنیستی
Substantif abstrait	بنیستی آهیخته
Désinence	بن واژه
Neutre	بیسو
Parsi	پارسی
Perse	پارسی دیرینه
Persan	پارسی کنونی
Gardien	پاسبان
Suffixe	پسوند
Suffixe adjectival	پسوند فروزه‌ای

Suffixe de matière	پسوند مایکی
Suffixe nominal	پسوند نامکانی
Préposition	پیشکذار
Primitif	پیشینه
Préfixe	پیشوند
Adverbe	پیکفت
Adverbial	پیکفتی
Unité	تکی ، یکتائی
Locatif	جایکهی
Situation	جایمندی
Copulatif	جفتساز
Qualité	چکونکی (٢٤ ـ ك)
Quotité	چندانی
Origine	خاستکاه
Ablatif	خاستکهی
Particule	خرد واژه
Flexion	خمش
Euphonie	خوش آهنکی

Datif	دادگانی
Possessif	دارائی
Possession	دارندگی
Nasale	دماغی (۱۹ ـ ك)
Dental	دندانی
Diphtongue	دو آوازه
Duel	دوگانی
Accusatif	رائی
Radical	ریشگان
Racine	ریشه
Étymologie	ریشه شناسی
Direction	زی (سوی)
Formation	ساختمان
Simple	ساده
Sanscrit	سانسکریت
Siflant	سوتی
Terme	سومه

Nombre	شماره
Nombre ordinal	شمارهٔ آرائی
Nombre cardinal	شمارهٔ پایگی
Aoriste	فتادی
Pronom	فرنام
Pronom démonstratif	فرنام نماری
Pronom relatif	فرنام وابستگی
Adjectif	فروزه
Adjectif de situation	فروزهٔ جایمندی
Adjectif possessif	فروزهٔ دارائی
Adjectif de direction	فروزهٔ زی
Adjectif passif	فروزهٔ کرد پذیر
Adjectif verbal	فروزهٔ گهواژه ای
Adjectif de matière	فروزهٔ مایگی
Adjectif négatif	فروزهٔ نائی
Adjectif singulier	فروزهٔ یگانی
Agent	کار ور
Acte	کردار
Passif	کرد پذیر

کرد ور

Actif	کردور
Personne	کس
Abrévié	کوتاه شده
Diminution	کهش
Diminutif	کهیده
Gouna	از اصطلاحات دستور زبان سانسکریت (صفحه ۲۱ - و)
Verbe	کهواژه
Labial	لبی (صفحه ۸۰-ك)
Féminin	مادینه
Similitude	مانندی
Nom	نام
Nom d'instrument	نام افزار
Nom de patient	نام بردباری
Nom de gardien	نام پاسبانی
Nom de métier	نام پیشه ای
Nom de lieu	نام جا
Nom de parenté	تام خویشاوندی
Nom de nombre	نام شماره

Nom d'agent	نام کار ور
Nom d'action	نام کنش
Nominal	نامگان
Dénominatif	نامگذار
Nom de matière	نام مایگی
Nom patronymique	نام نیائی
Nom propre	نام ویژه
Nom commun	نام اَویژه
Nominatif	نامی
Négatif	نائی
Nier	نائیدن
Négation	نایش
Masculin	نرینه
Démonstratif	نماری
Indicatif	نمودی
Thème	نهشته
Thème d'aoriste	نهشتهٔ فتادی
Thème d'indicatif	نهشتهٔ نمودی
Thème consonnantique	نهشتهٔ همزنگی
Relatif	وابسته

Relativité — وابستگی

Tournure — واژگونه

Mot — واژه

Déclinaison — واگرایش، واگرائی

Général — وسپی

Affixe — وند

Védique — ویدیك (صفحهٔ ۳۰-ك)

Infinitif — هرگهی

Concret — همرسته

Consonne — همزنك

Comparaison — هم سنجش

Comparatif — هم سنجی

Comparer — هم سنجیدن

Composé — هم نه

ê d'unité — ئی تکی

ê adjectival — ئی فروزهٔ ای

ê démonstratif — ئی نماری

ê d'imparfait — ئی هموارگی، ئی ناوسپی

Singulier — یگانی

Conjuguer — یوغیدن

فهرست وندها

وندهای پارسی دیرینه

پسوند

شماره	وند	کاربرد
۱	آ ، آ	واژه
۲	آ(ه)	بن ایستی
۳	اَنْ	»
۴	اَنَ	»
۵	آنَ	»
۶	اَیْنَ	فروزه
۷	ئید	بنیستی
۸	ایشْ	»
۹	ای‌آ	»
»	»	نامهای قومی
۱۰	ای‌آه	همسنجی
۱۱	گَ	بنیستی
۱۲	کَ	فروزه
۱۳	مَ	»
۱۴	ما	بنیستی
۱۵	مَنْ	»
۱۶	نَ	نامهای آهیخته
۱۷	»	فروزه
۱۸	رَ	»
۱۹	تَنَ	نام کنش
۲۰	تَرْ ، تارْ	نام کارور
۲۱	تَرْ	نام خویشاوندی
۲۲	تیَ	بنیستی
»	»	افزار

۲۳ _ تَرَ همسنجی

» _ ایشْتَ برتری

۲۴ _ تْرَ آهیخته

وندهای اوستائی

پسوند

۱ _ آ

۲ _ اَنْگَهْ آهیخته

۳ _ اَنْ

۴ _ اَنْچْ زی (سوی)

۵ _ اَرْ کارور

۶ _ اَرِ کردار

۷ _ ئیَ نام، فروزه

۸ _ اینْ کارور

۹ _ ایشْ آهیخته

۱۰ _ اُ بنیستی، فروزه

۱۱ _ اُدْ

۱۲ _ اُشْ

۱۳ _ اُونْگَهْ

۱۴ _ كَ نام، فروزه

۱۵ _ تْ پس از ریشه‌های کهواژهٔ

۱۶ _ تَ انباز، نام

۱۷ _ تَرْ کارور

» _ تَ »

» _ ذَرْ »

۱۸ _ تیَ کردار، کارور

۱۹،(۱۰۶) پیتْیَ فرماندهی، ریاست

۲۱ _ ثُ کار، وسیله

۲۲ _ ثَ آهیخته، فروزه

۲۳ _ ثیَ، ثُ آهیخته

۲۴ _ ثْرَ، ثْرِدِ	افزاری، آهیخته	۴۱ _ رَ	بنیستی، فروزه
۲۵ _ ثْوَ	انباز، آهیخته	۴۲ _ رِدِ	« «
۲۶ _ ثْوَنْ، تُاَرِ	کردار	۴۳ _ وَ	« «
۲۷ _ دَ		۴۴ _ وَنْ	« «
۲۸ _ ذَ	بیکفت	۴۵ _ وَنْطْ	« «
۲۹ _ ذِدِ	مادینگی، آهیخته	۴۶ _ وَرِ	« «
۳۰ _ ذْرَ		۴۷ _ آوْنْگْهْ	
۳۱ _ نَ	آهیخته، فروزه، انباز	۴۸ _ شَ، شِدِ	
۳۲ _ اَنْگْهْ	آهیخته	۴۹ _ هَ	نامهای ویژه
۳۳ _ نِدِ، نُ		۵۰ _ هِدِ	
۳۴ _ مَ	بنیستی، فروزه	۵۱ _ اَیْنیس	
۳۵ _ مَنْطْ	« «	۵۳ _ اَیْرِي	
۳۶ _ مَنْ		۵۴ _ اَكَ، آكِ	کارور
۳۷ _ مِدِ	بنیستی، فروزه	۵۵ _ اَتَ	چگونگی
۳۸ _ يَ	« «	۵۶ _ اَثَ	کردار
۳۹ _ «	بایستنی، انباز آینده	۵۷ _ اَنَ	وسیله، فروزه
۴۰ _ يُ	بنیستی، فروزه	۵۸ _ اَنْيَ	وسیله، فروزه، انباز ناگذیر

٥٩ ـ	اَمَن، اَمْنَ	انباز
٦٠ ـ	اَیَ	بنیستی، فروزه
٦١ ـ	اَرَ	
٦٢ ـ	اَرِیْ	فروزه
٦٣ ـ	اَنَ	کردار، کارور، انباز
٦٤ ـ	تَنَ	کردار
٦٥ ـ	ثُوَنْطْ	انباز
٦٦ ـ	تَيِ	»
٦٧ ـ	تْرَ، تْرَ	
٦٨ ـ	دِيِاَ	هرکهی
٦٩ ـ	نَيِ	
٧٠ ـ	مَنَ	افزاری
٧١ ـ	مَيْنيِ	
٧٢ ـ	رِی	کارور، فروزه
٧٣ ـ	وَنَ	
٧٤ ـ	وَرَ	

٧٥ ـ	اَنَ، آنَ	نیائی
٧٦ ـ	اَاِنَ	فروزهٔ مایگی
٧٧ ـ	اَاُنَ	
٧٨ ـ	آتیِ	آهیخته
٧٩ ـ	اَيِنَ	جا
٨٠ ـ	آنیِ	فروزه
٨١ ـ	ایشْتَ	برتری
٨٢ ـ	چَ	
٨٣ ـ	تَرَ	فروزه جایمندی
٨٤ ـ	تاطْ	آهیخته
٨٥ ـ	تِمَ	برتری
٨٦ ـ	تو	پیدکفت
٨٧ ـ	ذْيَ	هرکهی
٨٨ ـ	يَ	فروزه
٨٩ ـ	ی آئونْگْه	همسنجی
٩٠ ـ	شَ	

۹۱ ـ شیه

۹۲ ـ هُ، هيَ

۱۱۶ ـ غْنَ دفعه، بار

۱۱۷ ـ نْتْ انباز (۸۷ ـ و)

۱۲۴ ـ كَ كهش

پیشوند

۹۳ ـ اَيتْيه ببالا، بآنسویِ

۹۴ ـ اَيپْيه بسویِ، رویِ

۹۵ ـ اَيو، اَيبْيه پی، رویِ

۹۶ ـ اَنْتَرِ میان، اندر

۹۷ ـ اَنُ دردنبالِ، درطولِ

۹۸ ـ اَپَ دوری

۹۹ ـ اَوَ واپس گرائیدن

۱۰۰ ـ آو، آاُدْ بسویِ

۱۰۱ ـ آ بسویِ، تابه

۱۰۲ ـ اُپَ رویِ، بسویِ

۱۰۳ ـ اُسْ، اُزْ خارج از

۱۰۴ ـ نیه پائین

۱۰۵، ۲۰ پَيْتْيه دوباره، پی، ضد

۱۰۷ ـ پَيْرِیه گرداگردِ، دورِ

۱۰۸ ـ پَرَ به‌پیشِ، بآنسویِ

۱۰۹ ـ فْرَ، فْرُ بجلو، بسیار، در طولِ، خارج از

۱۱۰ ـ ویه دور از

۱۱۱ ـ هَمْ جفتساز

۱۱۲ ـ اُپَيْرِیه بالای، بلندترین، بیشتر

۱۱۳ ـ كُ بد

۱۱۴ ـ تَرُ از لایِ، از میانِ

۱۱۵ ـ آیتْیه نزدیك، با

۱۱۸ ـ بیه، بیشِ بار، دفعه

۱۱۹ ـ مَ نایش

۱۲۰ ـ نیشْ پائین

۱۲۱ ـ دُشْ، دُزْ ضد

۱۲۲ ـ	اَنَ	نایش
«	اَن	«
«	نَ	«

۱۲۲ ـ	آ	نایش
«	آ	«
«	اِ	«

وندهای پهلوی

پسوند

۳ ـ	آن	بسگانی
۴ ـ	آن	انباز میانه
۵ ـ	آن	نام نیائی
« ـ	آن	جا
۶ ـ	ستان	«
۷ ـ	اِشْن	نام کنش
۸ ـ	ایسْت	برتری
۹ ـ	تُوم	«
۱۰ ـ	تَر	همسنجی
۱۱ ـ	آک	انباز کنون
۱۲ ـ	آک	«

« ـ	آنْدَک	انباز گذشته
۱۳ ـ	آک	پیکفت
۱۴ ـ	آک	مادینگی
۱۵ ـ	آک	مادینگی
۱۶ ـ	آک	کهش
۱۷ ـ	آکان	وابستگی
۱۸ ـ	آکین	دارندگی
۱۹ ـ	اُمْ	شمارهٔ آرائی
۲۰ ـ	اومَنْد	دارائی
۲۱ ـ	آن	نائی
۲۲ ـ	آنَک	چگونگی
۲۳ ـ	آنی، اینی	مادینگی

۲۴ - وَنْد، آوَنْد، ایوَنْد	دارندگی
۲۵ _ آپی	نائی
۲۶ _ ایتارْ، تارْ	کارور
۲۷ _ ئیك	فروزهٔ وابستگی
۲۸ _ ئی	یگانی
۲۹ _ ئی	مادینگی
۳۰ _ اینْ	فروزهٔ مایگی، آمیخته
۳۱ _ اینَكْ	وابستگی
۳۲ _ ئیها	بسگانی
۳۳ _ ئیها	پیگفت
۳۴ _ ئیهْ	نام کنش
۳۵ _ بزْ، بارْ، وَزْ، وارْ	دارندگی
۳۶ _ پانْ	نگهبانی
۳۷ _ پَتْ	نرینه
« _ پَتَكْ	مادینه
۳۸ _ سْتَنْ، ئیتَنْ، تَنْ	هرگهی
۳۹ _ وانَكْ	
۴۰ _ تَرْ	همسنجی
۴۱ _ تومْ	برتری
۴۳ _ دارْ، یارْ	دارائی
۴۴ _ دانْ	جا
۴۷ _ ژارْ	جا
۴۸ _ کار، کرْ، گرْ	کارور
۴۹ _ کینْ	دارندگی
۵۰ _ گاسْ	جا
۵۱ _ ناكْ	دارندگی، چگونگی

پیشوند

۱ _ آ	نایش
۲ _ آنْ	«
۲۰ _ آپی	نائی
۴۲ _ اُزْ	خارج
۴۵ _ دُشْ	ضد

۴۶ـ دویت	جدائی	۵۴ ـ هُ	خوبی
۵۳ ـ هَمْ	جفتساز		

وند های پارسی کنونی

پسوند

۱ ـ اَنْدْ	انباز کمون	۱۴ ـ ئی	تعریف (ع)
۲ ـ اَنْدَه	« «	۱۵ ـ ئی	هموارگی (ناوسپی)
۳ ـ آنْ	« «	۱۶ ـ ئی	فروزه
۴ ـ آ	« «	۱۷ ـ ئی	آمیخته
۵ ـ ه	نام	۱۸ ـ اِشْ	نام کنش
۷ ـ گـانْ	وابستگی	۱۹ ـ اینْ	فروزه‌مایگی، بستگی
۸ ـ آنَه	چگونگی (پیکفت)	۲۰ ـ اینه	« «
۹ ـ گینْ	چگونگی (دارا بودن جنس)	۲۱ ـ اویَه	تخفیف
۱۰ ـ اَكْ	کهش	۲۲ ـ ئونْ	جا
۱۱ ـ ه	«	۲۳ ـ اُمْ	شمارهٔ آرائی
۱۲ ـ آكْ	نامهای آمیخته، فروزه	۲۴ ـ تْ	بنیستی آمیخته
۱۳ ـ ئی	یکائی	۲۵ ـ تَنْ، ئیتَنْ، ئیدَنْ	هرگهی
		۲۶ ـ تارْ، ئیدارْ	کارور، کردپذیر

۲۷	تَرْ	همسنجی
«	تَرین	برتری
۲۸	مَنْدْ	دارندگی
۲۹	وَنْدْ	«
۳۰	وَنْ، وانْ، وانَه بپسونده مراجعه شود	
۳۱	نا، ناكْ	آمیخته
«	ناكْ	چگونگی
۳۲	اِیزَه، ایجَه، چه	کهش
۳۳	بَدْ	فرماندهی، سرپرستی
۳۴	بارْ	جا
۳۵	بانْ	پاسبانی
۳۶	دانْ	جا
۳۷	کارْ، گرْ، کارْ	فروزه، نام پیشه‌ای
«	«	« تابعیت
«	گرْ	گردوری
۳۸	وار، وار، ور	دارائی
۴۰	یارْ، یادْ	

۴۱	گونْ	رنگ
۴۲	سْتانْ	جا
۴۳	سارْ	مانندی
۴۴	دیسْ	«
۴۵	آسا، سان، سا	«
۴۶	مانْ	«
۴۷	زارْ	جا
۴۸	فامْ	رنگ
۴۹	وَشْ	مانندی
۵۰	لا	اندازه
۵۱	تا	«
۵۲	لاخْ	جا
۵۳	لانْ	«
۵۴	وَیْ	اندازه
۵۵	ئیرْ، ئیرَه	دارندگی
۵۶	شَنْ	جا
۵۷	آلْ	

۵۸ ـ لَه — کهش

۵۹ ـ نُو — «

۶۰ ـ آدْبَ — نامهای ویژه

پیشوند

۶۱ ـ آ — نزدیکی

۶۲ ـ اَفْ، اَوْ — بالا

۶۳ ـ اَوَ — پائین

۶۴ ـ هَمْ — گردآمدن (جفت‌ساز)

۶۵ ـ بِی — ضد، عکس

۶۷ ـ پَرا — پیش

۶۸ ـ پَری — دور، گرداگرد

۶۹ ـ اُزْ — خارج از

۷۰ ـ وِی — دور از

۷۱ ـ فْرَ — پیش

۷۲ ـ اَپَ — پس

۷۳ ـ دُژْ، دُشْ — بدی

۷۴ ـ هُ، خُ — خوبی



غلط نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳ ـ د	۱۴	نحستین	نخستین
۴	۱۰	اُوُرَ	اَوُرَ
۸ـو	۳	باین	با این
»	۱۱	[illegible]	[illegible]
»	۱۴	«	«
»	۱۶	کارو وسیله	کارور، وسیله
۱۰ »	۱۳	دی	ذی
۱۲ »	۱۴	[illegible]	[illegible]
۱۳ »	۱۳	[illegible]	[illegible]
»	۱۶	سنحیده	سنجیده
۱۶ »	۳	[illegible]	[illegible]
»	۱۷	[illegible]	[illegible]
۱۷ »	۱۷	ریشه	ریشه
۱۹ »	۲	[illegible]	[illegible]
۲۳ »	۲	کاوَیَن	کاوَیَنَ
»	۹	کارو	کارور
۲۵ »	۱۴	یرتْ	یرتْ
۳۰ »	۳	آرمایش	آزمایش
۳۸ »	۱	برهیز کار	پر کار
۴۶ »	۲	اناگا	اَنا گاهْ
»	۱۸	آمِرِتاتْ	آمِرِتاطْ
»	»	immortal	immortalité
»	۱۱	حلوی	جلوی
۴۸ »	۱۱	برد	یزد
۱۸ـپ	۱۵	می‌دانند	می‌دادند
۱۹ »	۱۱	می‌نمایند	می‌نماید
۱۹ »	۲۱	موی بور	مویْ بور

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۲ـپ	۱	نربنه	نرینه
»	۱۱	پسوند	پیشوند
۲۴ »	۳	۳۵	۴۵
۲۵ »	۳	(۱۸ـك)	(۹ـك)
۲ـ ك	۷	خوش آینده	خوش آیند
۳ »	۴	وَزْ ـ اَنْدَكْ	وَز-اَنْدَكْ
۴ »	۶	مسث	مست
۴ »	۱۷	نوینه	نرینه
۷ »	۳	[illegible]	[illegible]
۷ »	۹	مبك تر	سبك تر
۷ »	۱۴	[illegible]	[illegible]
۸ »	۱۱	مثـ	مثلاً
۱۳ »	۴	اَکَنْ	اَکانْ
۱۶ »	۱۵	ربشه	ریشه
۱۷ »	۳	théme consomnantique	thème consonnantique
۱۷ »	۱۵	تلفط	تلفظ
۱۹ »	۱۰	ئی بسکانی	ئی تکی
۲۰ »	۴	بَكْ	یَكْ
۲۴ »	۱۲	یادداشت هاکی	یادداشت و سپی
۲۶ »	۳	پك	یك
۲۸ »	۴	نایات	نایاب
۳۱ »	۱۶	زربن	زرّین
۳۵ »	۴	۳۳ـ	۲۳
۳۶ »	۵	تمیر	تمیز
۳۸ »	۱۰	سانسکرت	سانسکریت
۴۰ »	۴	[illegible]	[illegible]
۴۱ »	۱۴	حیز یکه	چیز یکه

غلط نامه

صفحه	سطر	نا درست	درست
٤٥-ك	١	دىده	دیده
٤٥ »	٢	بیم‌دارند	بیم‌دارنده
٥٩ »	١٠	[illegible]	[illegible]
٦١ »	١٠	سپنتو ـ دانو	سپنتو ـ داتو
٦١ »	١٣	[illegible]	[illegible]
٦١ »	١٤	تعیین شکل	تغییر شکل
٦٤ »	٦	ار این	از این
٦٧ »	١٨	گاوساز	گاوسار
٦٨ »	٢	کوهستة نی	کوهستانی
٧١ »	١٠	آنشکده	آتشکده
٧٥-ك	١٧	کنحال	کنجال
٧٨ »	١١	عر بی	عر بی
٨٠ »	٤	بهشت بر بن	بهشت برین
٨٣ »	٧	٦٣	٦٤
٨٧ »	٤	ار آنست	از آنست
٨٩ »	١٤	وی ـ چب	وی ـ چید
٨٩ »	١٤	[illegible] چب	[illegible] چید
٩٧ »	١١	پَتیشْ	پَتیشْ
٩٧ »	١٧	پیشکِشْ	پیشکِشْ
٩٧ »	١٧	پَتیشْ ـ گَزِشْ	پَتیشْ ـ گَرْشْ
٩٩ »	٧	جناه	جُناحْ